



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر ارتباط با رسانه و فناوری آموزشی

مجله

۸

رشد

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزش و پرورش
دوره سی و هفتم - اردیبهشت ۱۳۹۸ - شماره پیاپی ۳۲۲ - ۶۴ صفحه - ۱۵۰۰۰ ریال

این بچه‌ها معجزه‌اند



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
خوشنویسان

هدیه آخر سال



بازنشستگی
هرگز!



جای خالی
«نظام معلمی»



ISSN: 1606-9129
www.rashdmag.ir

ماه تمرین

مریم یراقی

ماه مبارک رمضان با همه برکاتی که هر ساله تجربه‌اش کرده‌ایم فرا می‌رسد و ما را غرق در معنویات خاص خود می‌کند.

تأکید قرآن برای وارد به شدن به دریای زیبای روزه‌داری و سوار شدن بر موج‌های پرخیز آن، رساندن انسان به سر منزل مقصود انسانیت ناب است.

«یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون» (بقره/ آیه ۱۸۳)
انسان برای آنکه زیستنی انسانی‌تر داشته باشد، باید میان خود و حیوانات تفاوت قائل شود و بر آن ممارست کند. انسانی که بیاموزد بر آنچه حلال است و فراهم، دهان خویش را ببندد، بیاموزد فرمان برد و از ساعتی معین تا وقتی دیگر، نخورد، نیاشامد و اعمالی را ترک کند که رب رحیمش امر کرده است، قوی می‌شود. انسان توانا و قوی، زمانی که یاد گرفت چون «او» خواسته، گرچه مهیاست و در سفره خودنمایی می‌کند، شکم نگه دارد.

در کشاکش زندگی خویشتن‌داری می‌کند.

اگر حسابدار شد، در مواجهه با اموال دیگران خویشتن‌دار است.

اگر رئیس شد، می‌تواند احساساتش را کنترل کند و یکباره بر سر ارباب رجوع فریاد نکشد.

اگر معلم شد، دانش‌آموزش را اسیر خود تصور نمی‌کند و او را فرزند خویش می‌داند.

اگر فروشنده شد، آنجا که می‌تواند از جنس کم بگذارد، کم نمی‌گذارد.

اگر ساختمانی ساخت، جنسی را به کار می‌برد که پولش را گرفته است.

و اگر ...

اگر پروردگار بر تمام امت‌ها امر به روزه‌داری کرد، خواست بشر بیاموز آنجا که بد بودن می‌تواند، خویشتن‌داری کند.

آیا زمانی که دست و پایمان بر گناهی بسته باشد و نتوانیم و انجامش ندهیم، نام رفتارمان پرهیزگاری است و نام ما انسان؟ آن موقعی که شرایط حرام همچون خوانی در مقابلمان گسترده شد و خویشتن خویش را ارزش نهادیم و انجام ندادیم، ناممان انسان است و به هدف خداوند از واجب کردن روزه رسیده‌ایم.

خداوند روزه را (با اشکال گوناگون) بر همه انسان‌ها، در تمام قرون و اعصار، واجب کرد تا انسان یاد بگیرد خودش را کنترل کند و همچون چهارپایان نباشد تا هرگاه عصبانی شد حمله کند، گاز بگیرد و خون بریزد و هر وقت گرسنه شد، هر چیز و هر چقدر که پیش آمد، بخورد و هر زمان که خسته شد، بخوابد و برای تعیین قلمروی فرمانروایی‌اش بجنگد و ظلم کند.

خداوند روزه را واجب کرد تا ما خویشتن‌داری و پرهیزگاری را بیاموزیم.

خداوند روزه را واجب کرد تا ما بیشتر به انسان شبیه شویم.



- معلم، پیشتاز تحول/ بهارک طالب لو ۲
بازنشستگی هرگز! / محمدرضا حشمتی ۳
این بچه‌ها معجزه‌اند! / نرگس سجادیه ۶
پرورش مهارت‌های فراشناختی/ نیره شاه‌محمدی ۹
هوش‌های چندگانه در کلاس درس/ محمد نیرو ۱۰
رسیدگی به اعتراض/ حسین عاملی ۱۳
فضای مجازی و فلسفه تربیت/ نجمه احمدآبادی آرانی ۱۴
برای تغییر معلم شدم/ محمدرضا حشمتی ۱۶
جای خالی «نظام معلمی»/ نصرالله دادار ۱۷
پژوهش‌های دانش‌آموزی در عصر دیجیتال/ حسین غفاری ۲۰
شعر/ ۲۲
خانم زنگ کی می‌خوره؟! / مهدیه مقدم ۲۴

- همه را با یک چشم می‌دید! / محمد ناصری ۲۶
معلم نسل‌ها/ سیدکاظم اکرمی ۲۷
یار رجایی و باهنر/ علی اصغر فانی ۲۸
مرد کم نظیر/ فخرالدین دانش آشتیانی ۲۹
هر که او بیدار تر، پر درد تر/ مهدی نوید ادهم ۳۰
خاطره‌ی مردی ماندگار/ ناصر نادری ۳۱
معلمان را دریابید/ حاج حسین خوشنویسان ۳۲
ساده و صمیمی مثل پدر/ علی اصغر جعفریان ۳۴
خوش می‌نوشت و خوش می‌گفت/ حیدر تورانی ۳۵
محکم چون کوه/ محمد دشتی ۳۶
مهم‌ترین قرار ملاقات/ مجید نامجو ۳۹
سخاوتمند در نشر علم/ محمدجواد مهرپور ۳۹
اسوه صبر و بردباری/ امین خوشنویسان ۴۰

اسدنامه
خوشنویسان

- ۲۵ نکته در عملکرد متفاوت معلمان موفق/ جولی دونین، سمانه عسگری ۴۱
چطور با «مشق» آشنا شدید؟/ رویا صدر ۴۴
یک سلمانی، رابط سناتور و رئیس/ جعفر نیوشا ۴۶
کنترل استرس/ زهراسادات تقوی ۴۸
اولین شب یلدا/ چنور جوانمردی ۵۰
ماهواره معلم‌های روستا/ انور بیگی ۵۳
هدیه آخر سال/ بهاره میرزاپور، زهرا مشیری ۵۴
دوره‌ی بعد از نیم‌قرن/ اکبر حسامی ۵۶
درخشان‌ترین متن ادبی/ زهرا فامیل تخمه‌چی، طیبه مرادی‌فریسا ۵۸
میاژ موری که ... / سهیلا نعیمی ۶۱
روزنگار/ ۶۲
معرفی کتاب/ ۶۴



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری: محمدرضا حشمتی
سعیده باقری
شورای برنامه‌ریزی:
نصرالله دادار، بهارک طالب‌لو
اشرف‌السادات فاطمی، لیلی محمدحسین
منصور ملک‌عباسی، فرزانه نوراللهی
بخش شعر: سعید بیابانکی
مدیر داخلی: شهلا فهیمی
ویراستار: کبری محمودی
طراح گرافیک: سیدجعفر ذهنی

نشانی دفتر مجله:
تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۶
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۲۲
نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۲۰
roshdmag: www.roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
پیام‌نگار: moallem@roshdmag.ir
نشانی امور مشترکین:
تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
امور مشترکین:
۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
فکس: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۲۳
شمارگان: ۱۹۰۰۰ نسخه
عکس روی جلد از احمد تاجی
دهمین دوره جشنواره عکس رشد
چاپ و توزیع: شرکت افست

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

● مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشند. ● مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن‌ها باشد. ● چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● حجم مطالب ارسالی حداکثر ۱۰۰۰ کلمه باشد. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم می‌پذیرد. ● محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● شماره تماس و نشانی الکترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



معلم، پیش‌تاز تحول

بهارک طالب‌لو

معلم تأثیرگذار در یادگیری به خوبی به این نکته واقف است که دیگر با تمرکز بر نمره‌های تحصیلی به تنهایی، نمی‌توان موفقیت دانش‌آموز را در زمینه‌ای خاص پیش‌بینی کرد. عملکرد بهتر معلم صرفاً با داشتن مهارت‌ها و دانش‌های (عناصر شناختی) مرتبط با آن حاصل نمی‌شود، بلکه توجه من معلم به عناصر غیرشناختی نظیر نگرش‌ها، ارزش‌ها و ویژگی‌های شخصیتی، که به‌طور مستقیم دیده نمی‌شوند، ولی در عملکرد معلم تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارند، عامل مهم و تأثیرگذاری در موفقیت دانش‌آموزان محسوب می‌شود. بنابراین، داشتن دانش بیشتر دلیل برتری نیست.

برای مثال، اگر من معلم به تازگی از رشته آموزش ریاضی دانشگاه فرهنگیان فارغ‌التحصیل شده باشم، آیا همین فارغ‌التحصیلی به تنهایی می‌تواند معیار مناسبی برای سپردن حرفه معلمی به من باشد؟ اگر بخواهم علاوه بر دانش مربوط، به عناصر غیرشناختی در حرفه خود توجه کنم، مهارت‌هایی همانند شیوه صحیح ارتباط برقرار کردن، وجدان کاری، شناخت کلاس و ویژگی‌های دانش‌آموزان دوره مربوطه، برخی از موارد مهم در انجام مؤثر حرفه معلمی هستند.

بر اساس «سند تحول بنیادین آموزش و پرورش»، فرایند یاددهی-یادگیری باید در راستای رسیدن به «حیات طیبه» و «زندگی سالم» صورت گیرد. هدف این است که دانش‌آموزان فارغ‌التحصیل ما افرادی موحد، معتقد، عدالت‌خواه، صلح‌جو، مهرورز، با عزت‌نفس، بالا، امانت‌دار، قانون‌مدار، نظم‌پذیر و... باشند. در این صورت، اگر بخواهیم به عنوان معلم در این مسیر قدم برداریم، توجه به عناصر شناختی در آموزش، تنها بخشی از کار ماست. معلمی که صرفاً بر کسب نمره و پیشرفت تحصیلی دانش‌آموزان خود تمرکز کند و فقط در این حوزه تأثیرگذار باشد، هیچ معلوم نیست بتواند بر مهارت‌های غیرشناختی آن‌ها نیز تأثیر بگذارد. در این خصوص نیاز است درباره این عناصر غیرشناختی و چگونگی ارتباط آن‌ها با مهارت‌های شناختی، آگاهی پیدا کنیم. من معلم با هدف تأثیر بر نتایج تحصیلی دانش‌آموزان، می‌توانم وجدان کاری و وظیفه‌شناسی را در آن‌ها تقویت کنم تا بیشتر علاقه‌مند شوند و تکالیف خود را به پایان برسانند. یا با در نظر گرفتن رشد فکری، می‌توانم به آن‌ها کمک کنم توانایی‌های تحصیلی خود را ارتقا دهند و دست از تلاش بر ندارند. با تشویق آن‌ها به انجام تکالیف، و توصیه به پرهیز از تسلیم راه‌حل‌های آماده برای انجام تمرینات، می‌توانم میزان تاب‌آوری آن‌ها را تقویت کنم. باید کمک کرد دانش‌آموزان برای موفقیت تحصیلی، از نقاط قوت و ضعف خود آگاهی یابند و نقاط ضعف خود را بپذیرند. این‌ها نمونه‌هایی از توجه معلم به عناصر غیرشناختی هستند. بدون شک نقش الگو بودن معلمان در یادگیری این عناصر بی‌تأثیر نیست. وظیفه‌شناسی، انعطاف‌پذیری و پایبند بودن معلم به قوانین و مقررات، او را به الگویی برای رشد این عناصر غیرشناختی در دانش‌آموزان کلاس تبدیل می‌کند. در این راستا، توجه معلمان به شایستگی‌ها و عناصر غیرشناختی در کلاس درس نقش مهمی در حرکت به سمت حیات طیبه یا همان زندگی سالم دارد. در این شماره از مجله به نمونه‌هایی همراه با مثال‌ها و الگوهای مؤثر در این زمینه پرداخته شده است.



گفت‌وگو با
بدرالملوک امام
معلم بازنشسته

بازنشستگی هرگز!

محمدرضا حشمتی

عکاس: ابراهیم سیسان

نود و دو سال را پشت سر گذاشته است. همچنان سرحال و پر انرژی از کار و خدمت می‌گوید. خودش را مسئول می‌داند که فردا باید پاسخگوی خدای مهربان باشد. مدام زمزمه می‌کند «وقفوهم انهم مسئولون». با وجود بیماری‌های جسمی، مدام در خیریه‌های شهرها پیگیر امور است. دغدغه‌اش خدمت است و کار خیر. کار خیر را در دوران کودکی در خانواده آموخته است و حتی پس از بازنشستگی از آموزش و پرورش، از انجام کار خیر بازنشسته نشده است. می‌گوید: «تا زمانی که زنده‌ام، دست از تلاش برای مردم برنمی‌دارم. زندگی یعنی تلاش، و به جوانان توصیه می‌کنم در هیچ مرحله از مسیر زندگی دست از تلاش برندارند. به کهولت جسمی اجازه نمی‌دهم روحم را دچار افت کند. به صراحت می‌توانم بگویم روح یک جوان را دارم.»

گفت‌وگوی ما با ایشان در حالی بود که دو دستش را با باند بسته بود، اما بدون توجه به دردی که گاهی چهره‌اش را به هم می‌پیچید، از تجربه‌های سخت و شیرین زندگی صحبت کرد تا چراغی دیگر برای راهمان افروخته شود که از معلمان سرزمین خود بیش از پیش بیاموزیم و به وجود آنان افتخار کنیم.

تولد و بعد!

در تیرماه ۱۳۰۵ در خانواده‌ای روحانی در ابهر استان زنجان به دنیا آمدم. در خانواده بزرگ شدم که پر رفت و آمد بود. مادربزرگم شاعر و حکیم بود. مردم برای مداوا و یادگیری ادبیات و شعر و قرآن به خانه ما می‌آمدند. پدرم نیز روحانی ادیب و طبیبی بود و همواره از خدمت به مردم خشنود. در دوره‌ای زندگی کردیم که جنگ بود و قحطی و کودتا و مشروطه و انقلاب. پس از کشف حجاب، در دی ماه ۱۳۱۴، از مدرسه رفتن محروم شدم و به عنوان پزشکیار در خدمت مادربزرگم بودم. در

سال ۱۳۲۴ با همسر که از اقوام بود و علوم تربیتی و فلسفه خوانده و معلم بود ازدواج کردم. ۷۲ سال زندگی را با شریکی که همدل بود و همراه، طی کردم. پس از مهاجرت به قم، همسر، **مرحوم جوادی**، معلم مدرسه حکیم نظامی قم شد و من هم در مدرسه ۱۷ دی کوچه آقا ملک فعالیت و تدریس را شروع کردم.

معلمی

من در خانه‌ای بزرگ شده بودم که مدام در آن کلاس درس

زندگی یعنی تلاش،
و به جوانان توصیه
می‌کنم در هیچ
مرحله از مسیر
زندگی دست از
تلاش برندارند

ایشان امتیاز و مجوز تأسیس مدرسه «جوادیه» را به نیت امام جواد (ع) گرفتم. همان روز، یعنی دقیقاً پنجشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۴۰، به اداره آموزش و پرورش قم رفتم و کارهای اداری را پیگیری کردم تا بتوانیم زودتر کارهای لازم برای راهاندازی مدرسه را انجام دهیم. از فردای همان روز کار را شروع کردیم.

در منطقه پل آهنچی خانه‌ای اجاره کردم و مدرسه دخترانه «جوادیه» دایر شد. همسر من همیشه مشوقم بود و تا جایی که ممکن بود به من کمک می‌کرد. دوتا از اتاق‌های مدرسه در زیرزمین بودند. همسر من توجه خاصی به محیط تربیتی داشت و معتقد بود محیط تربیتی باید بهتر از منزل مسکونی بچه‌ها باشد و ما باید تمام تلاشمان را برای رفاه بچه‌ها بکنیم. به همین خاطر، حضور در زیرزمین را برای دانش‌آموزان مناسب نمی‌دانست. پولی هم برای اجاره جای بهتر نداشتیم! خانه خودمان را فروختیم و صد هزار تومان پس‌اندازمان را روی آن گذاشتیم و از دوست و فامیل هم صد هزار تومان قرض کردیم و زمینی در خیابان ایستگاه برای ساخت مدرسه خریدیم. کلنگ مدرسه توسط مرحوم آیت‌الله زنجانی، پدر آیت‌الله سید موسی شبیری زنجانی، در دهم خرداد سال ۱۳۴۱ زده شد. در مدت سه ماه مدرسه ساخته شد. این مدرسه تا سال ۱۳۵۵ یکی از بهترین مدرسه‌های دخترانه قم بود. سال ۱۳۵۵ به دلیل بیماری همسر من به تهران مهاجرت کردیم. همچنان به کار معلمی ادامه دادم تا در سال ۱۳۷۰ بازنشسته شدم.

خاطره‌ای از دوران ساخت مدرسه

در مسیر ساخت مدرسه خیلی سختی کشیدیم و زیر بار قرض رفتیم. من همه طلاهایم را که شامل چند انگو و گردن‌بند بودند، فروختم، به جز خانه و طلاهای کمی که من داشتم، سرمایه‌ای نداشتیم. زمان فروختن طلاها چشمم به وزنه

برگزار می‌شد. مادر بزرگم نیمی از روز را به تدریس می‌پرداخت و نیم دیگر را به طبابت مشغول بود. همسر من در شهر بیجار دبیر بود. من از همسر و مادر بزرگم چیزهای زیادی درباره معلمی دیده و یاد گرفته بودم. از ابتدا با کتاب‌های روان‌شناسی آشنا بودم و مدام آن‌ها را مطالعه می‌کردم. در قم به‌صورت داوطلبانه و بدون دریافت پول، ۲۸ ساعت در هفته در مدرسه مشغول به کار شدم. اوایل کارهای پرورشی انجام می‌دادم. در جشن تولد حضرت زهرا (س) نمایش‌نامه‌ای درباره زندگی یک یتیم نوشتم و بچه‌ها اجرا کردند. از همان موقع هم به یتیم توجه خاصی داشتم. و این مسیری بود که من در آن معلم شدم.

تأسیس مدرسه

پس از مدتی کار در مدرسه، تصمیم گرفتم مدرسه‌ای با مدیریت خودم داشته باشم. در زمانی که آقای درخشش وزیر آموزش و پرورش بود، با دهان روزه از قم به تهران آمدم و از



اراده، توکل و شناخت هدف و مقصد به من نیروی حرکت می‌دهد

اهمیت این موضوع به حدی است که خداوند چند آیه قرآن را به موضوع یتیم اختصاص داده است.

الان با مؤسسه‌های دیگری هم همکاری دارم. بعضی از آن‌ها در شهرها بیش از چهار هزار دانش‌آموز را تحت حمایت دارند. تلاش ما این است که کارها با کیفیت مناسب ارائه شوند. من سعی می‌کنم به تمام شعبه‌ها سر بزنم و رسیدگی کنم.

این سن و این همه کار!

در هر سن و سالی باید کار کرد و امید را از دست نداد. بسیاری از افراد هم‌سن من یا حتی در سنین پایین‌تر، فعالیت اجتماعی ندارند و مدام از دردهایی که پیری برایشان در پی داشته گله و شکایت می‌کنند. باید بپذیریم، کهنسالی بخشی از زندگی است و باید با آن کنار آمد. بدون کمربند طبی قادر به نشستن نیستیم، پاهایم درد می‌کنند، پوکی استخوان دارم و قلبم ناراحت است. اما با وجود همه این مشکلات، هرگز کسی ندیده است که از درد شکایت کنم یا کارهایم را به خاطر مشکلات جسمی عقب بیندازم، به طوری که هر کس مرا می‌بیند، تصور می‌کند جوانی بیست‌ساله‌ام (می‌خندد). اما در مقابل یتیم بسیار حساسم.

اراده و توکل و شناخت هدف و مقصد به من نیروی حرکت می‌دهد. تا وقتی زنده‌ام و نفس می‌کشم، چرا باید از این نعمت استفاده نکنم؟

مسیر زندگی شما؟

یک کلمه، تقوا.

شما در چه محیطی آموزش دیده‌اید که این قدر خوب تقوا را می‌فهمید؟

به کتاب دیوان پروین اعتصامی اشاره می‌کند. کتاب را برمی‌دارد و ابیات زیر را از حفظ می‌خواند:

اگر فلاتن و سقراط بوده‌اند بزرگ

بزرگ بوده پرستار خردی ایشان

به گاهواره مادر به کودکی بس خفت

سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان

چه پهلوان و چه سالک، چه زاهد و چه فقیه

شدند یکسره شاگرد این دبیرستان

بود و امیدوار بودم کفه طلاها سنگین‌تر از کفه وزنه شود تا پول مورد نیازمان تأمین شود. اما وزنه همچنان پایین مانده بود و بالا نمی‌آمد. من در لحظه آخر حلقه ازدواجم را از انگشت بیرون آوردم و داخل کفه طلاها انداختم. حلقه‌ام را بسیار دوست داشتم، اما هدفمان برایم بارزش تر بود.

پس از بازنشستگی

پس از بازنشستگی رفتم مهرشهر کرج. به یک مؤسسه معلولین مراجعه و اعلام کردم حاضرم داوطلبانه کمک کنم. مدتی در دهان بچه‌های معلول غذا می‌گذاشتم. پس از مدتی که با این بچه‌ها و مؤسسه کار کردم، با عده‌ای از خانم‌ها مؤسسه خیریه امام علی (ع) را راه‌اندازی کردیم. اوایل سالن خانه خود را برای این کار در نظر گرفتیم. بچه‌های یتیم را در خانه خود مثل فرزندانم پذیرفتم و تربیت کردم. الان ساختمان جدیدی برای مؤسسه خیریه‌مان ساخته شده و ۳۰۰ یتیم و ۱۲۰ مادر تحت پوشش هستند.

برای هر یتیم یک حساب جداگانه داریم که خیرین هر ماه دویست هزار تومان به حسابشان می‌ریزند. صد وهشتاد هزار تومان را برای هزینه‌های جاری بچه‌ها هزینه می‌کنیم و بیست هزار تومان در حساب آن‌ها می‌ماند تا زمانی که از پوشش مؤسسه خارج شدند، پس‌اندازی داشته باشند. یتیم‌داری مهم است و به محبت، توجه و رسیدگی مداوم نیاز دارد. خداوند در قرآن می‌فرماید: «یسألونک عن الیتامی قل اصلاح لهم خیر» (بقره/۲۲۰) به حضرت محمد (ص) تأکید می‌کند که ای محمد، مردم از تو درباره ایتام می‌پرسند. بگو اصلاح امور آن‌ها بهتر است. می‌گویند اصلاح امور، نه فقط سیر کردن شکم آن‌ها.

روزی یکی از ورزشکاران مشهور پیشمان آمده بود، در حالی که فرزندش را که کمی بی‌حال بود، در بغل داشت. بچه سرش را کنار گردن او گذاشته و خوابیده بود. از من درباره احوال ایتام و نیازهایشان پرسید. به گردن او اشاره کردم و گفتم، این‌ها این را ندارند! من همیشه فکر می‌کنم حق ایتام را به جا نیاورده‌ام. آیا مثل نوه خودم به آن‌ها توجه دارم؟ اصلاح امور، فقط جنبه مادی نیست. به همین دلیل، رسیدگی تحصیلی، اختصاص زمان مراجعه به مشاور برای بچه‌ها و مادرانشان و ... را هم در برنامه‌های خیریه گنجانده‌ایم. از تو درباره اینکه با یتیمان چه کرده‌ای سؤال خواهد شد.



نظریه

«عاملیت انسان»

در کلاس درس

این بچه‌ها معجزه‌اند!

* نرگس سجادیه

از راهرو که در حال عبور است، صداهای مبهم اعتراض به گوش می‌رسد: «خانم! شما واقعا بچه خودتونم بود همین برخورد رو می‌کردین؟»، «خانم ما پریروز از شدت سرمای کلاس، اصلا ریاضی رو نفهمیدیم! فقط داشتیم هی به خودمون می‌لرزیدیم!»، «می‌دونید چند تا از بچه‌ها از این سرما افتاده‌اند تو خونه و از درس و زندگی موندن؟»، «خانم ما واقعا نمی‌تونیم تو این کلاس سرد درس بخونیم»، «سردخونه است عوض کلاس! ...» در بین این اعتراض‌های پی‌درپی و پرهیجان، گاهی صدای بزم معاون مدرسه هم به گوش می‌رسد که پی‌درپی جمله‌ای را آغاز می‌کند و با اظهارنظرهای جمعی و تکه‌تکه بچه‌ها قطع می‌شود.

حالا خانم حسینی به آستانه در کلاس رسیده و جمعیتی پرشور، عصبانی و معترض از بچه‌های کلاس یازدهم «ب» را می‌بیند که دور خانم معاون حلقه زده‌اند و در حال اعتراض‌اند. خانم معاون چشمش که به خانم حسینی می‌افتد، انگار فرشته نجات را دیده، نفسی به آرامی می‌کشد و با برقی در چشمان، لب‌گزه‌ای می‌رود و می‌گوید: «خب بچه‌ها! دیگه وقت کلاستونه، خانم حسینی هم آمده‌اند. درست نیست سرپا منتظر باشند. فعلا برید کلاس تا بعد درباره‌اش حرف بزنیم.»

وارد کلاس که می‌شود، گویی هیجان‌ها فروخورده می‌شوند. حال‌وهوای خراب بچه‌ها انگار سرمای کلاس را دوچندان کرده است! دکمه‌های پالتویش را می‌بندد، می‌ایستد و در کلاس قدم می‌زند. بچه‌ها خیلی عصبانی‌اند. از چشم‌ها و غرغره‌های زیرلبی‌شان می‌شود عمق ناراحتی‌شان را حدس زد. خانم حسینی سری به رادیاتور می‌زند؛ تقریبا یخ کرده است! حس می‌کند نمی‌تواند

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



نسبت به حال بچه‌ها بی تفاوت باشد و برود سراغ کتاب. کلاس سرد است و سرها در گریبان. یاد شعر **اخوان ثالث** می‌افتد. شروع می‌کند در کلاس شعر را می‌خواند: «سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت... سرها در گریبان است... کسی سر بر نیارد کرد پاسخ گفتن و دیدار یاران را... که سرما سخت سوزان است! ... هوا بس ناجوانمردانه سرد است آی! ...». بچه‌ها کز کرده از سرما، مثل جوجه‌هایی، سر از سوراخ کت‌ها بر می‌کشند و چشم‌ها خیره به دوردست‌ها، گویی در شعر غرق می‌شوند. شعر که به فرازهای پایانی می‌رسد، انگار کمی از عصبانیت بچه‌ها کاسته شده است و نفس‌های حبس شده در سینه‌هایشان رها شده‌اند. خانم حسینی می‌پرسد: «مشکل‌تون رادیاتور کلاسه؟» یک‌هوا انگار استارت موتور همه ۲۲ نفر دانش‌آموز کلاس را زده باشی، دوباره کلاس منفجر می‌شود. در میان همه، این عبارات به گوش می‌خورند: «خانم، ما براشون بی‌اهمیتیم!»، «بچه‌های خودشون که اینجوری نیستن!»، «این‌ها دلسوز نیستن!»، «همش فقط می‌خوان یز ظاهر رو بدن!»، «سرانه دانش‌آموزی رو معلوم نیست کجا خرج می‌کنن!»

خانم حسینی خیره نگاهشان می‌کند و لبخند می‌زند. کم‌کم بچه‌ها آرام می‌گیرند و حالا یکی یکی اعتراض می‌کنند و همان حرف‌ها را با لحنی آرام‌تر و مستدل‌تر بیان می‌کنند.

خانم حسینی می‌گوید: «بچه‌ها، هیچ فکر کردین که خودتون برای تأمین بودجه چیکار می‌تونین بکنین؟» در همین حال، صدایی در درونش می‌گوید: «به تو چه که سیستم گرمایش مدرسه خرابه؟ مگه تو مسئول تدارکات مدرسه‌ای؟ درست رو بگو و برو! کتاب هنوز مونده.» یک سوی دیگر وجودش پاسخ می‌دهد: «من واقعا مطالعات اجتماعی را به چه هدفی تدریس می‌کنم؟ اصلا برای چی اینجام؟ اگر بچه‌ها نتونن اعتراضشون رو بکنن، اگر نتونن برای بهبود وضعیتشون کاری انجام بدن، واقعا من به هدفم رسیده‌ام؟ مگه کنشگری اجتماعی مهم‌ترین رسالت من نیست؟»

در همین فکره‌است که الهه محمودی با تمسخری

در کلام می‌گوید: «خانم، چیکار کنیم؟ بریم خونه‌های مردم کار کنیم؟» خانم حسینی خیره نگاهش می‌کند و می‌گوید: «یعنی واقعا در سن پونزده سالگی هیچ کاری نمی‌تونین بکنین که حدود سیصد چهارصد هزار تومان جمع بشه؟ همه یه کاغذ دریارین و چند دقیقه به این موضوع فکر کنین و جواب بدین: برای کمک به تعمیر سیستم گرمایش مدرسه چه کاری می‌تونم انجام بدهم؟»

لحظاتی سکوت کلاس را دربرمی‌گیرد. بعد کم‌کم پیشنهادها شروع می‌شوند: «خانم، نمایشگاه هنری بذاریم، نقاشی و کوبلن و خوش‌نویسی بفروشیم؟»، «خانم می‌تونیم از مامان باباها پول بگیریم»، «خانم، به نظر من می‌تونیم کلاس آموزشی هم بذاریم و پول بگیریم. مثلا مریم اگر کلاس موسیقی بذاره، خیلی پول سازه...»

خانم حسینی می‌گوید: «باید یه کاری باشه که همه بتونن توش مشارکت کنن تا بازدهی بهتری داشته باشه. علاوه بر اون، نباید زمان‌بر باشه! نباید بیشتر از یه هفته طول بکشه، چون اوج سرمای زمستون همین یک‌ماه‌ونیم پیش روس.»

راضیه هادیان می‌گوید: «خانم، یه چیزی درست کنیم بیاریم تو بوفه بفروشیم؟» سحر جدیدی می‌گوید: «احسنت! به این می‌گن یه پیشنهاد خوب!»

خانم حسینی می‌گوید: «چی باشه که اجازه فروش داشته باشین؟» زهرا وثوقیان می‌گوید: «آش خوبه؟ توی زمستونم می‌چسبه. می‌ریم خونه درست می‌کنیم.» ناجی می‌گوید: «ته! آش دردسرش زیاده! پختنش، آوردنش، فاشق و کاسه، روی لباس‌هامونم می‌ریزه.»



تازه، فکر می‌کنم بچه‌ها استقبال چندانی هم نکنن!» شهره منصوری می‌گوید: «من به پیشنهاد توپ دارم! نه نکن.» خانم حسینی می‌گوید: «تو بگو حالا!» می‌گوید: «خانم! ذرت! ذرت با طعم فیزیک!» غزال گشنیزجانی می‌گوید: «این طعمشو از کجا آوردی؟» شهره می‌گوید: «آخر ماه امتحان هماهنگ فیزیکه. همه دنبال حل مسئله‌ها هستند. می‌شه به گروهمون به روز وقت بذاریم، جواب مسئله‌ها رو در بیاریم. مسئله‌های سال‌های دهم و یازدهم رو خودمون حل می‌کنیم، مسئله‌های دوازدهمی‌ها رو هم من به سال بالایی فیزیک‌بلد سراغ دارم تو سرویسمون. بهش می‌دیم حل می‌کنه. بعد کپی می‌گیریم از راه حل‌ها و توی قیف‌های راه حل، ذرت می‌دیم دست بچه‌ها! قیفی سه هزار، شاید هم پنج هزار تومان! شادی اوپس قرن می‌گوید: «من نصف مسئله‌های دهمی‌ها رو حل می‌کنم.» غزال می‌گوید: «نصف دیگه‌اش هم با من!» بنفشه تمیزی‌فر می‌گوید: «من می‌خوام ذرت درست کنم! هیجان‌انگیزه! تا حالا این کار رو نکردم.» بهاره امینیان می‌گوید: «من می‌فروشم.» خانم حسینی می‌گوید: «خوب خودتون می‌برین و می‌دوزین! صبر کنین، باید برآورد هزینه بکنیم. چند روز؟ چند قیف؟ قیفی چند؟ باید بینیم سودشون حدود ۴۰۰ هزار تومان می‌شه؟»

بعد شادی کاظمی را صدا می‌زند پای تخته:

«شادی، کارها رو مرتب بنویس:

۱. درست کردن ذرت

۲. حل مسئله‌های سال دهم

۳. حل مسئله‌های سال

یازدهم

۴. حل مسئله‌های سال دوازدهم

۵. کپی برگه‌ها

۶. درست کردن قیف‌ها

۷. فروش در بوفه مدرسه»

در مرحله بعد، این اسم داوطلبان است که یکی یکی جلوی کارها نوشته می‌شود. خانم حسینی می‌گوید: «خواستون باشه، پروژه شما پنج‌روزه اس. برای هر روز دو نفر برای فروش نیاز هست، یک نفر برای درست کردن ذرت و یک نفر برای قیف‌ها. مسئول کپی برگه‌ها هم باید یه تعدادی کپی بگیره برای روز اول و برای روزهای بعد براساس فروش اون روز، کپی بگیره و بیاره.»

دست‌ها یکی یکی به نشانه داوطلب شدن بالا می‌رود و بازار تقسیم مسئولیت‌ها و قرارو مدارها داغ می‌شود.

«کلاس یازدهم «ب» با وجود خاموش بودن شوقاژش، گرم گرم شده است! زنگ تفریح می‌خورد. خانم حسینی هنوز در حلقه‌ای از بچه‌های پیگیر و پرشور، در حال تنظیم برنامه ذرت فیزیکی است! و آرام آرام در حال گفت‌وگو با بچه‌ها از کلاس خارج می‌شود. خانم معاون از دور که حلقه خوش حال و پرشور را می‌بیند، تعجب می‌کند. آرام به خانم حسینی نزدیک می‌شود و

می‌گوید: «یعنی در این یک ساعت معجزه‌ای

رخ داده یا خیری پیدا شده؟!» خانم

حسینی که هنوز سرش روی کاغذ

تقسیم مسئولیت‌هاست، می‌گوید:

«معجزه‌ای کشف شده! بچه‌ها

واقعا معجزه‌اند!»



بباید و روح خودباوری

را در آن‌ها بدمد.

معلم در این دیدگاه،

در عین حال که بر هدف

درس خود و محتوای آن

احاطه دارد، آن هدف را

صرفاً در لابه‌لای کلمات کتاب

نمی‌جوید، بلکه کل فضای زیست

دانش‌آموزانش را رصد می‌کند، نسبت

به آن واکنش نشان می‌دهد و در تلاش است

هدف تربیت را در بستر زندگی واقعی دانش‌آموزان و در

قالب‌های مختلف محقق سازد. همچنین، لایه‌مندی عمل در

این دیدگاه و مشتمل بودن آن بر ابعاد شناختی، گرایشی و

ارادی، مستلزم نگاه کل‌گرایانه معلم به دانش‌آموزان و استفاده

از همه ظرفیت‌های آن‌ها در ابعاد گوناگون است. در همین نگاه

کل‌گرایانه است که مهارت فیزیکی در کنار مهارت آشپزی و

مهارت بازاریابی، در بستر زندگی واقعی و برای حل مسئله‌ای

واقعی، در کنار یکدیگر و نه در رقابت با هم، قرار می‌گیرند و

معنادار می‌شوند.

ذرت فیزیکی شما خوشمزه شده است؟

رویکرد اسلامی

عمل، با تأکید بر

توان کنشگری افراد،

بر استفاده از این توان

در بهبود شرایط زندگی

اصرار می‌ورزد. در این

رویکرد، معلم در مقام مربی

شاگرد می‌تواند با انگیزه‌بخشی

به دانش‌آموز و هدایت توانمندی‌ها و

هیجانات وی، توان ارزیابی مسئله‌های واقعی،

دستیابی به راه‌حل‌های ممکن و عملی ساختن راه‌حل‌ها

را محقق سازد. بر این اساس، درس‌ها مطالب دور از واقعیتی

نیستند که تنها برای حفظ شدن طوطی‌وار و معناداری از

زندگی دانش‌آموز به خاطر سپرده شوند، بلکه محملی برای

تجزیه و تحلیل مسائل واقعی و بستری برای توانمندسازی

دانش‌آموزان در مواجهه مثبت و کنش‌گرانه با آن مسائل

هستند. ذرت فیزیکی از نظر خانم حسینی می‌تواند تجربه‌ای

باشد که بچه‌های کلاس یازدهم «ب» را نسبت به حل

مشکلات حساس و توانمند کند؛ تجربه‌ای که سال‌ها بعد، در

حل مشکلات کاری، خانوادگی یا اجتماعی بچه‌ها به کارشان

پرورش مهارت‌های فراشناختی

مترجم: نیره شاه‌محمدی*

استفاده از عبارات مثبت

معلم لازم است به دانش‌آموزان یادآور شود جملاتی همانند «من نمی‌توانم»، «من نمی‌دانم» و «من موفق نمی‌شوم» مانع رشد و پیشرفت آن‌هاست و به جای آن می‌توانند از جملات مثبتی مثل «می‌توانم» استفاده کنند.

واداشتن دانش‌آموزان به تفکر

معلم می‌تواند با گفتن سخنانی چون «آنچه از کار شما می‌فهمم، طرح نقشه‌ای است برای ...»، «آنچه شما انجام می‌دهید، نیاز به تجربه‌ای دارد که ...» دانش‌آموزان را به تفکر وادارد یا اندیشه‌آنان را گسترش دهد.

برجسته کردن رفتارهای دانش‌آموزان

معلم می‌تواند با برجسته کردن رفتارها یا فرایندهای شناختی دانش‌آموزان، آنان را از اعمال خود آگاه سازد.

روشن کردن اصطلاح‌های مورد استفاده دانش‌آموزان

دانش‌آموزان معمولاً از واژگان غیر تخصصی استفاده می‌کنند. معلم باید این کلمات و اصطلاحات را برای دانش‌آموزان آشکار سازد.

نقش بازی کردن یا وانمودسازی

نقش بازی کردن می‌تواند فراشناخت را در دانش‌آموزان تقویت کند. زمانی که دانش‌آموز نقش دیگران را می‌پذیرد، آگاهانه ویژگی‌های آنان را حفظ می‌کند. بازی نقش به کاهش خودمحوری فرد نیز کمک می‌کند.

گزارش‌نویسی

نوشتن و به تصویر کشیدن ایده‌های شخصی و رویدادهای روزانه، تجربه‌ای است تا دانش‌آموز اندیشه‌ها و کارهای خود را گردآوری و آن‌ها را به شکل گزارش درآورد. یادداشت‌ها زمینه را برای بازنگری اندیشه‌های اولیه توسط دانش‌آموز فراهم می‌کنند. چگونه یاد گرفتن و آگاهی در مورد روش بهره‌گیری از اطلاعات گوناگون برای رسیدن به هدف‌های مورد نظر بسیار مهم است. زیرا دانش‌آموز تنها نباید به فکر افزودن دانش و غنی‌سازی مهارت‌هایش باشد، بلکه باید یاد بگیرد چگونه یاد بگیرد و یادگیری خود را چگونه هدایت کند. چنین دانش‌آموزی یاد می‌گیرد چگونه میزان پیشرفت تحصیلی خود را ارزیابی و بازنگری کند. او یادگیری را یکی از نیازهای اساسی خود می‌داند.

منبع

Wilson, Donna, Conyers, Marcus (2016) Teaching students to drive their brains: metacognitive strategies, activities, and lesson, ASCD.

اثربخشی هر برنامه آموزش فراشناختی برای دانش‌آموزان به سه عامل بستگی دارد:

۱. دسترسی مداوم به منابع مناسب، برای افزایش آگاهی فراشناختی
 ۲. رشد و پرورش انواع سبک‌های تفکر و حافظه
 ۳. در دسترس بودن ابزارها یا وسایلی برای ارزیابی مهارت‌های فراشناختی توسط دانش‌آموزان
- با در نظر داشتن سه عامل بالا، معلم می‌تواند برای پرورش مهارت‌های فراشناختی دانش‌آموزان از راهبردهای زیر استفاده کند:

آماده‌سازی دانش‌آموزان

معلم لازم است قبل از انجام هر فعالیتی توسط دانش‌آموزان، راهبردها و گام‌هایی را برای رویارویی آن‌ها با مسئله‌ها آماده و اصولی را برای به یادسپاری، یادآوری و پیگیری فعالیت‌ها پیش‌بینی کند. معلم برای این کار، دانش‌آموزان را هدایت می‌کند تا راهبردهای آماده شده در جریان یادگیری را در نظر داشته باشند. در پایان فعالیت یادگیری دانش‌آموزان، معلم می‌تواند از آن‌ها بخواهد نحوه پیگیری قواعد و راهبردها را ارزشیابی کنند.

طرح سؤال

معلم می‌تواند از دانش‌آموزان بخواهد پیش از آغاز درس و مطالعه کتاب و نیز در هنگام خواندن کتاب و پس از پایان درس، به طرح سؤال بپردازند. طرح سؤال توسط دانش‌آموزان درک مطلب را برای آنان آسان و آن‌ها را به اندیشیدن وا می‌دارد.

انتخاب آگاهانه

معلم می‌تواند به دانش‌آموزان کمک کند درباره نتیجه انتخاب‌ها و تصمیم‌های خود فکر کنند. از این طریق مهارت فراشناخت آن‌ها تقویت می‌شود.

ارزشیابی فعالیت‌ها با معیارهای متفاوت

معلمان باید دانش‌آموزان را ترغیب کنند کارها و فعالیت‌های خود را بر پایه معیاری متفاوت ارزیابی و آن‌ها را طبقه‌بندی کنند

تعیین درستی کار خود

لازم است معلم از دانش‌آموزان بخواهد میزان درستی هر کاری را که انجام داده‌اند تعیین کنند. این کار موجب می‌شود فراگیرندگان از عملکرد خود آگاهی کافی داشته باشند.

*عضو هیئت علمی دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی



هوش‌های چندگانه در کلاس درس

محمدنیرو*

در یادداشت‌های گذشته، مسئله و اهمیت نظریه هوش‌های چندگانه و آثار آموزشی آن را بیان کردیم. پس از آن نیز درباره چگونگی هر یک از هوش‌ها سخن گفتیم. در این شماره، ضمن جمع‌بندی و بیان نکات تکمیلی، شیوه طراحی و نمونه‌هایی از طرح درس مبتنی بر این نظریه ارائه خواهد شد.

جمع‌بندی نظریه هوش‌های چندگانه

اساس نظریه هوش‌های چندگانه، محترم شمردن تفاوت‌های افراد و تنوع فراوان روش‌های یادگیری است. معلم، به‌ویژه معلم ابتدایی، باید بداند که روش‌های تدریس برخاسته از یک هوش، روش معمولی غیرخلاق است، ولی اگر در آن، از سه تا پنج نوع هوش استفاده شده باشد، توسعه‌یافته و نوآورانه محسوب می‌شود و اگر از پنج تا هشت هوش استفاده کند، روش تدریس خلاق و کاملاً ابتکاری خواهد بود. کاربرد هوش‌های چندگانه، نه تنها به خلاق‌تر شدن یاددهی معلم در کلاس کمک می‌کند، بلکه در یادگیری دانش‌آموزان نیز تأثیر شگرفی خواهد داشت؛ چرا که:

✓ یادگیری از طریق هوش‌های چندگانه لذت‌بخش‌تر و شادتر است.

✓ کیفیت آموزشی از طریق یادگیری به وسیله هوش‌های چندگانه بالاتر است.

✓ پایداری یادگیری و توانایی ترکیب آموخته‌ها در این روش بیشتر است.

✓ معلمان امکان ارائه بهترین روش تدریس را دارند.

✓ رضایتمندی آموزشی شاگردان در این روش بالاتر است.

✓ شاگردان و معلمان در این روش یادگیری فعال‌ترند.

هوش‌های چندگانه می‌توانند نقش زیادی در یادگیری دانش‌آموزان داشته باشند. آگاهی از این نظریه، معلمان را برمی‌انگیزد تا روش‌های متفاوتی برای کمک به همه دانش‌آموزان کلاشان بیابند. معلمی که از هوش‌های چندگانه استفاده می‌کند، با معلم کلاس‌های سنتی تفاوت زیادی دارد.

نکات اصلی نظریه هوش‌های چندگانه

این نظریه مدعی است که تمام افراد (به جز در برخی موارد نادر) از قابلیت‌هایی در هر یک از مقولات هوشی بهره‌مندند؛ هر چند هر هوش برای هر فرد به‌گونه‌ای خاص ظهور و بروز می‌یابد. همچنین، با وجود آنکه ممکن است برخی افراد نقص‌ها و مشکلاتشان را ذاتی تصور کنند، اما گاردنر معتقد است، چنانچه فرد از آموزش، تشویق و استغناء کافی برخوردار باشد، قادر خواهد بود تمامی هشت مقوله هوش خود را تا حد بالایی از عملکرد توسعه دهد. از سوی دیگر، گاردنر، جز در مواردی نادر، معتقد است هیچ نوع مقوله هوشی به تنهایی موجودیت نمی‌یابد و هر یک از آن‌ها همواره بر دیگری تأثیر می‌گذارند.

مثلاً کودکی که مشغول بازی با توپ است، نیازمند هوش حرکتی جسمانی (برای دویدن، گرفتن و زدن توپ)، هوش دیداری (برای تعیین جهت و پیش‌بینی محل افتادن توپ) و هوش زبانی و میان‌فردی (برای موفقیت در تعامل‌های جریان بازی) است. در این نظریه، مقوله‌های هوشی صرفاً برای بررسی ویژگی‌های اصلی



محدودیت‌ها، به ارزیابی و انتخاب ایده‌های تولید شده در مرحله قبل پرداخت و آن را در یک برنامه زمان‌بندی شده در کلاس ارائه کرد. بدیهی است، الگوهای به کار رفته در هر جلسه و ارزشیابی آن‌ها، زمینه تسریع و بهبود طراحی آموزشی جلسه بعد را در پی خواهد داشت.

جدول شماره ۱

کلامی-زبانی	چگونه می‌توان از گفتار و نوشتار استفاده کرد؟
منطقی-ریاضی	چگونه مهارت‌های عددی محاسباتی را به بحث ارتباط دهیم؟
دیداری-فضایی	چگونه از تصویر، رنگ و تجسم استفاده کنیم؟
بدنی-جنبشی	چگونه از حرکات بدنی استفاده کنیم؟
موسیقایی	چگونه می‌توان موزون و آهنگین به موضوع پرداخت؟
میان فردی	چه کنیم تا فراگیرندگان با هم مشارکت کنند؟
درون فردی	چگونه احساسات یا خاطرات را زنده کنیم؟
طبیعت‌گرا	چگونه موضوع را به طبیعت ارتباط دهیم؟
وجودی	چگونه می‌توان موضوع را به هستی ربط داد؟

و بهره‌مندی از آن‌ها به‌طور مستقل فرض می‌شوند. بالاخره، این نظریه بر تنوع فراوانی روش‌هایی تأکید می‌کند که افراد می‌توانند با آن‌ها استعدادهای خود را درون محدوده هوش‌ها نشان دهند و هیچ ویژگی استاندارد برای اینکه فردی در زمینه خاصی هوشمند تلقی شود، وجود ندارد. مثلاً ممکن است فردی قادر به خواندن نباشد، اما از هوش زبانی بالایی برخوردار و قادر باشد داستان‌های خاص بگوید یا واژگان زیادی را بداند.

طرح درس براساس هوش‌های چندگانه

بهترین روش ایجاد طرح درس مبتنی بر هوش‌های چندگانه، اندیشیدن به راه‌های انتقال و تبدیل مطالب درسی از یک مقوله هوشی به مقوله هوشی دیگر است. برای این منظور، می‌توان به شیوه زیر عمل کرد:

پس از تعیین موضوع یا هدف مورد آموزش، نخست باید سؤالاتی پیرامون هر یک از مقوله‌های هوشی (مطابق جدول شماره ۱) در نظر گرفت.

سپس براساس رویکردهای آموزش مبتنی بر هوش‌های چندگانه (مانند جدول شماره ۲ - خلاصه روش‌های یاددهی - یادگیری)، برای هر یک از هوش‌ها در موضوع آموزش، به صورت بارش فکری^۱، ایده‌یابی کرد. در ادامه، با توجه به اولویت‌ها و

جدول شماره ۲

خلاصه روش‌های یاددهی - یادگیری مبتنی بر هوش‌های چندگانه					
مقوله‌های هوشی	فعالیت‌های نمونه آموزشی	نمونه منابع آموزشی مناسب	شیوه‌های آموزشی	مهارت‌های معلم	نمونه‌ای از فعالیت‌های شروع درس
کلامی-زبانی	سخنرانی، مباحثه، بازی با کلمات، داستان‌سرایی، نوشتن خاطرات	کتاب، ضبط صوت، ماشین تحریر، نوارهای صوتی	خواندن، نوشتن، صحبت کردن و گوش کردن	آموزش از طریق سخنرانی، قصه و ...	نوشتن کلمات طولانی روی تخته
منطقی-ریاضی	معما، حل مسئله، تجربه‌های علمی، محاسبات ذهنی، بازی با اعداد	ماشین حساب، بازی‌های منطقی	کمی‌ساز، تفکر دقیق، آزمایش	بیان سقراطی، استقرایی	طرح پارادوکس
دیداری-فضایی	بازی تخیلی، تجسم، نقشه ذهنی، فعالیت هنری	نمودار، نقشه، ویدئو، موضوعات هنری	دیدن، کشیدن، تجسم، رنگ‌آمیزی، نقشه ذهنی	کاربرد نقشه ذهنی	تصویرهای غیرطبیعی
بدنی-جنبشی	یادگیری‌های عملی، نمایش، فعالیت‌های لمسی	تجهیزات ورزشی، ابزارهای تولید	ساختن، نمایش دادن، لمس کردن، حرکات ورزشی	مهارت‌های غیرکلامی و بدنی	آوردن یک وسیله عجیب
موسیقایی	یادگیری موزون، ضربه زدن، استفاده از موسیقی	ضبط صوت، نوارهای صوتی، ابزار موسیقی	آواز خواندن، ضربه زدن، گوش دادن	استفاده از صوت به صورت موزون	نواختن موسیقی
میان فردی	یادگیری مشارکتی	بازی‌های گروهی	آموزش دادن، همکاری کردن، برقراری ارتباط	ارتباط فعال و مؤثر با فراگیرندگان	دو به دو با هم کار کنید
درون فردی	آموزش فردی، مطالعه مستقل	یادداشت‌های روزانه	ارتباط دادن موضوع با زندگی شخصی خود	بیان احساس	چشمان خود را ببندید و فکر کنید به...
طبیعت‌گرا	مطالعه طبیعت	گیاهان، جانوران، ابزارهای گیاه‌شناسی و جانورشناسی	ارتباط دادن موضوع با موجودات زنده و طبیعت	ارتباط دادن موضوعات با پدیده‌های طبیعی	آوردن یک گیاه یا جانور به کلاس
وجودی	بحث درمورد نظم هستی	کتاب‌های مذهبی-فلسفی	بحث و مطالعه درباره مذاهب و سنن فرهنگی مذهبی	شناخت آیین و مقررات مذهبی	خواندن شعرهای فلسفی و مذهبی

یافته برای هر یک از مفاهیم کتاب، چگونه اقتضای هشت روش یاددهی را می‌کند؟ لازم به ذکر است، ضرورت ندارد هر یک از این روش‌های تدریس به‌طور مجزا اجرا شود، بلکه با استفاده از

نگارنده در کارگاه‌های متعددی که در زمینه آشنایی با هوش‌های چندگانه برای همکاران خود برگزار کرده است، غالباً با این سؤال مواجه بوده است که زمان محدود اختصاص

حرکت آشکار و استفاده کردن، و سپس در پایان پریدن شبیه قورباغه و جلو رفتن. همچنین، از نزدیک دیدن و دست زدن به قورباغه را تجربه کنند.

هوش موسیقایی

شعر قورباغه را در کلاس به صورت دسته جمعی می خوانند، دست می زنند و هیجانات خود را آشکار می کنند:

قورباغه یک دوزیسته
که توی آب می زیسته
تو بچگی با آبشش
تنفسش بوده خوش
کمی بزرگ تر که شد
دست و پاهاش پیدا شد
مید توی خشکی ها
نفس می کشه با شش ها
قور و قور و قور، سر و صدا
کنار نهر و جوی ها



هوش میان فردی

معلم گروه های مباحثه تشکیل می دهد و دانش آموزان در گروه مباحثه می کنند. تک تک بچه ها نظر می دهند و نظرات در گروه جمع بندی می شوند.

هوش درون فردی

پروژه های فردی به دانش آموزان داده می شود، برای تحقیق و جمع آوری مطلب، عکس و تهیه یادداشت یا روزنامه دیواری و ارائه فردی در کلاس.

هوش طبیعت گرا

دیدن جوی یا آکواریومی از قورباغه ها، دیدن فیلمی علمی از دوزیستان، دیدن قورباغه از نزدیک و لمس کردن آن، و بازدید از مراکز علمی نگهداری از جانوران از جمله فعالیت ها هستند.

کلام آخر!

نظام آموزش و پرورش باید با قبول و پذیرش هوش های چندگانه و مجزا بودن آنان از هم، فرصت ها و امکانات متعددی را فراهم سازد تا خلاقیت های دانش آموزان بروز یابند. نگه داشتن دانش آموزان در شرایطی که فقط یک یا دو هوش قابلیت بروز داشته باشند، از ظهور سایر توانمندی های بالقوه آنان خواهد کاست. توجه به توانایی های اختصاصی افراد در قالب هوش های چندگانه و نیز توجه به این نکته که اندازه گیری این توانایی ها با آزمون های ساده و در زمانی محدود قابل ستیج نیست، می تواند بستری را برای همه دانش آموزان مهیا کند تا توانایی ها و استعداد های خود را بشناسند و در راستای این توانایی ها در راه پیشرفت و موفقیت خود بکوشند.

پی نوشت

1.Brainstorm

روش های تلفیقی می توان به جنبه های گوناگون هوشی پرداخت تا هر دانش آموز با استفاده از اصلی ترین ابزارهای شناخت خود که همان هوش های غالب است، بتواند به خوبی بیاموزد و سایر هوش های او نیز تقویت شوند.

نمونه ای از آنچه ذکر شد، در یادداشت نگارنده با عنوان

پارادایم نوین در آموزش ریاضی برای تدریس

یکی از مباحث ریاضی متوسطه یک (مبحث توان) در شماره ۳۲ مجله رشد آموزش ریاضی آمده است. فایل مزبور از طریق کیو آر کد مقابل قابل دسترسی است. با این وصف، نمونه ای از طرح درس براساس هوش های چندگانه، با موضوع دوزیستان، در علوم کلاس سوم به شکلی غیر تلفیقی، برای آشنایی بیشتر معلمان ارائه می شود. این طرح درس را آقای مسعود غفاری شریف تنظیم کرده که سال هاست در تدریس خود از این نظریه بهره می برد. گفتنی است، در کتاب «هوش های چندگانه در کلاس درس» از انتشارات مدرسه، طرح درس های متعددی به چاپ رسیده اند که منبعی شایسته برای مطالعه بیشتر علاقه مندان محسوب می شوند.

هوش کلامی - زبانی

معلم مفهوم درس را بیان می کند و با گفت و گو در کلاس، همراه با پرسش و نظرخواهی از دانش آموزان، بحث را به نتیجه می رساند. مثلاً بچه ها فکر می کنید دوزیست یعنی چه؟ دانش آموزان نظر می دهند و نظرات دیگران را گوش می کنند. معلم به آن ها میدان بیان می دهد. دانش آموزانی که هوش کلامی بالا دارند، از گفت و گو و مباحثه در این موضوع بهره مند خواهند شد.

هوش منطقی - ریاضی

معلم این گونه دانش آموزان را با استدلال به هدف می رساند. مثلاً می گوید، چرا قورباغه در نوزادی دست و پا ندارد و به هنگام بلوغ دست و پا پیدا می کند؟ چرا در نوزادی دم دارد و در بلوغ دم خود را از دست می دهد؟ دانش آموزان با بحث، استدلال و نتیجه گیری مفهوم درس را دریافت خواهند کرد. یادگیری برای آن ها چنین اتفاق می افتد که نیاز به شنا کردن در نوزادی در آب و نیاز به داشتن اعضای دیگر در بزرگسالی، برای زندگی در خشکی، از ویژگی های دوزیستان است. همچنین، مراحل رشد و زندگی قورباغه را با نوشتن اعداد مرحله بندی می کنند؛ مرحله ۱، مرحله ۲ و ...

هوش دیداری - فضایی

دانش آموزان پس از بحث و گفت و گو، اسلاید و فیلم های مستند زندگی دوزیستان را می بینند و نقاشی و رنگ آمیزی می کنند.

هوش بدنی - جنبشی

دانش آموزان روند رشد قورباغه را با بدن خود نمایش می دهند. مثلاً روی زمین خزیدن، سپس یواش یواش دست و پاها را در



رسیدگی به اعتراض

حسین عاملی*

یا شرع بود)، می‌تواند درخواست ابطال آن قسمت را که مغایرت دارد یا خارج از صلاحیت است، بخواهد. یا اگر احکام متعارضی در یک موضوع در شعب صادر گردید، می‌تواند خواهان رأی وحدت رویه هیئت عمومی شود. البته باید نوع مغایرت و شماره بخش‌نامه و دلایل خود را ارائه کند.

اگر شخصی از این بخش‌نامه‌ها و آیین‌نامه‌ها متضرر گردد، به نحوی که غیرقابل جبران یا متعذر شود، می‌تواند تقاضای دستور موقت کند. پس از ارجاع به شعبه بدوی، قاضی شعبه به موضوع دستور موقت رسیدگی می‌کند و پس از رسیدگی به موضوع، دستور موقت و صدور یا ضرورت نداشتن صدور دستور موقت، پرونده را برای رسیدگی در هیئت عمومی ارسال می‌کند.

رسیدگی در هیئت عمومی

پس از ارجاع درخواست به هیئت عمومی، نسخه‌ای از آن به طرف تصویب‌کننده ابلاغ می‌شود تا پاسخ دهد و از خود دفاع کند. قبل از هیئت عمومی، موضوع در هیئت‌های تخصصی مطرح و بررسی می‌شود. اگر خلاف شرع بودن دلیل ابطال باشد، نظریه فقهای شورای نگهبان استعلام می‌گردد که لازم‌الاتباع است.

آرای که در هیئت عمومی دیوان صادر می‌شود، برای دادخواست‌های بعد در آن موضوع لازم‌الاتباع است و اثر آن‌ها از تاریخ صدور رأی هیئت عمومی است، مگر خلاف شرع باشد یا هیئت اثر آن‌ها را از تاریخ صدور آیین‌نامه بداند.

در پایان نیز این موضوع را متذکر می‌شود که اگر شخصی قصد طرح شکایت دارد، باید با بررسی تمام جوانب و مشورت و مطالعه کافی اقدام کند تا موجب تضرر خود، دستگاه قضا و دولت نشود.

در شماره‌های پیشین، مسائلی از دیوان عدالت اداری، صلاحیت آن و نحوه رسیدگی و اعتراض به آرا مطرح گردید. در این شماره، سؤال این است که اگر بخش‌نامه یا آیین‌نامه‌ای خلاف شرع یا قانون باشد و به آن اعتراض وارد است، چگونه می‌توان از طریق دیوان عدالت اداری پیگیر این موضوع بود؟

در اینجا باید از نهادهای گفت که با حضور قضات شعب در دیوان و در روزهای سه‌شنبه هر هفته برگزار می‌شود. این نهاد هیئت عمومی نام دارد که صلاحیت آن مطابق ماده ۱۲ قانون دیوان به شرح زیر است:

«۱ رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات اشخاص حقیقی یا حقوقی از آیین‌نامه‌ها و سایر نظامات و مقررات دولتی و شهرداری‌ها و مؤسسات عمومی غیردولتی در مواردی که مقررات مذکور به علت مغایرت با شرع یا قانون و یا نبود صلاحیت مرجع مربوط یا تجاوز یا سوءاستفاده از اختیارات یا تخلف در اجرای قوانین و مقررات یا خودداری از انجام وظایف، موجب تضییع حقوق اشخاص می‌شود.

۲ صدور رأی وحدت رویه در موارد مشابه که آرای متعارض از شعب دیوان صادر شده باشد.

۳ صدور رأی ایجاد رویه که در موضوع واحد، آرای مشابه متعدد از شعب دیوان صادر شده باشد.

تبصره: رسیدگی به تصمیمات قضایی قوه قضاییه و صرفاً آیین‌نامه‌ها، بخش‌نامه‌ها و تصمیمات رئیس قوه قضاییه و مصوبات و تصمیمات شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان و شورای عالی امنیت ملی از شمول این ماده خارج است.»

یعنی اگر شخصی در آیین‌نامه و دستورالعمل مغایرتی با شرع یا قانون مشاهده کرد، یا دستورها خارج از صلاحیت مقام تصویب‌کننده صادر شده بودند (برای مثال بخش‌نامه‌ای خلاف قانون اساسی یا یکی از قوانین کشور

* کارشناس حقوقی اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران



نگاهی به نهمین
همایش سالانه
انجمن فلسفه تعلیم
و تربیت

فضای مجازی و فلسفه تربیت

نجمه احمدآبادی آرانی*

در اواسط مهرماه ۱۳۹۷ توفیق یار شد و توانستیم به همراه استادان، دانش‌آموختگان و دانشجویان دانشگاه‌های کشور و اعضای انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران، در همایش فضای مجازی و فلسفه تربیت در شهر زیبای زاهدان شرکت کنیم. این همایش با هدف بررسی موضوعات، ویژگی‌ها و مسائل فضای مجازی از منظر فلسفه تربیت، نقش فلسفه تربیت در فضای مجازی، نقش فضای مجازی در فلسفه تربیت و ارائه راهکارهای تربیتی برای مشکلات مربوط به فضای مجازی، در دانشگاه سیستان و بلوچستان، برگزار شد.

در قالب اسناد بالادستی خود را نشان می‌دهد، توجه صرف به دانش‌هایی از جنس نظری، ذهنی، انتزاعی و متافیزیکی یا فلسفی و بی‌توجهی به دانش‌های فناورانه است، در حالی که با عنایت به سیطره به نسبت کامل و گریزناپذیر فناوری‌های نوین بر زندگی انسان‌ها و اثرات شگرف آن بر تغییر در تفکر، رفتار و باورهای آدمی و ظهور دانش‌های نوین (سوادهای جدید)، توجه به رویکرد «فلسفه فناورانه» تربیت از اهمیت و ضرورت بسزایی برخوردار است که باید در کانون توجه فلاسفه تعلیم و تربیت دخیل در سیاست‌گذاری‌های تربیتی نیز قرار گیرد.

۲. شرط حضور گفت‌وگووند در رسانه‌های اجتماعی مجازی، امکان تجربه کردن گفت‌وگووند در جهان واقعی و در ارتباط رودرو با دیگران است. به عبارت دیگر، مادامی که بخت یادگیری و تجربه به شیوه گفت‌وگووند در محیطی چند صدا و متکثر و پشتیبانی‌کننده از دیدگاه‌های مختلف در کنار یکدیگر وجود نداشته باشد، نمی‌توان از رسانه‌های اجتماعی مجازی به درستی استفاده کرد. ماهیت ارتباط‌گرای انسان او را ناگزیر از ایجاد پیوندهای ارتباطی می‌کند، اما صرف ارتباط با دیگران، منهای مسئولیت‌پذیری در برابر آنان، از ما موجوداتی اجتماعی نمی‌سازد. چند جانبه‌ای و عمیق‌تر بودن شکل ارتباط در فضای واقعی فرصت بیشتری برای گفت‌وگووندشدن در ارتباط‌ها فراهم می‌سازد که می‌تواند زمینه‌ای برای ارتباط گفت‌وگووند، کنش‌گرانه و همدلانه در ارتباط‌های مجازی باشد.

همایش در روز هجدهم مهر، با گزارش دبیر اجرایی و معاون فرهنگی دانشگاه سیستان و بلوچستان آغاز شد. در ادامه، استادان صاحب‌نظر در حوزه تعلیم و تربیت، سخنرانی‌های خود را با عنوان‌های زیر ارائه کردند: دکتر خسرو باقری، استاد دانشگاه تهران، «دانش ضمنی رتبه دوم و آموزش الکترونیکی»، دکتر بختیار شعبانی ورکی، استاد دانشگاه فردوسی مشهد، «نظریه موج تاریخی و تحولات آموزش و پرورش»، دکتر محمود مهرمحمدی، استاد دانشگاه تربیت مدرس، «بازاندیشی در رسالت و کارکردهای تربیت مدرسه‌ای به‌منظور تضمین بقای آن در مواجهه با فضای مجازی». همایش با ارائه مقالات برتر ادامه یافت. عنوان‌های برخی مقالات برگزیده به صورت ارائه سخنرانی عبارت بودند از اصول و روش‌های تربیت مسئولیت در فضای مجازی، در نگاه معطوف به دیگری امانوئل لویناس؛ تأمل تربیتی در رابطه میان شناخت و فناوری؛ موه‌ها و فلسفه تعلیم و تربیت در عصر گشت‌رایانش؛ فضای مجازی و کنشگری آدمی به‌عنوان مواجهه‌ای تربیتی؛ فلسفه تربیت فناورانه یا فلسفه فناورانه تربیت، نقد گفتمان سیاست‌گذاری در نظام تربیتی ایران، توانمندی در گفت‌وگو به‌عنوان پیش‌نیازی برای کاهش کژکارکردهای ارتباطی رسانه‌های مجازی و اجتماعی.

مهم‌ترین رهیافت‌های علمی نهمین همایش انجمن فلسفه تعلیم و تربیت ایران عبارت‌اند از:
۱. یکی از موارد ضعف در سیاست‌گذاری‌های تربیتی که



۳. مهم‌ترین ویژگی‌های فضای مجازی که می‌توانند کنشگری آدمی را متأثر سازند، عبارت‌اند از عدم تجسد، بی‌واسطگی، همسان‌سازی اطلاعات، بسط شعاع رؤیت عمل، امکان‌سازی تکوین عمل جمعی، گسستگی عمل از عامل و ایجاد فرصت‌های جدید برای کنشگری آدمی، تکانه‌ای شدن عمل، کانالیزه شدن احساسات و کلیشه‌سازی برای عمل. مهم‌ترین راهبردهای تربیتی در مقابل این چالش‌ها، مواردی همچون گفت‌وگو، تمرین تفکر تأملی و فراخوانی به فراروی از کلیشه‌ها را در بر می‌گیرد.

۴. امروزه قاره ششم یا فضای مجازی بیشترین مکان و جمعیت جهان را به خود اختصاص داده است. به تبع آن، یکی از دغدغه‌های مهم متخصصان تعلیم و تربیت این است که کودکان و نوجوانان به کاربرانی رشدیافته تبدیل شوند تا قادر باشند از طریق نهادهای ارزش‌های انسانی، خودکنترلی و خودانضباطی، امکان بیشترین بهره‌وری از این فضا را برای خویش و دیگران فراهم آورند. از این رو، یکی از مسائل مهم تربیتی در این حوزه به تربیت اخلاقی کاربران مربوط می‌شود. از طریق اتخاذ رویکرد مراقبت‌محور در فضای مجازی، علاوه بر اینکه می‌توان مسائل و نیازهای آموزشی فراگیرندگان را شناسایی و مرتفع کرد، می‌توان زمینه‌های مناسبی را نیز برای تربیت اخلاقی کاربران مهیا ساخت تا امکان تأمل بر مراقبت و چگونگی کم و کیف آن در فضای مجازی نیز فراهم شود.

۵. فضای مجازی با شیوه‌هایی که ایجاد کرده است، وجوه جدیدی را به موضوعات سنتی فلسفه وارد کرده و ابزارها و مفاهیم نوینی برای استدلال فلسفی فراهم آورده است که از آن به «گشت رایانش» در فلسفه یاد می‌کنند. موک نوعی دوره آنلاین با هدف دسترسی آزاد از طریق وب و مشارکت در مقیاس بزرگ است. از موک‌ها در رشته فلسفه تعلیم و تربیت، در سه نقش علمی، ارزیابی و طراحی می‌توان بهره گرفت: در نقش اول به‌عنوان سخنران، در نقش دوم به‌عنوان ارزیاب آزمون‌ها و

مقالات، و در نقش سوم به‌عنوان ایجادکننده محتوای متمرکز. از فرصت‌های اورژانسی که این سه نقش می‌توانند ایجاد کنند، در نقش اول به طراحی آموزشی، تسهیل و همکاری یادگیرنده، در نقش دوم به ارزشیابی خودکار و یکسان و نمونه‌کارهای معتبر مدرس و در نقش آخر برنامه درسی خاص یادگیرنده با استفاده کامل از منابع آموزشی باز و ارتباطات آن‌لاین می‌توان اشاره کرد. ۶. مسئولیت از دسته مفاهیم رایج در فلسفه است که می‌تواند ارتباطی تنگاتنگ با دنیای مجازی برقرار کند. از آنجایی که لویناس نگاه معطوف به دیگری و احساس مسئولیت در برابر دیگری را در کانون توجه خود قرار داده است، به نظر می‌رسد نگاه وی می‌تواند نقطه آغازین خوبی برای وارد کردن مقوله مسئولیت‌پذیری در دنیای مجازی قرار گیرد. مهم‌ترین اصول تربیتی در باب مسئولیت در فضای مجازی برآمده از دیدگاه ایشان عبارت‌اند از: دیدن دیگران به منزله سوژه، تأمین آزادی‌ایجایی در دانش‌آموزان، برقراری تعامل بین معلم و دانش‌آموز، ایجاد حساسیت در دانش‌آموزان نسبت به رنج دیگری، و ایجاد فضای امن آموزشی.

۷. نسل نوی یادگیری ترکیبی و از جمله یادگیری معکوس، امکان یادگیری در هر مکان و زمانی فراتر از کلاس درس را فراهم کرده است. بدین ترتیب، تجربه یادگیری از راه تعامل و درگیری فراگیرنده در محیط خانه، افقی است که برای یادگیری معکوس گشوده شده است. در این راه، چگونگی تغییر ویژگی‌های سنتی تدریس چون ارتباط و گفت‌وگو، و تحلیل و تنگناهای تدریس، با پدید آمدن چنین تغییرهایی در تجربه فراگیرندگان در فرایند یادگیری معکوس ترسیم شده‌اند. فروکاهش تدریس به تسهیل از جمله این محدودیت‌هاست.



برای تغییر معلم شدم

محمد رضا حشمتی

و به جزئیات نمی‌پردازند، اما در شهر این‌گونه نیست. در روستا اولیا در اداره مدرسه نقشی ندارند، در حالی که در شهر والدین در انجمن‌های اولیا و مربیان شرکت می‌کنند و درباره برنامه‌های مدرسه نظر می‌دهند.

به نظر شما مهم‌ترین ویژگی معلمی چیست؟

به نظر من، براساس آیه ۱۵۹ سوره آل عمران که می‌فرماید: «فَمَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ ظَافِرًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...» ای پیامبر! پس به مهر و رحمتی از سوی خدا با آنان نرم‌خو شده‌ای، و اگر درشت‌خوی و سخت‌دل بودی، از پیرامونت پراکنده می‌شدند، مهم‌ترین ویژگی معلمی «دلسوزی» است و اینکه سنگ‌دل نباشی!

معلم باید تواضع و فروتنی داشته باشد و تا جایی که توان دارد تلاش کند. معلم نباید مغرور به روش خود باشد. مهم‌ترین نکته در معلمی این است که مدام تلاش کنیم و یاد بگیریم.

این نکته، در آیه‌های ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره کهف هم آمده است: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا. الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِبُونَ صَعًا! بَكَوْا يَا شُعْبَا رَأَى زَيْنَكَرْتَرِينَ مَرْدَمَ (از جهت عمل) آگاه‌کنم؟ [آنان] کسانی هستند که کوشششان در زندگی دنیایی به هدر رفته، در حالی که خود می‌پندارند خوب عمل می‌کنند.

چطور به معلمی علاقه‌مند شدی؟

از زمان کودکی به معلمی علاقه داشتم. در زندگی معلمان صفا و صمیمیت و مهربانی با دانش‌آموزان وجود دارد. زندگی معلمان بدون دغدغه است، زیرا زندگی آنان با چند دانش‌آموز علاقه‌مند به یادگیری پر می‌شود. اما مثلاً شغل و کالت یا قضاوت دغدغه‌های زیادی دارد، زیرا معمولاً با آدم‌های خلافکار مواجه می‌شوند.

شما برای دیگران چه توصیه‌ای دارید تا رشته معلمی را انتخاب کنند؟

حرف من این است که توسعه هر جامعه‌ای به تربیت نیروی انسانی آن وابسته است و مهم‌ترین جایی که انسان تربیت می‌شود، مدرسه است. مدرسه هم به معلم توانمند نیاز دارد.

با توجه به علاقه‌تان به معلمی، چه حرفی برای معلمان دارید؟

مهم‌ترین درخواست من از معلمان این است که احساس مسئولیت کنند و کم‌کاری نکنند.

نکته آخر؟

از همه معلمان عزیز، به خصوص جناب آقای اربابی - مدیر مدرسه - تشکر می‌کنم.

عبدالله رئیسی، حافظ قرآن، اهل روستای «کله‌گان» شهر «سراوان» استان سیستان و بلوچستان، نفر دوم کنکور سراسری در رشته علوم انسانی، برخلاف دیگر نفرات برتر کنکور که برای ورود به دانشگاه‌های درجه یک کشور لحظه‌شماری می‌کنند، دانشگاه فرهنگیان زاهدان و رشته معلمی زبان عربی را برای تحصیل انتخاب کرد؛ انتخابی که حواشی زیادی به همراه داشت. در گفت‌وگویی که مهرماه سال ۱۳۹۷ در دانشگاه سیستان و بلوچستان با عبدالله رئیسی داشتیم، متوجه شدیم ایشان با انتخاب رشته معلمی مسیر زندگی خود را خدمت به روستاییان می‌داند و تلاش می‌کند کاری کند فرهنگ یادگیری مدرسه‌های روستا ارتقا یابد.

هدف شما از انتخاب دانشگاه فرهنگیان چه بود؟

هدف اصلی من خدمت به مردم روستا و منطقه‌ام است. در روستای ما بچه‌های با استعداد زیادند، اما برای یادگیری آن‌ها خوب سرمایه‌گذاری نشده است. به نظر من، بهترین خدمت به مردم روستا این است که معلم شوم تا بتوانم در برنامه‌های مدرسه‌های روستا تغییراتی مناسب ایجاد کنم و به این طریق در رفع محرومیت قدم بردارم.

چطور به نتیجه رسیدید که با تغییر در برنامه‌های مدرسه‌های روستا می‌توانید در رفع محرومیت نقش داشته باشید؟

من دوره ابتدایی و متوسطه اول را در روستا درس خواندم. اما وقتی برای متوسطه دوم وارد مدرسه شهید مطهری سراوان شدم، متوجه شدم در مدرسه‌های شهرها فعالیت‌هایی انجام می‌شوند که در روستا خبری از آن‌ها نیست!

چه فعالیت‌هایی مورد نظر شماست؟

برای مثال، در روستا دانش‌آموزان مدام تلاش می‌کنند معلمان را راضی کنند که امتحان نگیرند! در حالی که امتحان برای «تثبیت یادگیری» است. اما در شهر

بچه‌ها بیشتر مشتاق امتحان هستند.

در روستا فضای رقابت همراه با رفاقت

کم داریم. در حالی که در شهر، با

کمک معلمان، در مدرسه فضایی

ایجاد می‌شود که شما، علاوه بر

اینکه به فکر رشد خودت هستی،

به دوستت نیز کمک می‌کنی تا

یاد بگیرد و با هم برای بهتر شدن

نتیجه تلاش می‌کنید.

در روستا معلمان موضوعات

کلی کتاب‌ها را می‌گویند





معلمان تبریز
در گفت‌وگویی صمیمی
با رشد معلم از
دغدغه‌هایشان
می‌گویند

جای خالی «نظام معلمی»

نصرالله دادار

عکاس: پیمان حامدی بهتاش

تبریز شهر پیشگام در آموزش نوین ایران است. این بار رشد معلم مهمان معلمان این شهر است. مشکلات و دغدغه‌های معلمان موضوعی بود که در گفت‌وگویی صمیمی با این معلمان به بحث گذاشته شد. توجه به شأن و شخصیت معلم، ورود آسان افراد غیرمتخصص به حیطه معلمی، نیاز به وجود نظام معلمی مستقل و عشق به معلمی که باعث شده تا مشکلات نظام آموزشی دیده نشوند، از جمله نکاتی بودند که این معلمان به آن‌ها اشاره کردند.

معلمان هستند، شکاف بسیار عمیق و فاصله‌داری وجود دارد و هیچ‌کدام درک درستی از یکدیگر نداریم. همچنین، ما به شدت به نظامی مانند نظام پزشکی و نظام مهندسی برای معلمان نیاز داریم که مستقل باشد. معلمان در این نظام دستشان باز باشد و ساختار و تشکیلاتی داشته باشند. در این صورت خودشان می‌توانند خیلی کارها را انجام دهند و مشکلاتشان را حل کنند.

■ **ژیلا توتونچی، سرگروه شیمی، ناحیه ۱ تبریز:**
دغدغه اصلی من مجلات تخصصی رشد است. در این مجلات برخی افراد مشخص به صورت دائمی و تکراری مقاله‌هایی منتشر می‌کنند. این موضوع همکاران را از ارسال مقالاتشان برای مجلات دلسرد می‌کند. گاهی همکاران ما مقالاتی را می‌فرستند، اما حتی بعد از دو سال خبری از مقاله‌شان نمی‌شود، ولی برخی افراد در هر شماره چند مقاله دارند.

■ **کاظم صباغی، دبیر ریاضی ناحیه ۱ تبریز:**
یکی از مواردی که باعث می‌شود سازمانی پویا و زنده باشد، مانند کاری که در سیستم بانکی انجام می‌دهند، آن است که مدیران را در فاصله‌های زمانی کوتاه تغییر می‌دهند و نمی‌گذارند یک مدیر بیش از سه تا چهار سال در یک جا بماند. سیستم شایسته‌سالاری هم حاکم است. یعنی کسی که وارد سیستم بانکی می‌شود، از تحویل‌داری شروع می‌کند و بسته به قابلیت خودش، به ریاست بانک یا ناحیه هم می‌رسد. ولی در آموزش و پرورش چنین چیزی نیست. اگر در مدرسه‌ها چنین طرحی پیاده شود که یک مدیر بیش از پنج سال در یک مدرسه مدیریت نکند، پویایی مدرسه‌ها دوجندان می‌شود. یکی دیگر از مشکلات ما این است که بعضی مدیران مناطق و نواحی، از معلمی، کلاس، آموزش و پرورش درک درستی ندارند. الان بین نظام مدیریتی آموزش و پرورش و خط مقدمش که

نوشین باقری
موسوی: یکی از
دغدغه‌ها این است
که آموزش و پرورش
موقعیت باثباتی
ندارد

■ داوود حسن پور، دبیر فیزیک

ناحیه ۳ تبریز:

به نظر من بزرگ‌ترین مشکل عشق معلمی است. شاید اگر این عشق کمی کم‌رنگ می‌شد، اشکالات سیستم جایی بروز پیدا می‌کرد و مطمئناً تا به حال به آن رسیدگی شده بود. معمولاً سیستم به گونه‌ای است که تا وقتی معلم با کمترین حقوق و امکانات و با همان عشق معلمی کارش را درست انجام می‌دهد، مشکل دیده نمی‌شود. البته طرفدار این نیستیم که کم‌فروشی شود تا مشکل ایجاد شود، بلکه باید حق تعهد را به جا

بیاوریم.

در مورد درس فیزیک بارها گفتیم که حجم کتاب زیاد است. یا ساعات را افزایش دهید و یا حجم کتاب را کم کنید. گفتند ساعت درس مصوب است و امکان تغییرش نیست. اما در نهایت ساعت را کم کردند و حجم کتاب را هم ظاهراً کم کردند. البته چند شکل به کتاب اضافه شده است که خود به چند جلسه ساعت درسی نیاز دارد. درس‌هایی مانند سواد رسانه‌ای و مهارت‌های زندگی هم به درس‌ها اضافه شدند که واقعاً لازم بودند، اما در نهایت خودخوان شدند.

■ نوشین باقری موسوی، دبیر ریاضی ناحیه ۴ تبریز:

یکی از دغدغه‌های ما این است که آموزش و پرورش موقعیت باثباتی ندارد. هر وزیری که می‌آید، سیستم را به دلخواه خود تغییر می‌دهد. ما یک شب متوجه شدیم کلاس ششم برقرار می‌شود. اکنون هم دانش‌آموزان دوازدهم با کتاب‌هایی درس خوانده‌اند که در یک سال و با اشکالات زیاد تألیف شده‌اند و معلمانی به آن‌ها تدریس کرده‌اند که با روش تدریس این کتاب‌ها آشنا نبوده‌اند. این کتاب‌ها در ابتدا باید به صورت آزمایشی تدریس می‌شدند و بعد در اختیار همه همکاران

دسترسی به مجلات رشد هم موضوع مهمی است. ما قبلاً خیلی راحت‌تر به مجلات دسترسی داشتیم، ولی حالا خیلی سخت شده است. به نظر می‌رسد ارتباط محتوای مجله با مطالب کتاب باید بیشتر شود؛ به خصوص که کتاب‌ها تغییر کرده‌اند و معلمان به دنبال هماهنگ شدن با این تغییرات هستند. اگر درباره ارزشیابی، طرح درس ملی یا موارد جدید کتاب‌ها مطالبی در رندهای تخصصی مطرح شوند، همکاران رغبت بیشتری به خواندن آن‌ها پیدا می‌کنند.

■ فریبا مرسلی: عضو گروه شیمی استان،

سرگروه آزمایشگاه و علوم استان و دبیر شیمی:

من دغدغه‌ام را با یک سؤال مطرح می‌کنم. چرا معلمان نمی‌توانند پزشک شوند؛ چون رشته تحصیلی‌شان پزشکی نیست. همان‌طور که معلمان نمی‌توانند ناظر ساختمان باشند، چون مهندس نیستند. حال چگونه است که هرکسی می‌تواند معلم شود؟ معتقدم باید به حال شأن و شخصیت معلم فکری بشود.

ما معلمان زیادی داریم که حداقل رشته تحصیلی‌شان با آنچه تدریس می‌کنند یکی است و برخی هم که گرایش دبیری خوانده‌اند، دوره‌هایی را گذرانده و تجربه و مطالعه داشته‌اند. اما در مدرسه‌ها، به منظور کاهش هزینه‌ها، معلمانی را به کار می‌گیرند که حتی مدرک تحصیلی مرتبط ندارند. این باعث می‌شود معلمان و به‌ویژه آقایان، سراغ کلاس‌های آموزشگاهی بروند. در نتیجه، همان مافیایی به وجود می‌آید که اجازه نمی‌دهد کنکور حذف شود. باید روی شخصیت، تحصیلات و رشته و شأن معلمی انگشت بگذاریم و به آن بها دهیم.

افسانه امید آذری:
معلمان در جلسات
گوناگون مشکلاتشان
را گفته‌اند، اما در
نهایت گوش شنوایی
نیست

قرار می‌گرفتند. متأسفانه انجام نشدن این کار باعث شد دانش‌آموزانی که امسال پایه دوازدهم هستند، با کتاب‌های غلط درس بخوانند تا در سال‌های بعد کتاب‌ها تصحیح شوند.

■ **مرضیه قصابی، سرگروه علوم:**

من فکر می‌کنم زمانی شأن معلمی پایین آمد که از بالا به دید بدی به معلمان نگاه شد. پدران ما در زمان قدیم، اگر می‌خواستند شهرداری را انتخاب کنند، سراغ جامعه فرهنگی می‌رفتند. اما اکنون برای انتخابات از معلمان استفاده می‌کنیم. تا زمانی که مسئولان دید خوبی نسبت به معلمان نداشته باشند، اتفاقی نمی‌افتد. این نگاه در دانش‌آموز و خانواده‌ها هم هست. چرا معلم باید در کلاس کتک بخورد؟ این برمی‌گردد به نگاهی که در آن خانواده بر معلم حاکم است.

در مورد دغدغه‌های دبیران علوم، یکی از گلایه‌های همکاران، تقلیل ساعت علوم بود. ما هفت سال است که این موضوع را می‌گوییم، اما تغییری حاصل نشده است. حجم کتاب‌ها را کم کردند، اما در آن‌ها از تصویرهایی استفاده می‌کنند که توضیح هر کدام یکی دو ساعت وقت لازم دارد. اگر هم راجع به تصویرها صحبت نکنیم، دانش‌آموز فکر می‌کند معلم کم‌سواد است و در نتیجه به سمت کلاس‌های آموزشگاهی می‌رود. بنابراین، ناچاریم کلاس‌های فوق‌برنامه برگزار کنیم یا از کلاس‌های دیگر زمان بگیریم تا بتوانیم کمبود زمان را جبران کنیم.

■ **افسانه امید آذری،**

عضو گروه ریاضی

دوره متوسطه اول

استان، ناحیه ۵ تبریز:

دغدغه اصلی معلمان

این است که همواره

فقط از آن‌ها سؤال می‌شود

دغدغه شما چیست؟ ولی

کمتر به آن‌ها رسیدگی شده

است. معلمان بارها و بارها در

جلسات گوناگون مشکلاتشان را گفته‌اند. ما به مسئولان استان و آن‌ها به وزارتخانه گفته‌اند، اما در نهایت گوش شنوایی نیست. من در گروه‌هایی که تشکیل می‌دهیم، خجالت می‌کشم از معلمان بپرسم مشکلاتتان چیست؟ چون برای حل آن‌ها کاری از دستم برنمی‌آید. من دیگر این سؤال را خوشایند نمی‌بینم. کاش هیچ‌کس دیگر این سؤال را نپرسد، چون همه می‌دانند دغدغه ما چیست. در نبود معیشت مناسب، همکاران ما دچار مشکلاتی می‌شوند. به‌خصوص همکاران هم‌رشته‌ای ما، حتماً کلاس خصوصی برگزار می‌کنند. برخی درس را تمام و کمال ارائه نمی‌دهند تا حتماً کلاس جنبی داشته باشند.

■ **نیلوفر عابدین‌پور، دبیر جامعه‌شناسی و سرگروه مطالعات اجتماعی:**

من به‌عنوان معلم، برای دانش‌آموزانی که در این سیستم درس می‌خوانند دلم می‌سوزد؛ بچه‌هایی که به دلیل کمبود معلم، مدیر به ایشان تدریس می‌کند؛ مثلاً در درس‌های هنر و تربیت‌بدنی. در حالی که هنر یکی از ارزشمندترین درس‌هاست، ببینید با چه دیدی به این درس نگاه می‌کنیم! مدیر پر مشغله تخصصی در هنر ندارد که به دانش‌آموزان هنر بیاموزد. یا از معاون می‌خواهند درس تربیت‌بدنی را ارائه کند که یکی از اساسی‌ترین درس‌هاست. از چنین نظامی بیش از این چه انتظاری می‌توان داشت؟

یکی دیگر از دغدغه‌ها این است که معمولاً کسی را به‌عنوان مدیر انتخاب می‌کنند که دو سال به بازنشستگی‌اش مانده است، تا با حقوق بیشتر بازنشسته

شود.





چالش‌های
معلمی
در دنیای صفر
و یک‌ها

پژوهش‌های دانش‌آموزی در عصر دیجیتال

حسین غفاری*

زمانه عوض شده است. نه دیگر بچه‌ها آن بچه‌های قدیم‌اند، نه مدرسه فقط محدود به دیوارهای سنتی‌اش مانده است. حالا رسانه‌ها رقیب جدی مدرسه برای تعلیم و تربیت بچه‌ها شده‌اند. پس چرا معلم‌ها باید به ابزارهای سنتی‌شان محدود بمانند؟ بچه‌ها از ما معلم‌ها انتظار دارند که همپایشان در «دنیای صفر و یک‌ها» بدویم و دستشان را بگیریم. در نوبت‌های پیشین از چالش‌های «محرمانگی اطلاعات»، «دام شبه‌علم» و «دانشنامه‌های آزاد» گفتیم و پیشنهادهایی برای عبور از این چالش‌ها به معلمان ارائه دادیم. آیا برای چالش چهارم آماده‌اید؟





چالش چهارم: هدایت پژوهش‌های دانش‌آموزی در اینترنت با کپی‌کاری و تقلب دیجیتال چه کنیم؟

از سنت‌های معلمی باقی‌مانده از نسل‌های پیشین برای ما، یکی هم این است که برای تبدیل کردن دانش‌آموز منفعل به عنصری فعال در کلاس درس، او را به مطالعه و تحقیق و پژوهش‌های کوچک کلاسی تشویق می‌کنیم. حتی هنوز طایفه‌ای از ما معلم‌ها، بخشی از ارزشیابی مستمر کلاس را به خلاصه‌نویسی یک کتاب، نوشتن مقاله‌ای کوتاه یا انجام یک تحقیق کتابخانه‌ای اختصاص می‌دهند. این فعالیت‌ها آن قدر سنتی هستند که حتماً خودتان هم در دوران مدرسه چنین کارهایی را به عنوان دانش‌آموز تجربه کرده‌اید و در طول سال‌های معلمی، با موضوع پژوهش‌های دانش‌آموزی در کلاس درس سروکار داشته‌اید.

با این حال، در یک دهه گذشته که به موازات توسعه عمومی دسترسی به فضای مجازی، محتوای دیجیتال به زبان فارسی هم در اینترنت فوران کرده، روز به روز کار معلم‌ها برای هدایت و ارزیابی پژوهش‌های دانش‌آموزی سخت‌تر شده است. هر چند که ظاهراً دسترسی راحت‌تر به محتوای علمی و آموزشی در فضای مجازی باید زمینه‌ساز گسترش آگاهی و دانایی دانش‌آموزان می‌شد، اما «اینترنت» به سرعت تبدیل به راهزن طریق بچه‌ها در مطالعه و پژوهش، و شریک جرم آنان در تقلب و رونویسی شده است!

حالا همه می‌دانیم که فاصله بچه‌ها با پاسخ هر سؤال و کشف هر ابهام و راه حل هر معمایی که معلمان برای تعمیق دانسته‌ها و تثبیت آموخته‌ها مطرح می‌کنند، به اندازه جست‌وجویی ساده در فضای مجازی است. تا جایی که این ضرب‌المثل تازه‌ساز، دهان‌به‌دهان میان دهه هشتادی‌ها می‌چرخد که «فکر نکن، سرچ کن!» در این شرایط جدید، چطور باید برای بچه‌ها تحقیق و پژوهشی تعریف کرد که به کپی‌کاری ختم نشود؟ و چطور باید پژوهش‌های دانش‌آموزی را هدایت و ارزیابی کرد؟

به عنوان معلم، باید بدانیم و به بچه‌ها نیز بیاموزیم که تعریف «دانایی» در عصر دیجیتال تغییر کرده است. امروزه «مالکیت اطلاعات» چندان ارزشی ندارد و توانایی

«دسترسی به اطلاعات» است که دانشمندان را قدرتمند می‌کند. پس بارگیری صدها کتاب الکترونیکی در رایانه شخصی، ذخیره‌سازی انبوهی از تصاویر و ویدیوها در گوشی‌های هوشمند و اتصال همیشگی به «گوگل»، نشانه دانایی نیست. بلکه توانایی یافتن پاسخ درست سؤالات از منابع قابل اعتماد و مقایسه انواع رویکردها در حل یک ابهام با استفاده از منابع برخط نشانه «دانایی دیجیتال» است. پس پژوهش‌های دانش‌آموزی نباید صرفاً روی جمع‌آوری اطلاعات یا کشف پاسخ یک معما تعریف شود، بلکه پژوهش‌های عصر دیجیتال باید رقابتی در اعتبارسنجی منابع و تحلیل یافته‌های متضاد و متناقض باشد.

در این مسیر البته معلمان باید مطمئن شوند که دانش‌آموزان حداقل قابل قبولی از محتوای پژوهشی را به‌طور شخصی مطالعه و حل‌لاji کرده‌اند. به این منظور می‌توان از بچه‌ها خواست که در چند مرحله خلاصه نتایج جست‌وجو و مطالعه خودشان را به صورت مکتوب و ترجیحاً دست‌نویس تحویل دهند. همچنین، می‌توان از جلسات ارائه شفاهی نتایج پژوهش برای ارزیابی روند مطالعات استفاده کرد. فعالیت‌های جذابی مثل ارائه نتایج در قالب ضبط ویدیو از خود، تولید محصولات رسانه‌ای ساده مثل یک پوستر رایانه‌ای یا ساختن پرده‌نگار (PowerPoint) در انتهای فرایند پژوهش، می‌تواند در تثبیت آموخته‌های پژوهشی بچه‌ها مؤثر باشد و آن‌ها را با کارکردهای مثبت ابزارهای دیجیتال آشنا کند. صد البته که این مرحله از پژوهش در برابر هر کپی‌کاری یا تقلبی ایمن است!

در انتها فراموش نکنیم که با وجود همه تغییرات نسلی، برای دهه هشتادی‌ها هم، «دیدن شدن» در مدرسه و کلاس درس بهترین جایزه و تشویق است. پس در ارزیابی کار بچه‌ها، علاوه بر سنجش صحت یافته‌های پژوهشی و محک زدن فرایند تحقیقاتی، می‌توان تولیدات رسانه‌ای دانش‌آموزان را به نمایش گذاشت و رقابتی سالم مبتنی بر تلاش علمی و خلاقیت هنری - رسانه‌ای به راه انداخت.





پشت خط (۲۵)

من شعرهای غیرمنطقی را تدریس نمی‌کنم

می‌گفت و بر گفته خود پافشاری می‌کرد که: «من این شعر را تدریس نمی‌کنم. وقتی درسمان به این شعر می‌رسد، به بچه‌ها می‌گویم، اینجا شاعر اشتباه کرده است. من که منطق و فلسفه و علم کلام خوانده‌ام، می‌دانم که این گونه سخن گفتن از صفات خدا، با منطق و فلسفه و علم کلام مغایرت دارد.

می‌گفت و بر گفته خود اصرار داشت، چون خیال می‌کرد دانستن منطق و فلسفه و علم کلام برای تدریس شعر کافی است؛ نه چیزی از زبان شعر می‌دانست و نه با خیال و نماد و ذوق میانه‌ای داشت. نمی‌دانم کسی که این مقدار ذهنیت منطقی و استدلالی دارد،

وقتی به تعبیرهایی چون «بیت‌الله، یدالله، عین‌الله» می‌رسد، با درماندگی منطقی و فلسفی‌اش چه می‌کند؟

یکی از این منطقیون، بی‌نی از حافظ را آورده بود و اصرار داشت حافظ احکام نماز را نمی‌دانسته، چون گفته:

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد / حالتی رفت که محراب به فریاد آمد

به آن آدم باهوش گفتم، به نظر می‌رسد حافظ علاوه بر ناآگاهی از احکام نماز، در فیزیک و زیست‌شناسی هم شاگرد تنبلی بوده است. چون گفته: «حالتی رفت که محراب به فریاد آمد.» محراب مگر چیزی غیر از سنگ و گچ و کاشی است؟!

اسماعیل امینی

بر بستر تردید فرومانده‌ترینم
دیری است که من سنگ‌ترین سنگ زمینم

چون خاطره مبهم یک کوچه بن‌بست
صد بار اگر تازه‌شوم، باز همینم

رفتند پرستو نفسان صد افق و باز
من در خم و پیچ سفر نافه و چینم

یک عمر شفق گفتم و یک عمر شقایق
معلوم شد آخر، نه چنانم، نه چنینم

نی ذوق سفر مانده و نی فرصت برگشت
نومیدی محضم، نفس بازپسینم

محمد کاظم کاظمی

باید گذشت، راه قبولم نمی‌کند
آن یوسفم که چاه قبولم نمی‌کند

چندی گذشته است و خودم را ندیده‌ام
آئینه نیز آه قبولم نمی‌کند

گفتم مگر که در دل شب تا خدا روم
حتی شب سیاه قبولم نمی‌کند

افسوس! زهد خشک به دردم نخورد و حیف
پاکیزه‌ام، گناه قبولم نمی‌کند

همواره او برای من آغوش باز داشت
او نیز گاه‌گاه قبولم نمی‌کند

او کیست؟ کسی است که در خود بهار داشت
هر روز با من، این گل سرما، قرار داشت

با من قرار داشت؛ قرار که بعد از آن
این بیقرار، گریه دنباله‌دار داشت

گاهی سر قرار به همراه خود، گلی
گاهی به دست سیبی و گاهی انار داشت

ای کاش ذهن خاطره بازم از آن زمان
چیزی به جز صدای خوشش یادگار داشت

آری صدا، صدای عمیقی که خیس بود
آری همان صدا که غم بی‌شمار داشت

آری همان صدا که در آن غرق می‌شدم
در خود مهی به وسعت زیباکنار داشت

با «بهمنی» چه حال خوشی داشت آن صدا
با «منزوی» ولی گله از روزگار داشت

آه آن صدای آبی عاشق اگر نبود
چشمم به چشم‌های قشنگش چه کار داشت؟

حالا گذشت و رفت ولی کاش دست کم
فکری برای این دل چشم‌انتظار داشت

حالا گذشت و آه قبولم نمی‌کند
باید گذشت، راه قبولم نمی‌کند

محمد میرزایی بازرگانی

شاعران ایران در جهان (۶)

در این شماره که آخرین شماره سال تحصیلی ۹۷-۹۸ محسوب می‌شود، به اجمال به جایگاه حافظ در جهان می‌پردازیم.

حافظ در قرن هشتم، هر چند شاعر شناخته شده‌ای بود، اما تذکره‌نویسان، به دلایلی در قرن نهم به شاعری و اشعار او اشاره کرده‌اند و او کم‌کم جایگاه خود را در شعر ثابت کرد. به ویژه در یکی دو قرن اخیر، تب حافظ‌خوانی و حافظ‌شناسی شدت گرفت و نتیجه آن هم توجه اروپا به این شاعر بوده است. بیشترین توجه به حافظ در اروپا با دو کشور آلمان و فرانسه صورت گرفت و در دیگر کشورها نیز، به طور پراکنده، با ترجمه‌های منظوم و منثور و چاپ‌های متعدد از اشعار حافظ، این توجه و آشنایی اتفاق افتاد.

اشعار حافظ به زبان‌های ترکی، عربی، هندی، انگلیسی، آلمانی، فرانسه و برخی زبان‌های دیگر ترجمه شده‌اند، اما اولین کسی که به ترجمه دیوان او دست زد، زبان‌شناس و شاعر ترک، **سودی افندی**، در قرن دهم هجری بود و حدود دویست سال بعد توجه اروپاییان به ادبیات ایران، از جمله حافظ، جلب شد.

یکی از مشهورترین شخصیت‌هایی که تا حد شیفتگی به سمت حافظ متمایل شد، شاعر مطرح آلمانی آقای گوته بود که با مطالعه گلستان سعدی، با ترجمه هردر به ادبیات ایران و سپس اشعار حافظ علاقه‌مند شد تا آنجا که در کتاب «دیوان شرقی» خود، ضمن مدح حافظ، خود را به عنوان پیرو و مشتاق حافظ قلمداد می‌کند و در نهایت، این شیفتگی گوته، هم بر آلمان و هم بر دیگر کشورها تأثیر فراوانی می‌گذارد.

در فرانسه نیز مقارن با آلمان و گوته، یعنی اواخر قرن هجده، توجه و علاقه به ادبیات ایران از جمله حافظ رونق گرفت.

ویلیام جونز با ترجمه یک غزل از این شاعر و معرفی کوتاه او موجب شد که آندره شنیه نیز به مطالعه و ترجمه اشعار حافظ علاقه‌مند شود و یادداشت‌هایی بر اشعار او بنویسد.

اما چهره مطرح‌تر ادبیات فرانسه، **ویکتور هوگو**، با علاقه و شیفتگی در گوته به سمت حافظ گرایش پیدا کرد تا آنجا که بیت «حال دل با تو گفتمن هوس است / سخن دل شفتنم هوس است» از حافظ را در اول دیوان اشعار خود آورد.

شاعران متعددی به اشعار حافظ علاقه نشان دادند و او را بسیار ستودند و نه تنها حافظ را با بزرگانی چون شکسپیر هم‌ردیف دانستند، بلکه در جهان بی‌نظیرش خواندند. البته اشتیاق و شیفتگی آن‌ها در بیان این نظریه‌ها بی‌تأثیر نبوده است.

شخصیت‌های دیگری چون **آندره ژید**، **آرمان رنو**، **کلینگسور**، **آرتور گی**، **دامر**، **گالینه**، **ریچاردسن** و بسیاری دیگر، ضمن علاقه به حافظ، غزل‌هایی از او را نیز به زبان‌های خود ترجمه و معرفی کردند.

در مجموع، حافظ ایرانی امروز یک حافظ جهانی است، با وجه مشترک درد بشریت با دیگر شاعران جهانی.

علی آبان



دو شعر از اصغر عالیزاده

این جاذبه زمین نیست
که می‌کشدم در خود؟
کدام حفره بر این ساعت شنی است مگر
که فرو می‌روم
نمی‌میرم؟
و مردانی که ساعت شنی ساختند
چطور مرده‌اند مگر؟
از عقربه‌ها بر شقیقه‌ام گودال می‌کنند،
برم گردان
بروم کمی به خودم برسم
برم گردان، چه گرد و خاکی با خودت کرده‌ای پسر!
برم گردان
و از خالی آن بالا چیزی بردار
از اندوه قبرستان‌های خالی برم گردان
که این طوفان تمام شود از سرم



باد می‌آید
و چیزی که از سینه‌ام مدام کم می‌شوم منم.
می‌روم در سرم بست بنشینم
لوتم
رد طوفان شن است بر پیشانی‌ام
در من صدا می‌آید
در من صدای خلخال‌ها و محمل‌هاست
در من
این همه سراب را به کجا می‌برم آخر است



خانم زنگ کی می خوره؟!*

مهدیه مقدم*

زنگ کی می خوره؟
- تازه اول کلاس پسرم!
درس را ادامه می‌دهم. لحظاتی بعد، دست دیگری بلند می‌شود و همان سؤال را تکرار می‌کند: خانم، زنگ کی می خوره؟
از بی‌توجهی او به تدریس کلافه می‌شوم: «نمی‌دونم! خیلی مونده! بشین پسر جان!»
هنوز ننشسته است که از گوشه کلاس فرد دیگری پرسید:
«خانم، چقدر مونده به زنگ؟»
دست از عصبانی شدن برمی‌دارم و ساعت را نگاه می‌کنم. درست است که هنوز خیلی به زنگ تفریح مانده است، اما ۵۰ دقیقه است که بچه‌ها سر کلاس نشسته‌اند. خستگی‌شان بی‌احترامی به تدریس من نیست.
با چند ورزش و بازی کوچک، انرژی را به کلاس برمی‌گردانم و آموزش را ادامه می‌دهم.
این بار سؤال «خانم زنگ کی می خوره»، بعد از ده دقیقه، به علاوه سؤال «خانم کتاب رو جمع کنیم؟» دوباره از سر گرفته می‌شود. چاره‌ای نیست. کلاس باید تا ۹:۲۰ ادامه پیدا کند و این تازه زنگ اول است.

صبح شنبه است. توی کوله‌پشتی‌ام یک کتاب داستان، دو تا اسفنج گردالو برای ساختن آدم‌برفی و سه عدد انیمیشن است. ساعت هشت وارد کلاس می‌شوم. در را که باز می‌کنم، بلند می‌شوند؛ در حالی که سرهایشان برای بدن‌هایشان خیلی سنگین و شانه‌هایشان افتاده و صدایشان بی‌حال است. بی‌حوصله و یکی در میان، شعری را که خودشان برای ورودم انتخاب کرده‌اند، می‌خوانند:

«برپا برجا
خانوم معلم بفرما.
تو آسمون نوشته
خانوم ما فرشته.
زیر پاهاش گل بریزید
تا بیاد بشینه».

آخرهای شعر را خیلی‌ها بی‌خیال شده‌اند و دیگر نمی‌خوانند. بقیه هم صدایشان رو به افول است. به کمک آدم‌برفی و خوراکی خوردن، ذهن‌های هشت ساله‌شان آماده یادگیری می‌شود. دقایقی از فعالیت آموزشی نگذشته است که دستی بلند می‌شود و بدون اینکه مهلت اجازه دادن به من بدهد، می‌پرسد: خانم،

بند ۱۳-۲-۳ سند برنامه درسی ملی، صفحه ۴۷:

ساعات کار هفتگی دوره ابتدایی ۲۵ ساعت در کلیه پایه‌ها و زمان هر جلسه در پایه‌های اول، دوم و سوم ۴۵ دقیقه و در پایه‌های چهارم، پنجم و ششم ۵۰ دقیقه است.

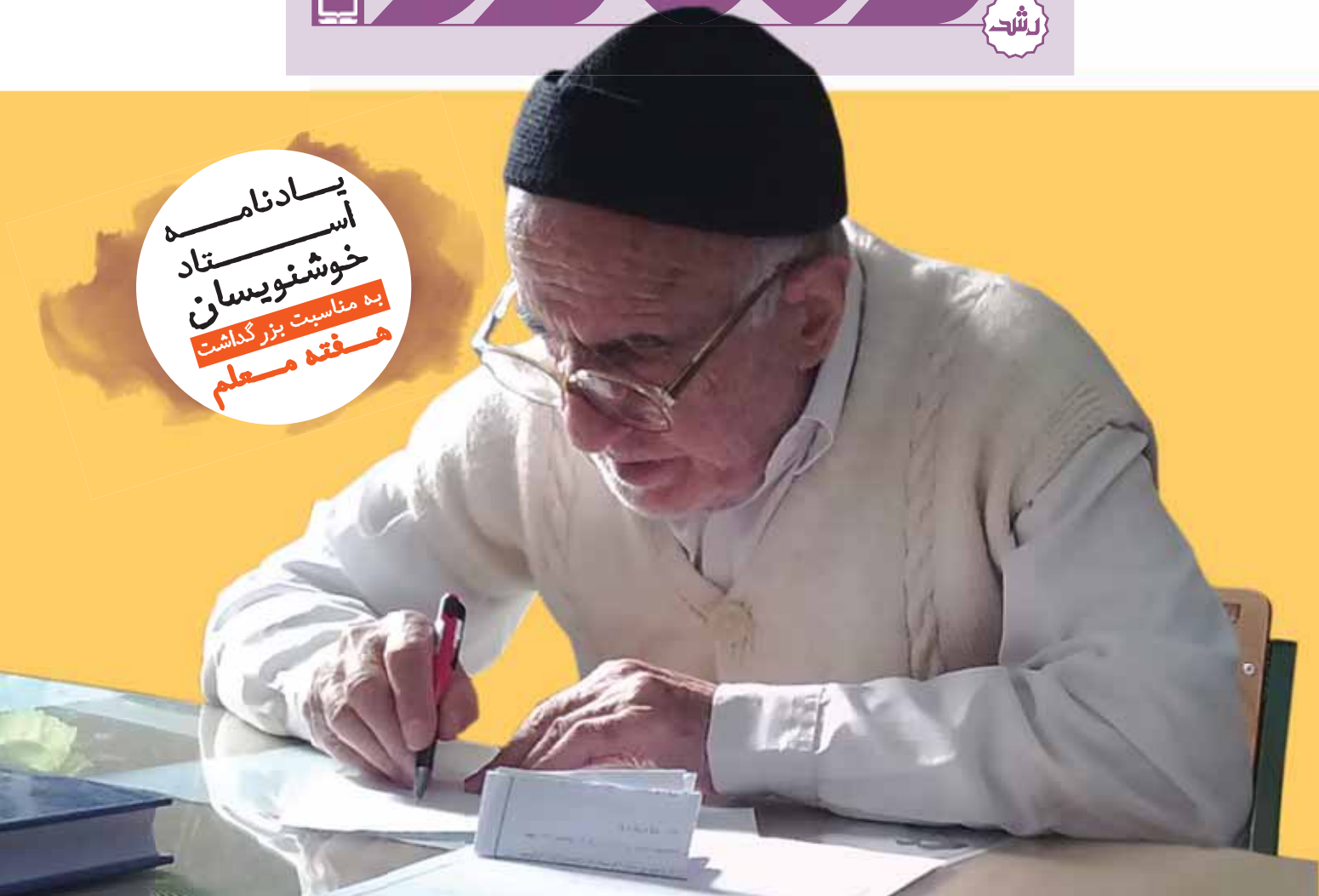
تبصره: زمان اختصاص یافته به هر جلسه و زمان استراحت بین آن‌ها در مجموع ۶۰ دقیقه است و تلفیق دو جلسه درسی، به‌ویژه در دوره ابتدایی، مجاز نیست.

* معلم کلاس دوم ابتدایی منطقه ۱۸ تهران





یادنامه
استاد
خوشنویسان
به مناسبت بزرگداشت
هفته معلم



مرغی بروپرس و حدیثی بیابک

جان پرور است قصه ارباب معرفت

مرگ آگاهی او عاملی بود تا فریب دنیا را نخورد. با وجود ارتباط با صاحبان قدرت، ذره‌ای از آن را برای خود نخواست. همیشه می‌گفت، هر وقت ملک‌الموت بخواهد به سراغم بیاید، آماده‌ام و ان‌شالله پاک.

صمیمیت این معلم عزیز بدون وجه بود؛ یعنی با کوچک و بزرگ، مسئول و غیر مسئول، دانش‌آموز و معلم، استاد دانشگاه و روحانی، محروم و متمول و ... یکسان بود.

خوش‌تر آن باشد که سرولبران گفته‌آید و حدیث دیگران

در این یادنامه سجایای اخلاقی و معلمی او را از زبان و کلام همراهان و شاگردان مکتبش می‌خوانیم.

محمدرضا حشمتی

هفته معلم بهانه‌ای است تا از معلمان بگوییم و بشنویم. چه زیباست از بزرگانی بشنویم که زندگی آن‌ها سراسر معلمی، کلاس درس و مدرسه است! مرحوم حاج حسین خوشنویسان، یار دیرین معلمان شهید رجایی و باهنر، یکی از این معلمان است که می‌توان از منش و روش معلمی ایشان آموخت.

ویژگی مهم حاج‌آقا خوشنویسان این بود که در آموزش و پرورش، هم در ستاد کار کرده بود و هم در صف مدرسه. از معلمی درس هندسه شروع کرده بود و پس از کسب تجربه‌های ارزشمند معلمی که مهم‌ترین آن‌ها «مهارت ارتباط» بود، هندسه زندگی خود را بر اساس سه ضلع مرگ آگاهی، خدمت و صمیمیت ترسیم کرده بود. خدمت در هر پست و مقامی که از او خواسته می‌شد، اگر در مسیر آرمان‌هایش بود، آن را با جان و مال می‌پذیرفت.

همه را با یک چشم می‌دید!

محمدناصری*

بود چون سنش ده‌ها سال از شاگردان و حواریون خود که عمدتاً از بچه‌های دهه‌های چهل و پنجاه و شصت و هفتاد بودند، بیشتر بود. و پیر نبود چون انرژی معلمی او از همه شاگردان و اطرافیانش بیشتر بود. پیر شدن برای او که همه زندگی‌اش را هدفی مشخص و روشن پر کرده بود، چه معنایی می‌توانست داشته باشد؛ کسی که تا آخر عمرش، حتی روزهایی که روی تخت بود، برای مدرسه جان می‌داد و از آن جان می‌گرفت! آری، خوشنویسان از مدرسه، از فضای آن و از بچه‌های مدرسه جان می‌گرفت! در یکی از آخرین ملاقات‌هایمان، در حالی که عزم او را برای سفری که خود را با همه وجود آماده‌اش کرده بود، بسیار جدی یافتم، خواستم جمله‌ای فراموش‌نشدنی بشنوم. فرزندان بسیار عزیز او تقریباً همه امکانات بیمارستانی را در منزل برایش فراهم کرده بودند. حاج‌آقا دیگر نفسی برای حرف زدن نداشت. همان‌طور که دراز کشیده بود و تعارف می‌کرد ما چیزی بخوریم، از او پرسیدم: «حاج‌آقا، مدرسه کلاً خوب است، اما کار در دبستان چیز دیگری است!»

حاج‌آقا گل از گلش شکفت. لبخندی زد و سکوت خود را شکست. صدایش که انگار از جایی خیلی دورتر از ما می‌رسید، گفت: «واقعاً کار در دبستان چیز دیگری است. اما شما مردش هستی که همه کار را کنار بگذاری و بیایی دبستان؟! بله، کار در دبستان چیز دیگری است!»

روی تخت بیمارستان دراز کشیده بود. تا ما را دید، در جواب سلاممان لیخندزان گفت: «سلام علیکم. جای نگرانی نیست. حالا همه را با یک چشم می‌بینم!» این تکان‌دهنده‌ترین جمله‌ای بود که تا آن روز از حاج‌آقا شنیدم؛ مهم‌تر و عمیق‌تر از همه درس‌هایی که طی آن سال‌ها از او آموخته بودم. نمی‌دانم از بیست و چند عمل جراحی که کرده بود، عمل چشم چندمین آن‌ها بود! این اصلاً مهم نبود. مهم این بود که با دو چشم سالم به بیمارستان رفته بود و حالا یکی از چشم‌هایش را از دست داده بود. بعد در مقابل یکی از شاگردان خود که از شنیدن این خبر در اندوهی عمیق فرو رفته بود، خیلی راحت، مثل آب خوردن، همه ماجرا را با طنز و ایهام و با توکل محض به خدا، در یک جمله ساده بیان کرده بود:

جای نگرانی نیست، حالا همه را با یک چشم می‌بینم! حاج حسین خوشنویسان در همه زندگی‌اش معلم بود و البته در همه زندگی‌اش خود را یادگیرنده می‌دانست. در نگاه او، زندگی چیزی غیر از یاد دادن و یاد گرفتن نبود. ماه‌های آخر، بخش زیادی از وقت خود را به شنیدن تفسیر قرآن می‌گذراند و گاهی آن قدر شگفت‌زده می‌شد که قسمتی از آن را برای شاگردانش می‌گذاشت و با شوری فراوان می‌گفت: «پیام این آیه را می‌فهمید یا نه؟» از روزی که او را به یاد دارم پیر بود و پیر نبود. پیر

* مدیر کل دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

معلم نسل‌ها

سید کاظم اکرمی*



مراسم ترحیم حاج‌آقای خوشنویسان به ترتیب از راست: حسین مظفری‌نژاد، سید کاظم اکرمی، حسین مظفر و علی‌اصغر فانی

انسان‌ها، به‌ویژه محرومان جامعه، باشند و در حد توان رعایت دانش‌آموزان کم بضاعت را بکنند.

خوشنویسان چه در دوران معلمی، چه در دوره مدیریت آموزش و پرورش تهران، نمونه‌ای از نظم و انضباط بود. اول وقت در دفتر کارش حاضر می‌شد و مانند دوران معلمی پرکار بود. جوان‌گرا بود و در اداره آموزش و پرورش تهران سعی کرد از جوان‌ها بیشتر استفاده کند.

در مدیریت مردی صبور، با حوصله، اهل گذشت و اغماض بود. در چند سال اخیر، یکی از دانشجویانم که همکار مرحوم خوشنویسان بود، از دبیرستانی یاد کرد که به مدیریت آن مرد بزرگوار اداره می‌شد. گفتم مرا به دیدن ایشان ببر.

روزی به خدمتش رسیدم. هر دو خوش‌حال شدیم. با صحبت‌هایی که با هم کردیم، مشاهده اوضاع مدرسه و در پی گفت‌وگویی که با بعضی دانش‌آموزان داشتم، متوجه شدم خوشنویسان با همان روحیه مدیریتی اسلامی و اخلاقی، مدرسه‌ای را اداره می‌کند که دانش‌آموزانش از آن راضی هستند. امیدوارم کسانی که این چند سطر را از بنده و مطالبی را که از دیگران درباره مرحوم خوشنویسان می‌خوانند، در عمل مورد توجه قرار دهند. خدایش رحمت کند و با نیکان و صالحان محشورش نماید.

حسین خوشنویسان که در دوره مسئولیت بنده در وزارت آموزش و پرورش، به مدت یکسال و اندی مدیر کل آموزش و پرورش تهران بود، مانند دوست و همراز دیرینش، **شهید رجایی**، معلم ریاضی برجسته و موفق بود که به‌واسطه آزادی و ایستادگی در برابر رژیم ستم‌شاهی ممنوع‌التدریس شده بود و به خاطر همین آزادی و شخصیت معلمی و اخلاقی‌اش بود که مرحوم دکتر **یدالله سجایی**، استاد مؤمن و مبارز دانشگاه تهران و مؤسس دبیرستان کمال نارمک، او را به معاونت آن مدرسه دعوت کرد و خوشنویسان مدتی با موفقیت مشغول این کار ارزنده بود. همین آزادی و وفایش به همکاران سبب شد دکتر مجتهدی که سال‌ها قبل از انقلاب اسلامی ریاست دبیرستان البرز را به‌عهده داشت و به اصطلاح نیروهای انقلابی آن روز نباید مورد احترام شخص مؤمن و مبارزی چون خوشنویسان قرار گیرد، مورد توجه او واقع شد و از این مرد نیک فهم در دین و اخلاق محبت دید. جالب این است، در نامه‌ای که پس از مرگ مرحوم خوشنویسان ملاحظه شد، وی از نمونه بودن مجتهدی در معلمی و استادی یاد کرده بود.

همین آزادی سبب شده بود خوشنویسان به‌نظر همکارانش احترام بگذارد، نقدهای آن‌ها را بپذیرد، از بدگویی نسبت به دیگران در غیاب آن‌ها پرهیز و از ریا و تظاهر دوری کند. به فکر

* وزیر اسبق آموزش و پرورش

یار رجایی و باهنر

علی اصغر فانی*

■ **انس داشتن با قرآن:** قرآن را روزانه تلاوت و در آن تدبیر می‌کرد؛

■ **حساس بودن به نماز اول وقت:** مصداق این جمله شهید رجایی بود که «به نماز نگویید وقت کار است، به کار بگویید وقت نماز است»؛

■ **توجه به محرومان و مستضعفان:** همچون مرادش (امام خمینی (ره)) خود را در خدمت محرومان می‌دانست. ساخت خانه و مدرسه در مناطق محروم، در قالب اردوهای جهادی، از اقدامات این مقلد واقعی امام (ره) بود؛

■ **ساده‌زیستی:** در زندگی شخصی، ساده‌زیستی را از مولایش علی (ع) الگو گرفته بود؛

■ **توجه خاص به ایتم:** در مقابل ایتم متواضع بود و در مجتمعی آموزشی که مدیریت آن را عهده‌دار بود، دانش‌آموزان یتیم را رایگان ثبت‌نام می‌کرد؛

■ **تأمل در اندیشه‌ها:** در اندیشه‌های متنوع و حتی متعارض، بدون تعصب تأمل می‌کرد.

از آنجا که با تمام وجود به تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش کودکان و نوجوانان عشق می‌ورزید، پس از بازنشستگی، مدیریت یک مجتمع آموزشی را عهده‌دار شد و در این مسئولیت نیز نقش‌آفرین بود. حضور تمام وقت ایشان، با وجود کهولت سن و کسالت، برای همه جوانان شاغل در مجتمع درس‌آموز بود. در بعضی از روزهای سال، نمازهای پنجگانه یومیۀ خود را در مجتمع اقامه می‌کرد.

در دوره وزارت حقیر، استاد مانند پدری مهربان تذکرات لازم را به فرزندش می‌فرمود. آخرین باری که توفیق دیدار ایشان را داشتم، در بخش ICU بیمارستان بود که ایشان با هوشیاری توصیه‌هایی به اینجانب داشت.

لازم است آموزش و پرورش کشور خصوصیات این معلم راستین را احصا و ترویج کند.

شهریور ۱۳۵۹ به معاونت آموزشی ناحیه ۷ تهران (منطقه ۱۶ فعلی) منصوب شدم. در آن زمان آقای خوشنویسان مدیرکل آموزش و پرورش استان تهران بود. سه ماهی از مسئولیت من نگذشته بود که رئیس اداره ناحیه ۷ (عزت‌الله عباسی) به جبهه اعزام شد و آقای خوشنویسان، با حفظ سمت، حکم سرپرستی آموزش و پرورش ناحیه را برای حقیر صادر کرد.

به تبع این حکم، ارتباط و تعاملات من با استاد خوشنویسان بیشتر و نزدیک‌تر شد. ویژگی‌های ممتازی که از این یار دیرین رجایی و باهنر، در طی دو دوره مدیرکلی تهران شاهد بودم، عبارت‌اند از:

■ **سعه صدر:** در مواجهه با مشکلات از سعه صدر برخوردار بود؛

■ **پختگی:** در فراز و فرود موضوعات اجتماعی و سیاسی از صلاحیت و پختگی مثال‌زدنی برخوردار بود؛

■ **مراقبت در حفظ بیت‌المال:** در هزینه‌های اموال عمومی و صرفه‌جویی در بیت‌المال، برای اطرافیان الگو بود؛

■ **مسئولیت‌پذیری:** نسبت به مسئولیتی که به عهده گرفته بود، مواظبت و مراقبت داشت؛

■ **پای‌بندی به قول و قرارها:** تا آخرین روزهای عمر پربرکت نسبت به قول‌ها و قرارهای خود متعهد بود؛

■ **وقت‌شناسی:** همیشه سر وقت در جلسات حضور می‌یافت؛

■ **وقت‌گذاری:** برای حل هر مسئله وقت لازم را در نظر می‌گرفت و مداومت، پی‌گیری و وقت‌گذاری از ویژگی‌های بارز ایشان بود؛

■ **نظم داشتن:** مصداق بارز «وَصِيكُم بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ» بود؛

■ **ضابطه‌گرایی:** در مدیریت در همه سطوح، به مقررات و ضابطه پایبند بود و بین مردم تفاوت قائل نمی‌شد؛

■ **اصل دانستن آموزش و پرورش:** معتقد بود راه اصلاح و فلاح هر جامعه از آموزش و پرورش آن می‌گذرد و برای دستگاه تعلیم و تربیت از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کرد؛



عکس‌های زیر شیشه میز کار حاج آقا در دبیرستان خواجه نصیرالدین طوسی

* عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس، وزیر سابق آموزش و پرورش

مرد کم نظیر

* فخرالدین دانش آشتیانی



اجتماعی ایشان نیز بروز و ظهور داشت. با وجود اینکه منزل ایشان در شرق تهران بود و مدرسه مفید در میدان انقلاب، همیشه زودتر از همه افراد در مدرسه حاضر می‌شد. نکته مهم دیگر که برای من الگو بود، رعایت احترام دانش‌آموزان بود، به‌طوری‌که در گفت‌وگو با دانش‌آموزان، همانند گفت‌وگو با همکاران، با روی خوش و رعایت احترام رفتار می‌کرد.

همیشه دغدغه مسائل آموزشی و تربیتی را داشت. با اطمینان می‌گویم، تمام دوران زندگی خود را وقف خدمت به آموزش و پرورش و دانش‌آموزان کرد. کمتر کسی را مثل او سراغ دارم.

با وجود سن بالا و به خصوص مریضی سخت، تا روزهای آخر در مدرسه حضور پیدا می‌کرد. در بستر بیماری که بود و این جانب توفیق زیارت ایشان را در روزهای پایانی عمرش داشتم، تمام‌وقت ملاقات به بحث در خصوص مسائل آموزش و پرورش می‌گذشت و این نشان از احساس مسئولیت ایشان در قبال تعلیم و تربیت جامعه داشت.

چنین شخصیت‌هایی که زندگی خود را وقف آموزش و پرورش و خدمت به فرزندان این مرز و بوم کنند، کم‌نظیرند. خدایش ایشان را رحمت کند و به ما نیز توفیق دهد راه او را ادامه دهیم.

من از سال ۱۳۵۳ با ایشان آشنا شدم. زمانی که قبل از انقلاب در دبیرستان «جهان آرا» فعالیت داشتم، در جلساتی با شهید دانش، ایشان هم حضور داشت. موضوعات فرهنگی و آموزشی را در آن جلسه به بحث می‌گذاشتیم. از سال ۱۳۵۵ که در مدرسه راهنمایی مفید، واقع در خیابان فرصت، تدریس می‌کردم با ایشان بیشتر ارتباط داشتم. سمت مدیر داخلی مدرسه مفید را داشت. ویژگی‌های شخصیتی او از دو جنبه قابل طرح است:

اول، خصوصیات فردی ایشان است. فردی متواضع بود و هیچ موقع در رفتارش برتری جویی و کبرورزی مشاهده نشد. برعکس، در برخورد با دیگران همیشه با خضوع و تواضع رفتار می‌کرد. از دیگر خصوصیات ایشان، ساده‌زیستی‌اش بود. پس از انقلاب، در وزارت آموزش و پرورش مسئولیت‌هایی داشت، اما هیچ موقع تغییری در زندگی شخصی ایشان به وجود نیامد. در رعایت مسائل بیت‌المال بسیار سخت‌گیر و خود عامل به آن بود. فردی خوش برخورد بود و همیشه در مواجهه با دیگران لبخند بر لب داشت. انسان می‌توانست خیلی راحت با او برخورد داشته باشد. دوم، خصوصیات اجتماعی ایشان است. مدیری توانا و بسیار مسئولیت‌پذیر بود. همان خصوصیات فردی، در رفتارهای

* عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی خواجه نصیرالدین طوسی و وزیر سابق آموزش و پرورش

هر که او بیدارتر، پردردتر

مهدی نوید ادهم*

لقد جاءكم رسول من انفسكم عزيز عليه ما عنتم حريص عليكم بالمؤمنين رؤوف رحيم (توبه/ ۱۲۸):

پیامبری از میان شما به سویتان آمد که از رنج شما رنجور است. آنچه بر شما سخت و گران است، بر او نیز سخت و طاقت فرساست. او به هدایت شما میل شدید دارد و به مؤمنان مهربان و رؤوف است. دردمندی، رمز بیداری، آگاهی و مسئولیت پذیری است. به بیان زیبای مولوی:

پس بدان این اصل را ای اصل جو
هر که را درد است او، برده است بو
هر که او بیدارتر پر دردتر
هر که او آگاه تر رخ زردتر

آنان که از نزدیک با مرحوم خوشنویسان آشنا و همکار بوده اند، با صداقت گواهی می دهند که آن مرحوم، به تأسی از نبی گرامی اسلام (ص) و اهل بیت هدایتگر ایشان، فردی سخت کوش، دردمند و مسئولیت پذیر بوده است. قبل از انقلاب اسلامی، به دلیل رنجوری از ظلم و ظلمت جامعه، به مبارزی سخت کوش و خوش نام تبدیل شده بود و در مدرسه کمال، با تمام وجود در خدمت روشنگری و آگاهی بخشی نسل جوان بود. پس از انقلاب نیز این سبک زندگی را در کمال سادگی و آزادگی ادامه داد و بدون چشمداشت به ظواهر دنیوی و دنیاخواهی، در راه اعتلای آموزش و پرورش و ارائه خدمات آموزشی و تربیتی به کودکان و نوجوانان این مرزوبوم، سر از پا نمی شناخت و شب و روز در تلاش بود. بسیار پرکار، دقیق و هوشیار بود.

این معلم الگو و این مربی دوست داشتنی، تا آخرین روزهای عمر پربرکت خود، از صبح خیلی زود به مدرسه می آمد و تا دیروقت به بررسی و رسیدگی به امور می پرداخت. برای حل مشکلات تلاش خستگی ناپذیر داشت.

به رعایت بیت المال بسیار حساس بود و بدون کوچک ترین اغماض و چشم پوشی، بر رعایت حق الناس پای می فشرد. با الهام از آموزه های نبوی و علوی، و به تبعیت از پیامبر عظیم الشان اسلام، به خداوند مهربان باور قلبی و عملی داشت و با خوف از قیامت و روز حساب، و رجاء به رحمت الهی، صمیمی و صادقانه به رعایت احکام الهی و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام اهتمام می ورزید. این ویژگی ها از او چهره های دوست داشتنی و ماندگار ساخت.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

بنده توفیق داشته ام در دهه شصت و در آغاز فعالیت، به عنوان کارشناس اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران، در خدمت این مرد بزرگ و این مدیر صادق و خدوم نظام باشم. این همکاری و هم نشینی، از او چهره های دوست داشتنی و الگویی برای شغل شریف معلمی و مدیریت اسلامی برای بنده ساخت. این توفیق تا پایان عمر شریفش برایم مغتنم بود.

او باور داشت که معلمی شغل انبیاست و در زندگی فردی، اجتماعی و سازمانی خویش، سیره و سنت اولیای الهی، به ویژه پیامبر اکرم (ص)، را الگو و اسوه خویش قرار داده بود. بدین دلیل، برخی از ویژگی های او را که بنده آن ها را در سبک زندگی اش درک کرده ام و آن ها را از سیره نبوی متأثر می دانم، به اختصار تقدیم می کنم:

یکی از ویژگی های بارز انسان های موفق، پشتکار و سخت کوشی است. استفاده از زمان و پرکاری و سخت کوشی، رمز موفقیت و پیروزی است. پیامبر اعظم اسلام (ص) از این منظر اسوه ای تام و تمام است و در قله رفیع سخت کوشی و خستگی ناپذیری قرار دارد. این ویژگی و روحیه در آن وجود نازنین به گونه ای است که خداوند دوبار در قرآن کریم ایشان را به آرامش فرا می خواند:

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ الْايْكُونُوا مُؤْمِنِينَ (شعرا/ آیه ۳)

فلعلك باخع نفسك على اثارهم (كهف/ آیه ۶)

رنج بردن از جهل و جهالت مردم، دردمندی از ظلم و ظلمت در جامعه، دلسوزی برای هدایت و آگاهی بخشی به بندگان خدا، احساس مبارکی را در آن دردانه آفرینش به وجود آورده بود که شب و روز نمی شناخت. از این برنامه هدایتگر به آن فعالیت تربیتی و فرهنگی، از این جهاد و مبارزه به آن مهاجرت و تبلیغ می پرداخت تا پیام الهی را به یکایک آدمیان برساند و موانع پیش روی عبودیت را از سر راه انسان ها بردارد. این مسئولیت پذیری، دلسوزی و سخت کوشی، آرامش و سلامت او را به خطر انداخته بود. لذا خداوند صمیمی و دلسوزانه بیان می دارد. «فلعلك باخع نفسك»: «نزدیک است جان شریف و عزیزت را به خطر اندازی» یکی از دلایل سخت کوشی پیامبر رحمت و رهروان راه او، باور عمیق به خداوند و حساب روز قیامت و دردمندی گسترده او از درد و رنج مردم و میل شدید و زانداوصف ایشان برای رفع موانع در مسیر خوشبختی و سعادت انسان است، به گونه ای که خداوند در آخرین آیات سوره توبه (که سوره ای به ظاهر شدید و غلیظ علیه کفار و منافقان است)، به صورت رمز آلود و مهربانانه می فرماید:

* دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش

خاطره‌ مردی ماندگار



ناصر نادری*

ماهیت و گستره آن، و عناصر ماهوی در مدرسه، به درستی علم و ایمان داشت. شخصیتی داشت که موشکافانه، دلسوزانه، آگاهانه، هنرمندانه، صادقانه و آرمانگرایانه به مقوله‌های نظری و عملی تعلیم و تربیت می‌پرداخت.

برای هر یک از صفات و ویژگی‌های شخصیتی وی که برشمردم، ده‌ها مصداق و خاطره در ذهن دارم که باید در مجالی دیگر به آن پرداخت. در این یادداشت کوتاه نمی‌گنجد. به‌نظرم او از نسلی بود که به دلایل تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، به یک چهره فرهنگی بی‌نظیر می‌مانست؛ چرا که شخصیت وی در کوران چند دهه تحولات تاریخ معاصر ایران، که خاستگاه آن معمولاً فرهنگی و دینی بود، با شخصیت‌های معتبر و مؤثر در تعلیم و تربیت در مدرسه‌های موفق اسلامی گره خورده بود. در دوره کودکی و نوجوانی، حوادث سخت و چالش‌های بسیاری را گذرانده بود. در سال‌های ملتهب آغازین انقلاب اسلامی، در کسوت مدیریت، در برخی موقعیت‌های حساس به خدمت پرداخته بود و مهم‌تر از همه، با توجه به نوع شخصیت دینی و فرهنگی‌اش، همواره در فضای مدرسه‌ها به‌عنوان معلمی محبوب و دوست‌داشتنی، فروتن و متواضع، دین‌دار و معتقد، مردم‌دار و مهربان، به خدمت بی‌پیرایه و عاشقانه در تعلیم و تربیت شهره شده بود. این همه سرمایه معنوی و انقلابی و صفات برجسته انسانی از خوشنویسان، قطعاً خاطره‌ مردی ماندگار را در ساحت تعلیم و تربیت ایران به یادگار خواهد گذاشت. امید که شعله یادش و گرمای اندیشه‌ها و الگوی اخلاقش همواره روشنی‌بخش فضای مدرسه‌های ایران و الهام‌بخش شیفتگان باشد.

تعلیم و تربیت از حیث نظری حوزه گسترده و پیچیده‌ای است و از حیث عملی، دنیایی ظریف، لطیف و ناشناخته.

در جامعه امروز آموزش و پرورش، برخی مبانی نظری آن را به درستی درک کرده‌اند و برخی فضای عینی و ملموس آن را در مدرسه‌ها التذاذ کرده‌اند. معمولاً

یافته‌های گروه اول در قالب آثار (کتاب و مقاله) علمی و پژوهشی تجلی یافته‌اند و تجربه‌های زیسته گروه دوم در قالب خاطره‌ها و روایت‌ها.

در عین حال، موضوع تعلیم و تربیت «انسان» است و هدف غایی آن «استکمال روحی و جسمانی انسان». این نکته در اغلب مکاتب و جوامع بشری اصلی پذیرفته شده است. البته به دلیل تفاوت «آبشخور این برداشت‌های ذهنی و الگوهای رفتاری، که عمده‌تاً زاینده تفاوت در مبانی انسان‌شناسی، هستی‌شناسی و ارزش‌شناسی آنان است، مسیر، منابع، ابزار و شگردها متفاوت هستند.

ماهیت تعلیم و تربیت، اقتضای بهره‌مندی هوشمندانه از همه یافته‌های علمی بشری را در حوزه‌های مدیریت، اقتصاد، سیاست، دین و عرفان و فلسفه، فناوری‌های نوین، علوم تربیتی، علوم تجربی و ریاضی، زبان‌شناسی و ادبیات، هنر و فرهنگ دارد. این همه بایستی به شکل عالمانه و واقع‌بینانه در هم تنیده شوند و در آمیزه‌ای که مهم‌ترین عناصر آن عشق، عقلانیت، اقتصاد و فناوری هستند، در محیط مقدسی به نام «مدرسه»، تبلور یابند.

«حسین خوشنویسان» را نزدیک به سی سال می‌شناختم. از ابتدای دهه هفتاد در دبیرستان البرز تا سال‌ها بعد. مظهر چهره‌ای فرهنگی که به دنیای شگفت‌انگیز تعلیم و تربیت،

* معاون پرورشی سابق دبیرستان البرز



آخرین پیام
حاج آقا
خوشنویسان

معلمان را دریابید

متمول کوچه و بازار می‌رود. خانه، خانه مهر خدا بود. پدر هرگز لقمه نانی به دهان نمی‌گرفت، تا از شکم سیر همسایه سادات خود مطمئن شود. و از چند شاخه تاک خسییده در حیاط سرایش، سهم همسایه، از عائله دو چندان بیشتر بود. معلم اول و ثانی من دستان باغیرت استوانه خانه، محمد ابراهیم بود و چشمان عاشق مادرم قمر که قامت خمیده‌اش هرگز بر خورشید عواطف او چیره نگشت.

به همت مادر و همراه با شاگردی پدر، مکتب درس و مدرسه فراموش نشد و با محبت معلمی دلسوز، استاد عدیلی، به نیت افزودن دانسته‌ها، ترک دیار کردم و به شاگردی مجتهدی بزرگ در البرز درآمد. و هم او بود که در اوان هجرت مسیر وظایفم را به راه تعلیم و تربیت رهنمون گردید. شاید بتوان گفت که از کلاس هشتم، نقش معلمی بر من سپرد و مجال نداد تا لهجه غریب شهرستانی من، مسیر ارتباط مرا با متعلم مسدود سازد. بدین سان، فصل تمام ناشدنی وصلت من با درس و کلاس و مدرسه آغاز گردید. جبر و حساب و هندسه و مثلثات حرفه‌ای بود که به

بسم الله الرحمن الرحیم. اقرأ باسم ربك الذی خلق (۱)
خلق الانسان من علق (۲) اقرأ و ربك الاکرم (۳) الذی علم بالقلم (۴)
(۴) علم الانسان ما لم يعلم (۵)

سلام علیکم. طلیعه سخن، حمد و سپاس ایزد منان را که اول و آخر «دعوانا ان الحمد لله رب العالمین» و سپس سپاس بیکران به ساحت عزیزی که به پاسداشت مقام علم و معرفت و تعلیم و تعلم و به بهانه نام این حقیر، قبول زحمت فرموده و دوباره مکتبی برپا کردند. امیدوارم در ختام این جلسه، به یاری حضرت حق، کلامی گلچین کنیم و از بوستان علم و معرفت عزیزی که قبول دعوت فرمودند، بهره‌مند باشیم.

به روزگار تابستان سال ۱۳۱۳ خورشیدی، به اراده ایزد منان، از صلب پدری بزرگوار و بر دامن فرشته‌ای آسمانی، قدم بر این خاک فانی نهادم. با تکیه بر دستان پینه بسته پدری سپیدروی و سپیدگر و در گرمای آغوش مادری سراسر عاشق خدا، روزگار کودکی به سر آوردم. تمول پدر کفاف نان خشکی بر سفره بود که به معجزه عشق و محبت مادر، عطر نانش هوش از دل هر

که معلم عزیز است و عزیزش می‌دارند. بزرگان قوم، اینک قامت خمیده‌ام و نگاه بی‌حسرت‌م به دنیا، مرا از زر و سیم و درهم و دینار بی‌نیاز کرده است. تمام ثروتم غنچه‌های توفیق دانش‌آموزانی است که بر شاخسار جامعه روییده و مرا از جمله خوشبخت‌ترین مردان هم‌نسل‌م کرده است. ولی من از نسلی بودم که در آن اوج تجلی چمران در کلاس بود. نور رجایی در کلاس می‌تابید. خاستگاه روزبه و علامه مدرسه بود. باهنر تاج‌معلمی بر سر داشت. اوج ستاره‌های سحابی در مدرسه می‌درخشید. بزرگان مجتهدی و هشترودی و حسابی‌ها بودند و آن بیدها به بادهای سیاست فرو نمی‌افتادند.

عزیزانم! اگر جامعه را بزرگ می‌خواهید، معلمتان را بزرگ بدارید و ارج و قربش گذارید. شما را به خدای علم و تربیت قسم که یافته‌های اقتصادی خود را در سرزمین علم و دانش و تربیت به بوته آزمایش مگذارید. اگر علوی هستید، که حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً» و اگر به تجدد معتقدید، لاقلاً همان مبانی علوم جدید را الگو قرار دهید و اهالی کسب و کار را به مصادر اقتصادی رهنمون و از ساحت علم و تربیت معافشان دارید. بیایید درس اول دانش‌آموز را به **نیرزاده‌هایی** بدهیم که بزرگ‌ترین زمان خود بودند. دانش‌آموز را از روز نخست با قرعه و فال و جایزه بزرگ به سرزمین اوهام هدایت نکنیم.

میدان را به نیرزاده‌ها بدهیم. میدان را به روزبه بدهیم و میدان را به سحابی و مجتهدی بدهیم. میدان را به خیل عظیم و دلسوز معلم بدهیم. جامعه بیش از پول به معرفت محتاج است. بگذارید که میحث ریح مرکب منفورترین درس حساب باشد، همان‌گونه که آن را در گذر عمر آموختیم.

خدایا! شهد شیرین حضور در مدرسه را تا به آخر کار از کامم مستان. سلام خدا بر نبی مکرم اسلام و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و رحمت خدا بر معلمانی که شرافت و انسانیت درس دادند و می‌دهند و پیرایه‌های دنیا را به اهلش واگذار می‌کنند. دستتان معلمان را خاضعانه می‌بوسم و بر شرافتشان و محبت شما عزیزان و یاران قدردان درود می‌فرستم. درود می‌فرستم بر روح پرفتوح امام راحل (ره)، روزبه، علامه، مجتهدی، هشترودی، سحابی و رجایی عزیزم. رحمت واسعه خداوند بر بهشتی و مطهری و طالقانی و باهنر و خیل معلمانی که تا به آخر معلم ماندند. یاد می‌کنم **عدیلی** مهربان را. یاد می‌کنم خیل دوستان و برادرانی را که در این شش دهه، افتخار هم‌کلامی و همدلی آنان را داشتم. این خیل عزیزان، آن سان وسیع است که ضعف ناشی از عارضه بیماری، کفاف یادآوری نام زیبایشان را از من برده است. عفو و حلال بفرمایید.

حسین خوشنویسان (معلم مدرسه)

اسباب آن با روح شاگردان عجین می‌شدیم و با هم مسیر تعالی و رشد را می‌پیمودیم. در آن زمان، اندازه ضلع مقابل زاویه ۳۰ درجه، نصف بازوی آن و یا همان وتر بود و قامت همان زاویه به حرمت نقش اساسی و بنیادین ستون خیمه مثلث، همواره در حال تعظیم فرو می‌افتاد و معلم همواره عمود خیمه جامعه بود.

در آن روزگار معلمی، اسباب شغل و معیشت که نهایت آرزوهای یک نونهال بود، معلم بزرگ بود و بزرگان همگی یا معلم بودند و یا از باغ پرمهر علم و دانش معلمان بهره‌مند. دکتر **مجتهدی** پیرمردی لاغر اندام و معلمی متبحر بود که هیچ اسم و رسمی را غیر از نام معلمی به یدک نمی‌کشید، اما وزیر و وکیل در مقابلش زانوی ادب بر زمین می‌زدند. این عزتی بود که قریب به اتفاق معلمان از آن محظوظ بودند. مرحوم **استاد روزبه**، یگانه فرزانه دانشمند فیزیک، اوج حضورش در کلاس بود و **سحابی** و **هشترودی** و **حسابی**، نهایت منزلتشان در مدرسه تعریف می‌شد. موافقت و مجالست همه روزی رجایی‌ها و باهنرها و دانش‌ها و برادرم کمال فخر، مرا به سوی تقرب علم و عمل و تدین و تهذبات اجتماعی رهنمون داشت. تلمذ در محضر مرحوم **طالقانی**، شهید عزیز **مطهری**، شهید **بهشتی** و مرحوم **شریعتی** و ترنم روح‌بخش و بستر فکری امام راحل (ره)، مرا در این عهد راسخ نمود. تا بدان‌جا که پیش از انقلاب، از حضور در مدرسه محروم شدم و پس از انقلاب، توفیق تداوم حضور در کلاس، به اشارت رجایی عزیز حاصل گشت. گرچه به صلاحدید همین عزیزان، چند صباحی از ساحت علم و درس و کلاس به دور و موظف به سایر امور گردیدم، اما به عنایت حضرت حق، حبل‌متین این علقه الهی به سرعت تحکیم شد و اینک فخر بیش از شش دهه شیدایی در مدرسه را به دنیایی نفروشم.

نه مجال شرح قصه هست و نه مکان واگویه دفتر خاطرات، لیک در یک کلام آموختم که آغوش پرمهر معلم، اگر گرم و عاشقانه باشد، جامعه راه سعادت خواهد یافت. آموختم که معلم اگر عزیز بود، جامعه عزتمندتر و کلاس درس اگر گرم بود، تنور معیشت خلق خدا گرم‌تر خواهد بود. یاد دارم که در معیت شهید عزیز رجایی بزرگ، در مجلس نخست، به نمایندگان نهیب زدیم که اگر معلم را به معاش خود واگذارید، معیشت جامعه‌تان به تنگنا خواهد رفت و صد افسوس که این‌گونه شد. معلم به تمشیت معاش رفت، طبیب رو به سوی کسب آورد و کاسب به طبابت مشغول شد و تاجر قلم به دست گرفت و بر دفتر سرنوشت دانش‌آموز سرمشق نوشت و نوشت که ثروت کلید حل مشکلات است.

عزیزان هشدار! هنوز دیر نیست. اگر به دنبال ریشه بحران هستید، علت را در مکاتب و مدارس بجوید. تلاش کنید تا بار دیگر دانش‌آموز در انشای خود آرزو کند معلم شود و بداند

ساده و صمیمی مثل پدر

علی اصغر جعفریان*

دیگر، با صدای بلند و رسا
اولین سلام کننده است
و دیگران را غافلگیر
می کند. جواب می دهم و
احوال پرس می کنم.
- خدا را شکر، خدا
توفیقتان بدهد.

تکه کلام همیشگی
حاجی است «خدا
توفیقتان بدهد». واقعاً من
که بیش از سی سال همراه
و همکارش بوده ام، با چشمان
خود دیده ام که او چگونه در
راه توفیق و موفقیت دیگران قدم
برداشته؛ صادقانه و خالصانه.

طولی نمی کشد حاجی با همان حالش به
سراغ حال و احوال کردن از وضعیت مدرسه و ثبت نام و
برنامه های مدرسه می رود. دوست دارد حضورش در مدرسه مفید
باشد. در همین بین، چند پیشنهاد برای بهتر شدن برنامه های
مدرسه به من می دهد.

واقعاً اراده و انگیزه اش مثال زدنی و ستودنی است. با آن سن
و سال بالا و شرایط جسمانی سخت، سال هاست هر صبح زود،
از شرقی ترین نقطه تهران، از منطقه نارمک، به غربی ترین نقطه
تهران، یعنی بلوار فردوس، در رفت و آمد است. به عنوان اولین نفر در
مدرسه حاضر می شود و تا عصر به امور مدرسه می پردازد. در این
سال ها انرژی این مرد خدا را تمام نشدنی می دیدم. به همین خاطر،
هر وقت از سنگینی کارهای مدرسه خسته می شدم، لازم بود
سری به حاجی بزنم. همین که با او هم کلام می شدم و داستان های
زیبایش را لابه لای سخنانش می شنیدم، گویی شارژ روحی
می شدم، انرژی مضاعفی می گرفتم و به میان بچه ها می رفتم.

آقای نامجو می خواهد صبحانه حاجی را به دفترش بیاورد. او
قبول نمی کند. می خواهد صبحانه را با معلمان، در محل غذاخوری
همکاران، میل کند. مثل همیشه، از قرار گرفتن در شرایطی
متفاوت نسبت به همکاران فراری است. آقای نامجو شرایط حاجی
را آماده می کند و به اتفاق حاجی، برای صرف صبحانه، به محل
غذاخوری، چند متر آن طرف تر از دفتر حاجی، می رویم.

با خودم کتاب زندگی مرحوم **بیر شک** را همراه دارم. هنگام
صبحانه بخش هایی از کتاب را برای حاجی می خوانم. با دقت گوش
می دهد و لابه لای خواندن، توضیحاتی تکمیلی درباره مدرسه های
آقای بیر شک می دهد. او گفته های کتاب را تأیید می کند. با خود



روبه روی میز رنگ و رو رفته
حاجی نشسته ام. تختی
کنار میز قرار دارد. حاجی
روی تخت دراز کشیده
است. به سختی نفس
می کشد. نفس هایش
به شماره افتاده اند. دو
شیلنگ باریک از مخزن
سرما به دستش وصل
است. تازه از بیمارستان
مرخص شده است. پس از
چند روز استراحت در منزل،
بار دیگر به مدرسه آمده است.
نسبت به دو هفته قبل که حاجی

را دیده بودم، خیلی لاغر شده. هیچ وقت
در طول سی سال حال و روز او را این قدر سخت
ندیده بودم. گویی این مریضی با دفعات قبل فرق اساسی دارد!
به خودم می لرزم. بغضی خفه کننده راه گلویم را سد می کند. اشک
در چشمانم حلقه می زند!

در دفتر کار حاجی کسی حضور ندارد. او هنوز متوجه حضور
من نشده است. پشت میزش می روم. کنار صندلی می ایستم. زیر
شیشه میز چند عکس قرار دارد. بیشتر سطح میز خالی است.
عکس شهید رجایی در حال دریافت حکم تنفیذ ریاست جمهوری
از دست امام خمینی (ره) و کنارش عکس شهید باهنر. آن طرف تر،
عکس سرداران شهید مهدی و حمید باکری و در کنار آن
دو، عکس مقام معظم رهبری، آیت الله خامنه ای (حفظه الله)
خودنمایی می کند. تکه روزنامه بریده شده ای با عنوان دو رکعت
عشق، با متن سخن مشهور شهید حمید باکری که در سال ۶۱
قبل از عملیات والفجر، گفته بود: «دعا کنید که خداوند شهادت را
نصیب شما کند. در غیر این صورت ...»

نگاهم را قاب بالای سر حاجی با خود می برد؛ همان قابی که
بیش از سی سال است هر جا که می رود و دفترش تغییر مکان
می یابد، با خودش همراه دارد: «کلمه الله هی العلیا»
در همین حال، آقای نامجو، همکار حاج آقا، وارد اتاق می شود.
سلام و علیک می کنیم. حاج آقا را از حضور من مطلع می کند.
حاجی روی تخت کمی جابه جا می شود و به سختی، لرزان لرزان،
بلند می شود و بر لبه تخت می نشیند.
- سلام علیکم.

باز هم پیش دستی می کند. اول سلام می دهد. همان عادت
همیشگی حاجی در مدرسه. در راهرو، در کلاس و در هر جای

خوش می‌نوشت و خوش می‌گفت

حیدر تورانی*

نیازی نیست او را از نزدیک شناخته باشید و یا با او زندگی کرده باشید، کافی است آنچه را در آرزوهای کودکی‌تان از یک معلم دوست‌داشتنی و مهربان برای خود ساخته‌اید، در رویاهای خود، با همه ویژگی‌های یک معلم عاشق، تصور کنید. این روزها کمتر می‌توان معلمانی با ویژگی‌ها و طبع و منش او یافت و در آرزوهای خود ترسیم کرد. به راستی، امثال او، یک نسلی از معلمان پاک‌سرشت و پاک‌طینت بودند که اکنون در حال کاستی هستند! البته من بیشتر نگران انقراض این نسل هستم تا کاستن آن!

ارتباط قلبی و مستمر با خدا و خود، درون را از غیر او خالی کردن، بی‌منت و به دور از هیاهو و منتیت به نونهالان این مرزوبوم آموختن، معلمی را عشق و عبادت دانستن، وقت گذاشتن و به معنای حقیقی همه بچه‌ها را فرزندان خویش دانستن، از ویژگی‌های بارز ایشان بود. این نمونه و این نسخه از معلمی را که حکایت مرید و مراد، عاشق و معشوق و رهبر و پیرو است و سال‌ها، تا لحظه مرگ معلم و بعد از آن هم ماندگار خواهد بود و به آسانی دست‌یافتنی نیست، در حسین خوشنویسان دیدم. من این حقیقت و این ماجرای دل‌نشین را در تشییع پیکر استاد و مراسم ترحیم او به وضوح لمس و احساس کردم! حتی بر مرگ او هم حسرت خوردم! شاگردان نیم قرن گذشته او که غالباً از شخصیت‌های بزرگ علمی و سیاسی هستند هم آمده بودند. کسی جز خود مرحوم، آنان را نمی‌شناخت. به راستی، آنان برای تسلی چه کسی آمده بودند، جز خودشان؟!

شادروان حسین خوشنویسان خوش می‌نوشت و خوش می‌گفت و از ناخوشی دور بود؛ نسخه‌های شفاف‌بخش برای آتیه دانش‌آموزان، به مثابه فرزندان خویش، می‌نوشت و برای رهایی آنان از ناخوشی تلاش می‌کرد و دعا. معتقد بود تلاشمان در تربیت کودکان، بدون عنایت الهی و توکل به او، فرجامی نخواهد داشت. می‌گفت تربیت با لطف و نگاه او میسر خواهد بود. بدون نظر پروردگار و استعانت از او، مهارت‌آموزی شدنی است، ولی ادب نه! زیستن شاید، ولی زندگی کردن نه! بودن آری، ولی شدن نه! توسعه فنون بله، ولی پاکی بطون نه!

یادت گرامی آقا معلم

* سرپرست سابق سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

فکر می‌کنم، حاجی هم در بین هم‌سن و سال‌هایش و فرهنگیان معلمی نمونه و بی‌نظیر است. اما فرق حاجی با خیلی‌ها در گمنام و چراغ خاموش کار کردنش است. اصلاً اهل هیاهو و جاروجنجال کردن و خود نشان دادن نیست. کارهایش را برای خدا و مردم انجام می‌دهد. فقط و فقط به وظیفه‌اش می‌اندیشید. اهل ریا نیست.

در روزها و سال‌های قبل، بارها همکاران به فکر افتادند برای حاجی مراسم بزرگداشتی برگزار کنند، اما حاجی طفره رفته و گفته است: «واجب‌تر از من همکاران زیادی هستند. بروید اول برای آن‌ها بزرگداشت بگیرید. بعداً نوبت به من می‌رسد.»

در سکوت محض، سی سال پیش، به اتفاق دوستان، مؤسسه «خواجه‌نصیرالدین طوسی» را بنیان‌گذاری می‌کند و شبانه‌روز پای کار می‌ایستد و حالا آن مؤسسه، بدون کمک‌های خاص، با مدیریت خوب حاجی، چندین مدرسه در دوره‌های گوناگون دارد؛ مؤسسه‌ای که در طول سال‌ها شاگردان خوب بسیاری پرورش داده است.

خوردن صبحانه تمام می‌شود. به دفتر برمی‌گردیم. حاجی مثل همیشه به فکر کارهای مدرسه است. دوست ندارد در طول ساعت کاری کسی بیکار باشد.

رو به من می‌کند و می‌گوید: «پاشو برو سر کارت. حرف‌هایی را که بهت گفتم فراموش نکن.»

از اخلاق کاری حاجی خوشم می‌آید. با هیچ‌کس در کار کردن تعارف ندارد. در طول سی سال هم‌نشینی، برخوردهای خوب و مفیدی را از او یاد گرفته‌ام که در کمتر کسی دیده‌ام؛ اخلاق و رفتاری که در هر محیط کاری باید وجود داشته باشد تا به پیشرفت آن واحد بینجامد. با حاجی که هستی، به‌روشنی می‌بینی که شعارها و حرف‌ها را به مرحله عمل رسانده است. هرچه در کتاب‌های اخلاق خوانده‌ای، در این شخصیت دوست‌داشتنی می‌بینی: بی‌تعارف حرف زدن، فقط کار را در نظر گرفتن و نه چیز دیگر؛ جواب تلفن را کوتاه دادن؛ دوری از حرف‌ها و تعارفات اضافه و بی‌فایده.

رفتارهای دیگر هم هست. توجه به نماز در وقت نماز. بارها دیده‌ام حاجی برای ادای فریضه نماز جلسه را ترک کرده است. تصویر بلند شدن صدای اذان و بالا رفتن آستین‌هایش برای گرفتن وضو از ذهنم پاک نخواهد شد؛ مثل توجه خاصش به بچه‌های یتیم، توجه به فقرا در مدرسه و حتی همکاران در مواقع نیاز و مریضی.

باز هم هست. کمک کردن به دیگران با حفظ آبرو و شخصیت افراد، نظم و انضباط فوق‌العاده دقیق و توجه به زمان.

به خودم می‌آیم. حاجی را در بغل می‌گیرم. می‌بوسمش و خداحافظی می‌کنم. پله‌ها را یکی دوتا می‌آیم پایین. دلم شور می‌زند. نگرانی تمام وجودم را احاطه می‌کند! نکند آخرین باری باشد که حاجی را دیدم! گر می‌گیرم. داغ می‌شوم. ضربان قلبم تندتر می‌زند!

طولی نمی‌کشد. چند روز بعد، خبر پرواز حاجی را می‌شنوم. برایم باور کردنی نیست. باید مهر را بدون حاجی آغاز کنم.



محکم چون کوه

گفت‌وگو با استاد محمدجعفر نجفی علمی، مدیر و معلم پیشکسوت

محمددشتی

عکاس: مهدی بهمنی

یاران دیرین و راستین انقلاب و این کشور کهن و پرافتخار
نرویم، ممکن است در فردایی هر چند نزدیک، پاسخ همه
سؤالاتمان، جملاتی از قبیل «نمی‌دانم»، «خاطر من نیست و به
یاد نمی‌آورم» باشد.

استاد نجفی علمی، علاوه بر مراتب بالایی علمی و دینی و
تلاش‌های فرهنگی مؤثر در قبل از انقلاب اسلامی، در دوره بعد
از انقلاب اسلامی نیز در کنار بزرگانی مانند شهید باهنر و شهید
رجایی، سمت‌هایی مانند مدیریت تربیت‌معلم کشور و پس از
آن مسئولیت‌هایی شامل معاون آموزشی آموزش و پرورش استان
تهران، مدیر کلی آموزش و پرورش شهر تهران، استانداری استان
فارس، مسئولیت مدارس جمهوری اسلامی ایران در کشور
امارات متحده عربی را عهده‌دار شده‌اند. آنچه می‌خوانید، حاصل
یک ساعت گفت‌وگو با استاد محمدجعفر نجفی علمی است.

بعد از آنکه قرار شد برای بزرگداشت و پاسداشت یک عمر
خدمات معلمی حاج‌آقا خوشنویسان به سراغ یاران و همراهان
آن معلم عزیز برویم، یک نام در بین اسامی دوستان و رفقای
همیشگی ایشان خیلی تکرار شد؛ استاد **محمدجعفر نجفی
علمی**. تا اینکه روز ۱۹ دی این فرصت فراهم شد و با موافقت
استاد، به همراه آقای **محمد رضا حشمتی**، سردبیر مجله
رشد معلم، به سراغشان رفتیم. اما کهولت سن، بیماری‌ها و
کسالت‌هایی که در آستانه ۷۵ سالگی وجود نازنین استاد را
می‌آزرد و حافظه‌ای که دیگر با این یار دیرین شهیدان رجایی و
باهنر یاری نمی‌کرد، راز اصرارهای زنده‌یاد حاج‌آقا خوشنویسان
را برای گفت‌وگو با استاد بیش از پیش برای ما برملا کرد؛
تلنگری بود که به یادمان آورد فرصت‌ها خیلی زود از دست
می‌روند و اگر امروز با برنامه‌ریزی و اغتنام فرصت به سراغ

یاد یار دیرین!

این صفتهای حسنه ایشان باعث شده بود در هر جا هست منشأ خیر و برکت و حرکت و پویایی برای آن مجموعه باشد. هر کاری به ایشان واگذار می‌شد، به بهترین نحو انجام می‌داد. ما از بابت کارهایی که به آن مرد شریف واگذار می‌کردیم، خیالمان راحت بود و می‌دانستیم تا کار به نتیجه مطلوب نرسد، پیگیری خواهد کرد. او از شریف‌ترین و سخت‌کوش‌ترین معلمانی بود که می‌شناختم!

به یاد دارم، در یک مورد، کسی از نیروها تخلف کرده بود. کار را به آقای خوشنویسان سپردیم. آن مرد وظیفه‌شناس و دلسوز، جریمه آن کار را مشخص کرد و منصفانه و شجاعانه به موضوع رسیدگی کرد. در زمینه عملی هم بسیار کوشا بود. هر درسی که به ایشان واگذار می‌شد، به بهترین شکل و به نحوی مؤثر تدریس می‌کرد.

چون کوه در کنارم ایستاده بود

بالاخره آن دوران هم به سر آمد و به اتفاق به تهران برگشتیم. اما یکی از موضوعاتی که یادم نمی‌رود، برخی برخوردها بود که بین ما و نمایندگان پیش می‌آمد و با وجود اینکه خدای نکرده سوءنیتی در آن نبود، اما باعث کدورت‌هایی شد که چون بحث بیت‌المال و حقوق مردم مطرح بود، من کوتاه نمی‌آمدم. با اینکه به نمایندگان مردم علاقه‌مند بودم و دوستان داشتم و به آن‌ها احترام می‌گذاشتم، خیلی اهل بریز و بپاش نبودم و به خودم حق نمی‌دادم از امانتی که در دست من است، برای افراد هزینه کنم. مثلاً این انتظار وجود داشت که وقتی نمایندگان به استانداری می‌آمدند و جلسه‌ای برگزار می‌شد، مهمانی ناهار یا شامی تدارک دیده شود. اما نظر من این بود که همان‌طور که من خودم را موظف می‌دیدم ناهار و شام خودم را در خانه‌ام بخورم و هزینه‌ای تحمیل نکنم، آن نماینده محترم هم در شهر و دیار خود مهمان جیب خودش باشد. همین موضوعات گاهی باعث دلخوری می‌شد، تا جایی که کم‌کم در وزارت کشور به آقای محتشمی فشار آوردند که بنده را از استانداری فارس بردارند و البته چه باک که صحنه و فرصت برای خدمت و تلاش کم نبود. خوشبختانه من در این موضوعات تنها نبودم و مردی محکم چون کوه، یعنی حاج حسین خوشنویسان عزیز، در کنارم ایستاده بود و باعث دلگرمی و قوت قلبم برای انجام کارهای درست و اصولی بود.

خاطرات خوش مدرسه

خب، آقای خوشنویسان یک چهره فرهنگی موفق و خدمت‌گزار بود که قبل از انقلاب پرونده روشن و تأثیرگذاری داشت. با وجود اینکه ایشان را بازنشسته کرده بودند، بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، سمت‌های مهمی مانند ریاست دبیرستان البرز را که خودش زمانی محصل آن بود برعهده گرفت و در دو دوره هم مدیریت آن را قبول کرد که من هم مدتی در خدمت ایشان بودم. از تدریس در این دوره هم خاطرات زیادی دارم. یادم هست، در سال‌های اولیه انقلاب، در دبیرستان البرز شرایطی پیش آمده بود که تنها کلاس‌های

خداوند متعال روح بلند حاج آقا حسین خوشنویسان را غریق رحمت کند. ایشان از اوتاد و بندگان صالح خداوند بود که زندگی‌ای سراسر خدمت و عزت داشت. ما با آقای دکتر سجایی در مدرسه کمال در خدمت حاج آقا خوشنویسان بودیم. خاطرات خیلی خوبی از ایشان در خاطر دارم که البته شاید جزئیات آن‌ها را به یاد نیاورم.

آقای خوشنویسان در دبیرستان کمال ناظم بود و من هم در آن مدرسه دینی تدریس می‌کردم. این را هم بگویم که آن مدرسه مدیری داشت که از طرف ساواک منصوب می‌شد. همه امورات مدرسه تحت کنترل رژیم بود و این مدیر را هم آنجا گذاشته بودند تا مراقب فعالیت‌های ما در مدرسه باشد.

این دبیرستان مسجد خیلی خوبی هم داشت که ما با آقایان رجایی، باهنر و بهشتی به آنجا می‌رفتیم. به همین خاطر هم مأموران رژیم خیلی مراقب رفت‌وآمدهای ما به این مسجد بودند.

بعدها هم ایشان معاون مدرسه مفید شد و ما در خدمتشان معلم بودیم. ما به معنای واقعی با هم رفیق بودیم و این رفاقت تا پایان عمر شریف ایشان، تا همین سال جاری که به رحمت خدا رفتند، با صداقت و صمیمیت ادامه داشت.

ادامه خدمت دو دوست و رفیق در حوزه معلمی

بعدها آقای خوشنویسان مدیریت برخی مناطق آموزش و پرورش تهران را پذیرفتند و زمانی هم مدیرکل آموزش و پرورش تهران شدند. باز هم ما در خدمتشان بودیم و من معاون آموزشی آن اداره کل شدم.

خب، آن سال‌ها ابتدای شروع به کار تربیت‌معلم (بعد از انقلاب اسلامی) بود. ما کارمان را شروع کردیم و معلم گرفتیم تا در مراکز تربیت معلم، برای حرفه سخت و ارزشمند معلمی، آماده و مهیا شوند. با همان برنامه و ترتیبی که مقرر کرده بودیم، معلمان زیادی را تربیت کردیم و به مدرسه‌ها فرستادیم.

سبقت در خدمت

بعد از این دوره، بنده را برای مدیریت استانداری استان فارس به شیراز فرستادند. یکی از مقاطع ارزشمند و به یاد ماندنی کاری ما با آقای خوشنویسان هم همین مدت دو سال و ۹ ماهی است که از تاریخ خرداد ۱۳۶۵ تا شهریور ۱۳۶۷ در خدمت مردم شریف این استان بودیم. باز هم به یاد دارم که وقتی با مرحوم خوشنویسان تماس گرفتم و گفتم باید برای کمک در کاری با من به شیراز بیاید، ایشان فقط پرسید که خودم تنها بیایم یا خانواده را هم بیاورم. اصلاً سؤال نکرد برای چه کاری و چه مسئولیتی باید به شیراز بیایم. من به ایشان عرض کردم بله با خانواده بیایید و جالب این است که آقای خوشنویسان قبل از من خودش را به شیراز رساند و منتظر ماند تا بنده هم به ایشان ملحق شوم. بعد کارمان را در استانداری شیراز شروع کردیم. حاج آقا خوشنویسان خیلی مرد باصفا و اهل کار و تلاشی بود.

که هر معلم موفق باید متصف به این صفات پسندیده باشد تا بتواند با بچه‌ها ارتباط مؤثر و سازنده و مستمر برقرار کند. من خودم عادت داشتم سر ساعت و قبل از ورود بچه‌ها در کلاس درس حاضر می‌شدم و به محض به صدا در آمدن زنگ به دانش‌آموزان اجازه می‌دادم کلاس را ترک کنند. معمولاً برنامه درسی را طوری تنظیم می‌کردم که با پایان ساعت، درس تمام شود. اگر هم مطلبی مانده بود، در جلسه بعد کامل می‌کردم، چون معتقد بودم نباید فرصت استراحت یا احیاناً تفریح بچه‌ها را از آن‌ها بگیرم. آن‌ها باید فرصت داشته باشند خودشان را برای ساعت کلاسی بعد آماده کنند.

دوستان بداریم تا دوستان بدانند؛ مثل حاج آقا خوشنویسان!

و نکته نهایی اینکه یادتان باشد، اگر می‌خواهید معلم موفق باشید، باید بچه‌ها را دوست داشته باشید و بتوانید ارتباط قلبی و عاطفی با آنان برقرار کنید. این ارتباط دوستانه را با همکاران و دوستان خود در مدرسه نیز داشته باشید تا از کارتان لذت ببرید. آقای خوشنویسان به واقع این گونه بود. عمیقاً بچه‌ها را دوست داشت و رابطه قلبی و عاطفی او با اطرافیان و همکاران باعث شده بود هر جا هست، در زمینه ارتباط، دوستانه و مؤثر بدرخشد و در تمامی مراحل عمر پربرکتش محبوب دل‌ها باشد. خدایش بیامرزد و ان شاء الله که جایش در بهشت رضوان است.

درس من تشکیل می‌شد. به دلیل ناآرامی‌ها، کلاس‌های دیگر تعطیل شده بودند.

بعدها هم که آقای خوشنویسان مدرسه خواجه‌نصیر را راه‌اندازی کرد، من هم در مدرسه مفید و هم در مدرسه خواجه‌نصیر، تدریس می‌کردم و در ضمن از محبت و موهبت هم‌نشینی ایشان برخوردار بودم.

با موافقت استاد علامه (کرباسچیان) معلم شدم

خاطرات خوبی هم از استاد بزرگ آقای روزبه دارم که برایم خیلی شیرین است. ایشان خیلی مرد بزرگی بود. آقای علامه (کرباسچیان) هم مرد شریف و تأثیرگذاری بود. اصلاً ایشان باعث شد من معلمی را انتخاب کنم. یکی از دوستانم به حضرت علامه گفته بود نجفی برای معلمی مناسب است و خط خیلی خوبی هم دارد. ایشان هم با محبت و بزرگواری قبول کرد و مرا در کلاس دوم به‌عنوان معلم خط گذاشت. در ضمن، با آقای نیرزاده هم‌دوره بودیم. وقتی ایشان در کلاس اول تدریس می‌کرد، من معلم کلاس دوم بودم. استاد نیرزاده درس می‌داد و به اصطلاح دو نوجه هم داشت که در کنارش در تدریس به او کمک می‌کردند. او روش‌های مؤثر و خلاقانه‌ای در تدریس داشت.

ماجرای استخدام ما در آموزش و پرورش هم این گونه بود که در زمان شاه، بخشنامه کردند معلم‌های حق‌التدریسی استخدام شوند. ما هم معلم رسمی آموزش و پرورش شدیم. اعتقاد داشتم و الان هم عمیقاً اعتقاد دارم، معلمی بهترین کار دنیاست! معلم شدن خیلی سعادت می‌خواهد. در این دنیا کسی خدمت‌گزار است که دهقان است یا آموزگار!

اعتقاد دارم، اولین شرط معلمی باسواد بودن است، چون اگر کسی این شرط را نداشته باشد، نخواهد توانست وظیفه معلمی خودش را به درستی انجام دهد. حالا صفات پسندیده اخلاقی و تواضع و علاقه به بچه‌ها نیز موضوعات مهمی هستند



سخاوتمند در نشر علم

محمد جواد مهرپور*

پشت جلد کتاب آزمایشگاه فیزیک (۱) عکس زیبایی هست از آخرین روزهای زندگی **پروفسور حسابدی** در بیمارستان. ایشان در این عکس مشغول مطالعه است. این عکس یادآور ماجرای سؤال ابوریحان بیرونی است که در یکی از کتابهای درسی خواننده بودیم: «ابوریحان در حال احتضار بود که یکی از دانشمندان هم عصرش به عیادت او آمد. بیرونی از او در مورد گردش خون سؤال پرسید و وقتی با تعجب او روبه‌رو شد، گفت: «این را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانم و بمیرم؟»

این ماجرا درس آموز است، اما نکته‌ای که ذهن مرا درگیر کرده، از جنس دیگری است. در اینجا طراح محترم جلد کتاب و نویسنده کتاب درسی، بر کسب علم در هر شرایطی تأکید می‌کند که نشان می‌دهد به حدیث «طلبوا العلم من المهدی الى اللحد» توجه کرده است. اما مسئله‌ای فراتر از این رویکرد هم وجود دارد که در سیستم آموزشی ما با کم‌مهری مواجه شده است: نشر علم؛ موضوعی که در نبودش، از سویی کسب علم دشوار می‌شود و از سوی دیگر فایده آن کم.

حاج آقا خوشنویسان را وقتی بخوایم از روی خاطرات اطرافیان بشناسیم، به تواتر با موضوع مطالعه برخورد می‌کنیم؛ مطالعه نه برای خواندن و وقت گذراندن؛ مطالعه‌ای که بازخوردها و عصاره آن لذت هم‌صحبتی با ایشان را دو چندان می‌کرد. همواره در کلام ایشان بهره‌ای از مطالعاتشان عاید دیگران می‌شد. در کنار مطالعه مداوم، هر گاه کتاب ارزشمندی می‌یافت، توصیه می‌کرد و حتی برای دیگران تهیه می‌کرد و به آن‌ها هدیه می‌داد. گاهی هم خلاصه و نکات کلیدی مطالعاتش را در یک صفحه جمع می‌کرد و به دیگران می‌داد. کسب علم و نشر علم سیره عملی و شناخته شده ایشان بود و به دقت «زکات العلم نشره» را سرلوحه کارهای روزمره خود قرار داده بود.

* دانش‌آموز سابق و دبیر متوسطه دوم خواجه نصیرالدین طوسی

مهم‌ترین همدار ملاقات

مجید نامجو*



وارد دبیرستان «خواجه نصیرالدین طوسی» که می‌شوی، ناخودآگاه فضایی خاص و صمیمی تو را شifفته خود می‌کند. اگر برای این مهم دلیلی منطقی هم نتوان یافت، به یقین آن را باید در سایه مکتب تربیتی استاد حسین خوشنویسان جست‌وجو کرد. نگرش و عملکرد مدیریتی ایشان را می‌توان به تئوری درهای باز برای همگان مربوط دانست؛ تئوری‌هایی که در ذات شخصیت استاد، عمل همیشگی نیز بود. مدیریتی که نه بر اساس ساختارهای سازمانی تعریف شده، بلکه بر اساس پیکره واحد انسانی بنا بود. در اندیشه و عمل استاد، مستخدم تا مدیر، صرفاً مجریان بخش‌های کاری یک سازمان هستند. حتی عیدی سالانه آن‌ها برابر است، چرا که استاد خوشنویسان همیشه تأکید داشت خانواده مدیر و خانواده مستخدم هر دو از یک حق زندگی برخوردارند.

هر کدام از کارکنان خواجه نصیر به راحتی می‌توانستند ارتباطی مستقیم و نزدیک و صمیمی با پدر خود داشته باشند و استاد با نگاه پدرفرزندی، خانه را محفل امن و آرامش ساخته بود.

کارکنانش، حتی امروز و در فراقش، هرگز مدرسه را به دلیل خستگی و رهایی از محیط کار ترک نمی‌کنند. تنها محدودیت زندگی است که آن‌ها را از خانه‌ای به خانه‌ای راهی می‌کند. پاسخگویی به ارباب رجوع بدون اتلاف وقت و بدون تشریفات و تکلف را نیز در همان نگرش خانواده‌مدار استاد به جامعه انسانی باید دنبال کرد. ارباب رجوع تازه وارد نیز به سرعت مسحور این قلب با اخلاص راستین می‌شد، چرا که استاد خوشنویسان به ایاک نعبد و ایاک نستعین ایمان واقعی داشت. محال بود که در امری خود را در نظر گرفته باشد. همین دوری از خودخواهی او همگان را مرید خود کرده بود. نماز اول وقت به هنگام اذان را مهم‌ترین ملاقات خود می‌دانست و هیچ کس و حتی هیچ مقامی، نمی‌توانست او را از صراحتش در پرداختنش به نماز اول وقت باز دارد.

* دبیر متوسطه دوم خواجه نصیرالدین طوسی

اسوه صبر و بردباری

امین خوشنویسان*

شاید فرزند آخر بودن برای بنده یکی از بهترین شانس‌های زندگی بود تا بتوانم زمان بیشتری را کنار پدر باشم، ولیکن دست تقدیر الهی این نعمت بزرگ را از من و بسیاری از مشتاقانش گرفت. بدون شک مهم‌ترین ویژگی مرحوم پدرم صبر در مشکلات و مصائب بود. آنچه از دست بنده برمی‌آید، انتقال بخش کوچکی از ویژگی‌ها و خصلت‌های آن بزرگ‌مرد است.

صبر در مصیبت

به اطلاع ایشان نرساندم و طی چند روز تمام تلاشمان بر درمان با مراجعه به پزشکان مختلف بود. فکر کنم حدود دو هفته از بروز خونریزی گذشته بود که تمامی پزشکان ما را به دکتر دهقان در بیمارستان شهید لبافی‌نژاد ارجاع دادند. وقتی در معیت پدر به پزشک مراجعه کردیم، دکتر توصیه‌هایی کرد و هنگام خروج از مطب از من خواست لحظاتی بمانم. دکتر توضیح داد که بینایی آن چشم باز نخواهد گشت و بیش از این تلاش نکنیم. وقتی خود را به پدر رساندم، ایشان قصد اجرای توصیه‌های پزشک را داشت. اصرار ایشان سبب شد بنده ناچاراً برایش توضیح دهم چه اتفاقی افتاده و متأسفانه بینایی‌اش باز نخواهد گشت. در این لحظه ایشان فرمود، زودتر می‌گفتی و همراه با آقای نامجو راهی دبیرستان شد تا مجدداً کار را شروع کند. به یاد ندارم تا زمان وفات گله‌ای از این مشکل کرده باشد. صبر ایشان بی‌نظیر بود.

صبر در مشکلات

به یاد ندارم از وضع بد مالی، گرانی و تورم نالان باشد. نگران جوانان بود که مشکلات اقتصادی برایشان سخت باشد، ولیکن برای خودش هرگز گله نداشت. هر زمان از سختی‌ها و مشکلات به ایشان پناه می‌بردم، به من می‌گفت بگذار مسائل در دیگ زمانه به جوش آید و حل شود. برای تسکین، من را به خواندن کتاب استاد عشق توصیه می‌کرد تا با مطالعه سختی‌هایی که بر مرحوم دکتر حسابی رفته و صبر ایشان، نسبت به حل مشکلات تدبیر کنم.

امیدوارم خداوند متعال ذره‌ای از صبر آن معلم بزرگوار و یاور محرومان را در مصیبت رفتنش نصیب ما گرداند.

مرحوم پدر محبت ناب بود، چه درباره خانواده و چه سایرین. قبل از ولادت بنده، خواهر خردسالم مریم، در سن پنج سالگی، به دلیل بیماری از دنیا رفت. از بستگان نقل شد که پدر ایشان را به خاک سپرد. مادامی که فرزندی نداشتیم، این موضوع برایم چندان قابل درک نبود، ولی زمانی که خداوند فرزندی به بنده عنایت فرمود و حتی تاب درد واکسن کودک خردسالم را نداشتیم، تازه فهمیدم چه صبری داشته پدر. هیچ‌گاه از آن مصیبت سخن نگفت و آن را در دل خود نگاه داشت. یاد دارم یکی دو سال پیش، زمانی که خواهر بزرگ از مریم می‌گفت، چند قطره اشک در چشمان پدر حلقه بست. منقلب شدم از انبوه صبر آن بزرگ‌مرد!

صبر در بیماری

به دلیل کسالت ربوی در سنین نوجوانی، مرحوم پدر دچار مشکلات و بیماری‌های متعددی شد و به کرات در طول سالیان گذشته ناگزیر به بستری در بیمارستان بود. از بهار ۱۳۹۶ تا ۷ شهریور ۱۳۹۷ که رحلت کرد، بیش از ۱۶ بار، به دلیل عفونت‌های متعدد، بستری شد. صبر آن رادمرد کادر درمان را شیفته خود کرده بود. بماند که نزدیک به ۲۰ بار سابقه عمل جراحی داشت. زمانی که کنار بسترش بودم، ذره‌ای ابراز گله و شکایت از شرایط ندیدم. کاملاً مطیع پزشک عمل می‌کرد. به یاد دارم، حدود ۲۰ سال قبل، عملی روی چشم ایشان انجام شد و به علت خونریزی انفجاری چشم در حین عمل جراحی، شبکیه یکی از چشم‌هایش جمع شد و بینایی آن چشم را از دست داد. بنده این موضوع را

* فرزند مرحوم حاج حسین خوشنویسان

تقدیم به روح پاک معلم خوبی‌ها استاد حسین خوشنویسان

محمد حسن حسینی

نسیم صبح! به آن دورها خبر برسان
برو به سمت بشاگرد، زودتر خود را
بگو پدر نگران بود، شرح داغش را
برآی از پس اندوه کوه‌ها، خورشید!
پدر! اگر چه پر از درد و خسته‌ای خود را
سفر به خیر، برو، می‌روی به آن سوها
به بچه‌ها خبر رفتن پدر برسان
به بچه‌های فراموشی و کپر برسان
به خاک خشک بیابان، به چشم‌تر برسان
هزار و یک شب این قصه را به سر برسان
از این مسیر به یاران هم‌سفر برسان
سلام ما به رجایی و با هنر برسان





۲۵ نکته در عملکرد متفاوت معلمان موفق

نوشته جولی دونین، طرح از جانت همیلتون

مترجم: سمانه عسگری*

اگر از یک دانش آموز بپرسید چه چیزی باعث موفقیتش در مدرسه شده است، احتمالاً پاسخ او کتاب‌های جذاب جدید یا مجموعه فیلم‌های سخنرانی آموزشی نخواهد بود! به احتمال زیاد، جمله‌ای مثل «همه‌اش به خاطر آقای جونز بود، او هرگز از من ناامید نشد.» را می‌شنوید. آنچه دانش آموزان را با برنامه آموزش و پرورش موفق عجین می‌کند، معمولاً حول محور ارتباط شخصی‌شان با یک معلم است که در درس‌هایشان به آن‌ها شور و انگیزه القا می‌کند. اندازه‌گیری موفقیت کار دشواری است و در دنیای علمی، مربیان به‌طور مستمر چگونگی کمیت یادگیری را بازبایی می‌کنند. اما اولین و مهم‌ترین سؤال این است: آیا معلمان توانایی برقراری ارتباط مؤثر با دانش آموزان خود را دارند؟ در اینجا ۲۵ نکته درباره چگونگی متفاوت عمل کردن مربیان ارائه می‌شود.

۱ معلمان موفق اهدافی روشن دارند

هنگام مسافرت به جایی جدید، چگونه می‌فهمید در مسیر درستی رانندگی می‌کنید؟ برای مثال، از علامت‌های جاده، نقشه و امروزه هم از جی‌پی‌اس استفاده می‌کنید. در دنیای آموزش، اهداف شما، برای دانش آموزانتان، همانند علامت‌های جاده به سمت مقصد عمل می‌کنند. برنامه شما نقشه است. برنامه‌ریزی حاکی از نبود خلاقیت در برنامه تحصیلی تان نیست، بلکه چارچوبی برای شکوفا شدن خلاقیت به آن می‌بخشد.

۲ معلمان موفق نسبت به هدف خود درک دارند

همه ما آن قدر خوش‌شانس نیستیم که همیشه روزهای کاری حماسی داشته باشیم. گاهی اوقات زندگی فقط پیش‌پاافتاده و خسته‌کننده است. معلمان هدفمندی

که دورنمایی از اهداف خویش دارند، قادرند روزهای سخت و خسته‌کننده را سپری کنند، زیرا چشم‌هایشان به چیزی در فراسوی جاده و در انتهای راه دوخته شده است.

۳ معلمان موفق قادرند بدون بازخورد فوری ادامه دهند

هیچ چیز بدتر از سختی کشیدن برای تدریس نیست؛ آن هم در حالی که در نهایت دانش آموزانتان بدون لبخند یا گفتن جمله «کارت خوب بود آقای معلم!» از کلاس بیرون بروند. کار کردن با تمام توان، بدون دریافت نتایج فوری، سخت است. معلمانی که روی رضایتمندی فوری حساب می‌کنند، از پا می‌افتند و سرخورده می‌شوند. یادگیری، روابط و آموزش فرایندی بی‌نظم و بسیار شبیه به پرورش یک باغ است. برای رشد گیاهان زمان و تلاش زیاد لازم است.

۴ معلمان موفق می‌دانند چه زمانی به دانش‌آموزان گوش دهند و چه زمانی آن‌ها را نادیده بگیرند

لب کلام این توصیه، مفهوم تشخیص بر گرفته از بازخورد دانش‌آموزان است. معلمی که هیچ‌وقت به دانش‌آموز خود گوش نمی‌دهد، در نهایت شکست خواهد خورد. معلمی هم که همیشه به دانش‌آموز خود گوش می‌دهد، در نهایت شکست خواهد خورد. دانستن زمان گوش دادن به دانش‌آموزان و پذیرفتن آن‌ها و زمان گفتن «نه» من این روش را ادامه می‌دهم، چون معلم هستم و دورنمای کار را می‌بینم»، ساده نیست.

۵ معلمان موفق نگرش مثبت دارند

انرژی منفی خلایق را از بین می‌برد و زمینه را برای ترس از شکست هموار می‌کند. معلمان خوب خلق و خوی خوش‌بینانه، انرژی و زنده‌دلی دارند و موانع زودگذر گذشته را راهی برای نیل به هدف نهایی می‌بینند. مثبت‌اندیشی خلایق می‌آورد.

۶ معلمان موفق انتظار دارند دانش‌آموزانشان موفق شوند

این مفهوم مشابه نظر والدین است. دانش‌آموزان به کسی نیاز دارند که آن‌ها را باور داشته باشد. آن‌ها به شخصی عاقل‌تر و باتجربه‌تر نیاز دارند تا روی توانایی‌هایشان سرمایه‌گذاری کند. انتظارات را بالا ببرید و سپس محیطی ایجاد کنید که در آن شکست هیچ ایرادی نداشته باشد. این شرایط به تقویت انگیزه در دانش‌آموزان کمک می‌کند و می‌کوشند به انتظاراتی که از آن‌ها می‌رود برسند.

۷ معلمان موفق حس شوخ‌طبعی دارند

شوخ‌طبعی و بذله‌گویی احساسی پایدار ایجاد می‌کند. از استرس ناامیدی می‌کاهد و به افراد فرصت می‌دهد شرایطشان را از دیدگاه‌های دیگری ببینند. اگر شما با هزار دانش‌آموز در مورد معلم مورد علاقه‌شان مصاحبه کنید، من شرط می‌بندم معلم مورد علاقه نودوپنج درصد از آن‌ها معلم‌های بذله‌گو و شوخ هستند.

۸ معلمان موفق به درستی از پاداش استفاده می‌کنند

بله! دانش‌آموزان به تشویق نیاز دارند، اما تشویقی که واقعی باشد. درست نیست زمانی که می‌دانید تنها پنجاه درصد از کاری را که واقعا قادر به انجامش هستند انجام داده‌اند، آن‌ها را تشویق کنید. قرار نیست محیطی ایجاد کنید که در آن هیچ پاداش یا شناختی نیست. قرار است در محیط شما پاداش ارائه‌شده ارزشمند باشد، زیرا شما عاقلانه از آن بهره می‌گیرید.

۹ معلمان موفق می‌دانند چگونه ریسک کنند

ریسک‌پذیری بخشی از فرمول موفقیت است. لازم است دانش‌آموزان از نزدیک ببینند وقتی فعالیت جدیدی را در کلاس درس امتحان می‌کنید، چگونه شکست را با پذیرش ریسک آن مدیریت می‌کنید. تجربه این موضوع، به اندازه

درسی که تدریس می‌کنید، برای پرورش دانش‌آموزان مهم است.

۱۰ معلمان موفق ثابت‌قدم هستند

ثبات قدم را با «واپس‌گرا بودن» اشتباه نگیرید. ثبات قدم به این معنی است که آنچه را می‌گویید انجام بدهید، انجام بدهید. قوانین را براساس خلق و خویبتان تغییر ندهید. دانش‌آموزان می‌توانند در مواقع نیاز به شما تکیه کنند. معلمانی که در روش‌های قدیمی خود گیر می‌افتند، ممکن است به‌نظر برسد به‌صورت مبالغه‌آمیزی ثبات دارند، اما در واقع آن‌ها کله‌شقی‌شان را هوشمندانه با ماسک پوشانده‌اند.

۱۱ معلمان موفق بازتاب‌دهنده روش خود هستند

به منظور اجتناب از واپس‌گرایی و یک‌دنده بودن در معلمی، مربیان موفق روی بازتاب دادن روش خودشان و ارائه آن و راهی که به ارتباط بیشتر آن‌ها با دانش‌آموزان می‌انجامد، وقت می‌گذارند. بازتاب این تفکرات برای کشف نقاط ضعف ضروری است، زیرا می‌تواند با کمی درک و انعطاف‌پذیری تقویت شود.

۱۲ معلمان موفق به دنبال مشاورانی برای خودشان هستند

معلمان متفکر، اگر کسی را نداشته باشند که باتجربه‌تر و عاقل‌تر باشد و از آن‌ها پشتیبانی کند، ممکن است به آسانی دلسرد شوند. شما هرگز برای مدرس بودن خیلی عاقل یا بالغ نیستید. مشاوران شما می‌توانند صدایی باشند که می‌گوید «بله، تفکرات شما درست است» یا «نه، شما اشتباه می‌کنید، زیرا...» و برایتان دیدگاه متفاوتی نمایان می‌کنند.

۱۳ معلمان موفق با والدین ارتباط برقرار می‌کنند

همکاری بین والدین و معلمان برای موفقیت دانش‌آموزان کاملاً حیاتی است. یک مسیر ارتباطی باز ایجاد کنید تا والدین بتوانند با دغدغه‌هایشان پیش شما بیایند و شما هم بتوانید همین کار را انجام دهید. زمانی که معلم و والدین در جبهه متحد قرار می‌گیرند، احتمال کمتری وجود دارد که دانش‌آموز به درون شکاف سقوط کند.

۱۴ معلمان موفق از کارشان لذت می‌برند

کشف کردن معلمی که کارش را دوست دارد، آسان است. آن‌ها سرچشمه انرژی‌های مسری‌اند. در این شرایط، حتی اگر موضوع درس چیزی مثل حساب دیفرانسیل و انتگرال پیشرفته باشد، موضوع درس زنده و جالب می‌شود. اگر شما کار یا درسی را که تدریس می‌کنید دوست نداشته باشید، این حس از طریق تدریستان آشکار خواهد شد. کشف کنید چرا احساس بی‌انگیزگی و ناامیدی می‌کنید. ممکن است مشکل به درسی که تدریس می‌کنید ربطی نداشته باشد، بلکه به انتظارات شما مربوط باشد! انتظاراتتان را کمی منعطف کنید. شاید عشق به تدریس دوباره به سمت شما روانه شود!

۱۵ معلمان موفق خود را با نیازهای دانش آموز وفق می دهند

کلاس های درس مثل سازوکاری پویا در حال تکامل دائمی هستند. بسته به روز، افراد حاضر و غایب در کلاس، و تاریخ، ممکن است مجبور به تغییر طرح ها یا برنامه ریزی خود (برای تطبیق با دانش آموز) شوید. همان طور که آن ها بزرگ می شوند و تغییر می کنند، روش های شما هم باید تغییر کنند. هدف تان را به دانش آموزتان پیوند دهید تا دیگر با تغییر آن در اثر گذشت زمان مشکلی نداشته باشید.

۱۶ معلمان موفق از تغییر در کلاس درس استقبال می کنند

این موضوع به نکته قبلی، ولی به روشی کمی متفاوت، مربوط می شود. آیا تا به حال شده است از خانه یا اتاق خواب خود خسته شوید و تنها با عوض کردن چیدمان، آنجا مانند یک اتاق تازه به نظر برسد؟ تغییر، موتور مغز را با هیجان و ماجراجویی روشن می کند. کلاس درس خود را تغییر دهید تا دانش آموزان به هوش و آماده باشند. تغییرات ساده مثل تغییر چیدمان میز دانش آموزان و کارهای روزمره، می توانند زندگی جدیدی را به میانه یک سال طولانی بدمند.

۱۷ معلمان موفق زمانی را برای جست و جوی ابزارهای جدید صرف می کنند

با پیشرفت فناوری، منابع جدید و ابزارهایی خلق شده اند که می توانند قابلیت های زیادی به کلاس درس و برنامه تحصیلی اضافه کنند. بدون شک، دانش آموزانتان از فناوری هایی استفاده می کنند که شما تا به حال نشنیده اید. از وارد کردن فناوری به کلاس درس نترسید. غالباً موضوع کمبود بودجه وجود دارد، اما در جهان و اقلیم کنونی، دانش آموز شما در جهانی بزرگ می شود که فناوری در هر جای آن وجود دارد. این ارجحیت را به آن ها بدهید و در کلاس درس از فناوری بهره بگیرید.

۱۸ معلمان موفق از دانش آموزان خود حمایت عاطفی می کنند.

روزهایی وجود دارد که دانش آموزان شما، بیشتر از درس، به حمایت عاطفی شما نیاز خواهند داشت. ارتباط عاطفی با دانش آموز، کمک می کند آن ها به مشورت های شما گوش دهند و توصیه تان را به دل بسپارند. دانش آموزان به همان اندازه که به معلمان نیاز دارند، به مربیان همدل هم نیاز دارند.

۱۹ معلمان موفق خود را با ناشناخته ها تطبیق می دهند

تدریس در محیطی که آینده کلاس درس، میزان دخالت والدین یا نتیجه کار سخت خود را نمی دانید، دشوار است. شما چقدر به ندانستن تمام پاسخ ها نیازمندید؟ معلمان خوب قادرند بدون اینکه همه چیز مرتب و منظم چیده شده باشد، عمل کنند.

۲۰ معلمان موفق طرفداری والدین را تهدید نمی دانند

متأسفانه، والدین و معلمان گاهی از طرف هم تهدید می شوند. معلم نامطمئن، طرفداری والدین را تهدید فرض می کند. در حالی که تعداد زیادی والدین مداخله جوی وجود دارند که منتظرند اشتباهات معلم را به او تذکر دهند، اغلب والدین هم فقط بهترین ها را برای فرزند خود می خواهند. مربیان موفق به توانایی های خود مطمئن هستند و زمانی که والدین بخواهند در کلاس درس مداخله کنند و نظراتشان را ابراز کنند، تهدید نمی شوند. معلمان خوب می دانند که لازم نیست همه توصیه های والدین را جدی بگیرند.

۲۱ معلمان موفق کلاسشان سرگرم کننده است

بیش از حد جدی نباشید. بعضی روزها هدف باید «سرگرمی» باشد. زمانی که دانش آموزان انسانیت شما را احساس می کنند و می بینند، اساس اعتماد و احترام بنا می شود. سرگرمی و آموزش با هم ناسازگار نیستند. استفاده از شوخ طبعی حتی می تواند پیش پا افتاده ترین موضوعات را جالب تر کند.

۲۲ معلمان موفق با دید کلی نگر تدریس می کنند

آموزش در خلأ اتفاق نمی افتد. افسردگی، اضطراب و استرس های روانی روی فرایند آموزش تأثیر مخربی می گذارند. بسیار مهم است که مربی (و مدل آموزشی) همه ابعاد شخصیتی دانش آموزان را پوشش دهد. ممکن است شما جالب ترین و نوآورانه ترین شیوه تدریس را داشته باشید، اما اگر به دانش آموزتان گفته باشند پدر و مادرش به زودی از هم جدا می شوند، نمی توانید او را با کلاس همراه کنید.

۲۳ معلمان موفق هرگز از یادگیری دست نمی کشند

معلمان خوب، زمانی را در برنامه خود پیدا می کنند تا خودشان یاد بگیرند. این کار نه تنها دانش تان را در موضوعی خاص تقویت می کند، بلکه شما را در موقعیت یک دانش آموز قرار می دهد. این مهم، ابعادی از فرایند یادگیری را برای تان روشن می کند که اگر همیشه فقط در حال تدریس باشید، از آن غافل می شوید.

۲۴ معلمان موفق حصارها را می شکنند

ممکن است خودتان حصار سازی ساخته باشید و به خودتان بگویید، «نه، من هرگز نمی توانم فلان کار را انجام دهم». مثلاً شاید عهد کرده باشید هرگز معلمی نشوید که اجازه دهد دانش آموزانش اوراق یکدیگر را تصحیح کنند. گاهی اوقات بزرگ ترین مانع رشد ما خودمان هستیم. آیا شما حصار اطراف روش های تدریس خود ساخته اید؟ معلمان خوب می دانند چه زمانی وقت شکستن حصار است.

۲۵ معلمان موفق استادان مبحث خود هستند

معلمان خوب به دانستن مهارت های خود نیاز دارند. علاوه بر روش شناسی تدریس، لازم است شما استاد مبحث خود شوید. یاد بگیرید و هرگز یادگیری را متوقف نکنید. مربیان موفق کنجکاو باقی می مانند.

چطور با «مشق» آشنا شدید؟

رویا صدر

تصویر گر: سام سلماسی



یک مادر دلسوز

من از طریق بچه‌ام باهاش آشنا شدم. من که راضی بودم ازش. بچه‌ام از وقتی از مدرسه برمی‌گشت، دیگه از پاش جم نمی‌خورد. دیگه توی خونه بهانه نمی‌گرفت. دیگه ورجه‌ورجه نمی‌کرد. نمی‌گفت کار ندارم، چیکار کنم؟ نمی‌گفت گرسنه، یه چیزی بده بخورم. دیگه هی در این یخچال رو باز و بسته نمی‌کرد و دست نمی‌کشید روش انگاری حاجت می‌ده! هی یه گوشه می‌نشست مشق می‌نوشت. از دیوار صدا درمی‌اومد، از این بچه در نمی‌اومد. انگار نه‌انگار زنده است! خدا خیر بده مخترعشو که باعث شد ما از دست این بچه‌ها یه نفسی بکشیم.

یک فارغ‌التحصیل عاشق

روزای اول مدرسه بود که باهاش آشنا شدم. از همون وقت یادش پاک منو از خواب و خوراک انداخت. نه شب داشتم نه روز. از وقتی می‌رسیدم خونه، تمام فکر و ذکر من می‌شد اون. هنوزم هر وقت اسمشو می‌شنوم، دلم به تاپ‌تاپ می‌افته؛ بی‌قرار می‌شم؛ دهنم خشک می‌شه؛ زبونم بند می‌یاد؛ دست خودم نیست. خلاصه، پدر عاشقی بسوزه که مارو به این روز انداخت. حالا از همه چی گذشته، ببینم، شما برای یه فارغ‌التحصیل عاشق نمره و کارت صدآفرین، کار سراغ ندارین؟!

یک شوهر عمه

هر وقت خونه دوستی، فامیلی، جایی می‌رم، می‌پرسم بچه‌ها کجا هستن، می‌گن مشق داشتن نیومدن. اگه بچه‌ها این قدر که پای مشق می‌شینن، پای ادب و شعورشون نشسته بودن، الان ما توی جامعه‌مون یه عالمه آدم باشعور داشتیم.

یک جامعه‌شناس

به نظرم مشق مهم‌ترین عامل در تعمیق مشارکت‌پذیری میان اعضای خانواده، به‌خصوص در ایام عید و سیزده‌بدر، است که مشق‌ها سنگین‌تر می‌شوند و انجام یک‌تنه آن از سوی دانش‌آموز امکان‌پذیر نیست. هنوز خاطره اولین آشنایی شیرین من با مشق در ذهنم هست؛ وقتی در سیزده‌بدر خواهرم گریه می‌کرد و هر چه سطرها را جا می‌انداخت مشق‌ها تمام نمی‌شد و مادرم در همین رابطه از ته دفتر خواهرم تندتند سرگرم انجام عملیات مشارکت‌پذیرانه بود! من آن‌روز به نقش مشق عید در استحکام روابط خانوادگی پی بردم و تصمیم گرفتم جامعه‌شناس شوم!

یک فرزند کوچک‌تر

من از طریق برادرم باهاش آشنا شدم. فکر می‌کردم مشق مهم‌ترین و بارزترین چیزیه که اون توی تمام این دنیا داره. هر چی ازش می‌خواستی، می‌گفت نمی‌تونم، مشق دارم. پدرم می‌گفت برو نون بخر، می‌گفت مشق دارم. مادرم می‌گفت اتاقتو جمع کن، می‌گفت مشق دارم. من ازش چیزی می‌خواستم، می‌گفت مشق دارم. احساس می‌کردم مشق چقد می‌تونه مهم و دوست‌داشتنی باشه که آدم به خاطرش همه چیز زندگی رو زیر پا بذاره و هیچی براش مهم نباشه!

یک معلم

راستش من در دوره مدرسه باهاش آشنا شدم. این آشنایی تا الان هم ادامه داره. به نظرم مهارت‌آموزی جای مشقو نمی‌گیره. نمی‌شه به دانش‌آموز گفت برای فردا ده بار از روی مهارت‌آموزی بنویس تا من خط بزنم. به نظرم، همه چی تازه‌اش خوبه، مگر سیستم آموزشی، که هر چی پاخورده‌تر باشه، مرغوب‌تره.

یک فیلسوف

من از وقتی فلسفه را شناختم، با مشق شب آشنا شدم. اگر مشق شب نبود، فلسفه هم نبود. مشق شب به انسان‌ها سختی می‌دهد و آن‌ها را برای فیلسوف شدن آماده می‌کند. می‌گویند دیوجانس هم در دوره کودکی روزی هفتادبار از روی تصمیم‌گیری و حسنک‌کجایی می‌نوشت تا آخرش توانسته از پس سختی‌های رفتن توی خمره به آن تنگی برآید.

یک صاحب‌نظر در کلیه امور

من هر نوع آشنایی قبلی رو با مشق شب رد می‌کنم. برام حرف درنیارید، من زن و بچه و موقعیت استراتژیک و ژئوپلیتیک دارم. مشق شب بد است. تکلیف خارج از مدرسه هم (در هر حجمی و برای هر پایه‌ای و با هر شکل و محتوایی) بد است و روی ذهن و زبان و جهاز هاضمه و لوزالمعده دانش‌آموزان تمام مدرسه‌های دنیا در همه پایه‌ها اثراتی مخرب می‌گذارد و این را تاریخ و جغرافی هم ثابت کرده است. اگر هم برخی پژوهش‌های آماری خلافش را ثابت کرده باشند، باید آن پژوهش‌ها را عوض کرد. قضاقتی که نمی‌شود نظر داد!



یک سلمانی، رابط سناتور و رئیس

جعفر نیوشا

نبود. در حالی که استان‌های دیگر نیاز مبرمی به دبیر شیمی داشتند، ولی گوش آقای نعمت به این استدلال آقای معرفت بدهکار نبود و می‌گفت یا تبریز یا هیچ‌جا! نعمت می‌گفت، روزی برای اصلاح سر و صورت به یک سلمانی که در میدان بهارستان مغازه داشت و صاحب آن هم‌شهری ما بود رفته بودم. در ضمن صحبت، مشکل خودم را بازگو کردم. ایشان گفت ناراحت نباش خدا رحیم است. گفتم بلی خدا رحیم است، ولی این آقای معرفت توی دلش ذره‌ای رحم و شفقت وجود ندارد. مثل اینکه کار من درست‌شدنی نیست. گفت نگران نباش درست می‌شود! خلاصه، اصلاح سر و صورتم تمام شد و من خداحافظی کردم و آدمم بیرون به قدم زدن در خیابان شاه‌آباد (جمهوری اسلامی) و نگاه کردن به ویتترین مغازه‌ها که کار هر روز من شده بود. چند روز بعد، شاید هم یک هفته بعد، یکی از دوستان را دیدم.

آغاز دوستی من با زنده‌یاد آقای **سعدالله نعمت**، دبیر شیمی، به سال ۱۳۳۰ برمی‌گردد. با اینکه من تبریزی هستم و ایشان آستارایی بودند، ولی مشترکات زیادی با هم داشتیم: هر دو متولد ۱۳۱۰ هستیم. هر دو در سال ۱۳۳۰ وارد دانشکده علوم شدیم. هر دو در امتحان پذیرش دبیری قبول شدیم و هر دو دانشکده را با هم به پایان رساندیم. من در رشته ریاضی و ایشان در رشته شیمی، و هر دو در انتخاب محل خدمت تبریز را انتخاب کردیم. هر دو مشکلاتی در اعزام به تبریز داشتیم، ولی از آنجا که مشکل ایشان بسیار شنیدنی است، من آن را بازگو می‌کنم. آقای نعمت که علاقه‌مند اعزام به تبریز بود، با مخالفت آقای **معرفت**، رئیس تعلیمات متوسطه، مواجه شد. علت هم این بود که برای تبریز، در دو سه سال اخیر، بیش از نیاز دبیر شیمی اعزام شده بود و به هیچ‌وجه جایی برای ایشان و هر کس دیگری

پس از سلام و احوال‌پرسی گفت، آقای سلمانی دنبال شما می‌گردد. برو ببین چه کار واجبی دارد؟ من به حرف دوستم زیاد اهمیت ندادم، ولی با وجود این به مغازه‌اش رفتم. ایشان به محض دیدن من گفت: «تعمت کجایی؟ من چند روز است دنبال تو می‌گردم. بگیر این کارت را و ببر بده به آقای معرفت.» من کارت را که در پاکت کوچکی بود و سرش باز بود، گرفتم و پاکت را باز کردم. دیدم کارت ویزیتی است که در یک طرفش نوشته شده: «مصباح فاطمی، سناتور انتصابی اصفهان». پشت کارت را نگاه کردم دیدم با یک خط بسیار بد و تقریباً ناخوانا نوشته: «قریانت گردم. من این شخص را نمی‌شناسم، گویا تقاضایی از شما دارند. لطفاً کارش را راه بیندازید. ممنون می‌شوم. مصباح».

(توضیح اینکه دوست سلمانی من سلمانی آقای مصباح هم بوده و هر دو هفته یک بار برای اصلاح سر و صورت ایشان به منزل او می‌رفته است).

من همین که آن را خواندم، به دوست سلمانی‌ام گفتم، شما خودتان این را خوانده‌اید؟ ببین چی نوشته! من کاغذهای بهتر از این را برای آقای معرفت برده‌ام، نخوانده می‌چاله کرده و به زباله‌دان انداخته. این را ببینید، معلوم است چه کار می‌کند. گفته از خدا هم نامه بیاوری، برای تبریز دبیر شیمی اعزام نمی‌کنم! دوستم گفت نگران نباش تو ببر. پس از گفت‌وگوی زیاد و اصرار از او و انکار از من، بالاخره راضی شدم که کارت را ببرم.

خداحافظی کردم و راهی وزارتخانه که آن نزدیکی‌ها بود، شدم. پیشخدمت پشت در اتاق آقای معرفت، همین که مرا دید، گفت آقا باز هم که آمدید. مگر چند روز پیش نبود که آقای معرفت فرمودند شما را به اتاقش راه ندهم! گفتم یک کارت از یکی از دوستان نزدیکش آورده‌ام. اجازه بده این را خدمت ایشان بدهم. در هر صورت، پس از گفت‌وگوی زیاد، اجازه داد وارد شوم. در ضمن گفت: من اینجا نبودم و تو خودسر و بدون اطلاع من وارد اتاق شده‌ای!

در هر حال، من در را زدم و با ترس و لرز باز کردم و وارد شدم. آقای معرفت که مشغول نوشتن بود، سرش را بلند کرد. همین که مرا دید، با عصبانیت داد زد: باز هم که آمدی. برو بیرون! گفتم قربان یک کارت از جناب آقای مصباح فاطمی برایتان آورده‌ام. همین که این کلمات از دهان من خارج شد، مثل اینکه یک سطل آب روی آتش ریخته باشند، با نرمی گفت: ببینم! من جلو رفتم و دودوستی کارت را دادم.

پاکت را باز کرد و اسم مصباح فاطمی را که دید، با تسبیحی به من گفت بنشین! خوشبختانه پشت کارت را که من سخت نگران آن بودم، نگاه نکرد و گوشی تلفن را برداشت و شماره را گرفت. پس از وصل شدن، با تواضع تمام گفت: قربان تعظیم عرض می‌کنم. دست‌خط شریف را زیارت کردم. بسیار شرمندهم که این آقا در ابتدا به من نگفتند از نزدیکان حضرت‌عالی هستند، وگرنه کارش در اسرع وقت روبه‌راه می‌شد. در هر حال، اوامر حضرت‌عالی مطاع است، دست‌بوسم. مزاحم اوقات شریف

نمی‌شوم. خداحافظتان.

بعد به من گفت: «پسر جان، شما اگر از اول می‌گفتید که از منسوبین آقای مصباح هستید، کارتان به اینجاها نمی‌کشید. ایشان بزرگ همه ما هستند. ولی من ترسم از این بود که کارت را بردارد و پشت آن را بخواند که نوشته بود: من این شخص را نمی‌شناسم!»

دل‌م داشت آب می‌شد. به یقین رنگ و رویم پریده بود. کم‌کم لرزه هم بر تنم افتاد. به هیچ‌وجه به درست شدن کارم فکر نمی‌کردم. تمام فکر و حواسم متوجه مطالب پشت کارت ویزیت بود که اگر ببیند چه اتفاقی می‌افتد؟

از قضا تصادف با من سازگار بود. کارت را برداشت و توی پاکت گذاشت و با یک نامه دوخطی به کارگزینی، به من داد و گفت: حضور آقا رسیدید، سلام و عرض ارادت مرا به ایشان ابلاغ کنید! و این کارت را که از یادگارهای ذی‌قیمت است، قاب بگیر و نگه دار که یادگار استخدام تو در وزارت فرهنگ است!

من کارت و نامه را گرفتم و عقب‌عقب با سپاس از اتاق خارج شدم. پیشخدمت که آدم سرد و گرم چشیده‌ای بود و بارها این قبیل احوالات را دیده بود، با لبخند معنی‌داری گفت، خب مثل اینکه کارت درست شد! گفتم بلی درست شد، ولی خواهش می‌کنم فعلاً یک لیوان آب برای من بیاورید که بسیار تشنه‌ام. او رفت تا آب بیاورد. من بی‌اختیار در کف راهرو دراز کشیدم! وقتی لیوان آب را آورد و مرا در آن حال دید، پرسید مگر کارت درست نشد؟

نکند آقا بد و بیراه بارت کرده؟! گفتم، نه، کارم درست شد. از شدت خوش‌حالی این‌طور شدم! خلاصه مرا بلند کرد و آب را خورد و پس از دو سه دقیقه استراحت و انداختن چند متلک، مرا راهی کارگزینی کرد.

رفتم اتاق معاونان کارگزینی و نامه را دادم. کارمندان از دیدن این نامه شگفت‌زده شدند و زیرگوشی با یکدیگر نجوا کردند. رئیسشان به یکی از کارمندان گفت: تلفن آقای معرفت را بگیر ببینم. همین که این حرف را شنیدم، وضعم که کمی بهتر شده بود، باز بدتر شد و دل‌پیچه شروع شد! با خودم گفتم، از دست شیر رها شدم، به چنگ پلنگ افتادم! خلاصه تلفن وصل شد و معاون کارگزینی گفت: «آقا، شما چندین بار به ما گفته‌اید از صدور حکم دبیر شیمی به تبریز امتناع کنیم. اکنون این یکی، از حضرت‌عالی یادداشت اعزام به تبریز آورده.» ولی معلوم بود آقای معرفت او را قانع کرد. چون گوشی را گذاشت و دستور داد حکم اعزام را بنویسند!

من هم نشستم و کارها را نظاره کردم. پس از حدود سه ربع ساعت، کار تمام شد. امضاها و شماره زدن‌ها و نقل در دفاتر انجام گرفت. حکم را گرفتم و بدون معطلی به شرکت اتوبوس‌رانی تبریز نو واقع در خیابان سپه (امام خمینی) رفتم و با سرویس شبانه عازم تبریز شدم.

شب درون اتوبوس خوابم نمی‌برد. چندین بار کارت را درآوردم و بوسیدم و دوباره گذاشتم جیبم، ولی هنوز آن را قاب نگرفته‌ام!

کنترل استرس

زهرا سادات تقوی*

استرس حالتی از تهدید است که فشار روانی بر شخص وارد می‌سازد. عامل برانگیزاننده استرس می‌تواند واقعی باشد، مانند زمانی که در تاریکی شب، در خیابانی خلوت قدم می‌زنید و ناگهان صدایی مهیب به گوشتان می‌رسد. همچنین، عامل برانگیزاننده استرس می‌تواند تصویری باشد، مانند استرس ناشی از حضور در جمع. بنابراین، هر نوع تجربه، موقعیت، خاطره یا حتی تصور می‌تواند به بروز استرس در شخص منجر شود.

با این همه، هنوز هم استرس در برخی موارد به استرس مثبت تبدیل می‌شود و به یاری انسان می‌آید؛ مانند زمان امتحانات که میزان مطلوبی از استرس به بهبود عملکرد در دانش‌آموزان منجر می‌شود.

آیا استرس همواره مخرب و مضر است؟

تصور کنید یک انسان اولیه در جنگلی در حال حرکت است که ناگهان صدایی از پشت بوته‌ها به گوش او می‌رسد. او خطر را ادراک می‌کند. در چنین مواقعی، واکنش فوری بدن انسان ساز و کاری به نام پاسخ جنگ یا گریز است که بسته به میزان خطرناک بودن محرک، به فرار، جنگ یا میخکوب شدن فرد منجر می‌شود. پاسخ جنگ یا گریز پاسخی فیزیولوژیکی است که سیستم ایمنی و سیستم غدد را درگیر می‌سازد و به تغییراتی در فرد می‌انجامد که برای حفاظت از او در برابر آسیب ضروری است. مثلاً سیستم تولید مثل، گوارش، رشد و سیستم ایمنی که در چنین شرایط بحرانی برای بقای فرد ضروری نیستند، دچار کم‌کارکردی یا توقف می‌گردند و در عوض ضربان قلب و تنفس فرد فزون‌کار می‌شود و گردش خون و ترشح برخی هورمون‌ها افزایش می‌یابد. در انسان اولیه، پس از پایان ماجرا، یعنی فرار فرد از مهلکه یا غلبه بر عامل خطر، پاسخ جنگ و گریز متوقف می‌گشت و به حالت طبیعی باز می‌گشت.

بنابراین، فشار روانی و استرس امری ضروری برای بقا محسوب می‌شود. اکنون، به موازات تغییرات زندگی بشر، محرک‌هایی که برای افراد تهدیدکننده درک می‌شوند، افزایش یافته‌اند و واکنش فشار روانی نیز طولانی و بلندمدت گشته است. حال تصور کنید، فرد در طولانی‌مدت در حالت پاسخ به جنگ یا گریز باشد. در نتیجه عملکرد طبیعی بدن او دچار اختلال می‌شود و به‌طور حتم زمانی که واکنش فشار روانی طولانی یا مستمر باشد، نتیجه آن بیماری و مرض است. **سایمنز**، دانشمندی که در زمینه بیماری‌های روان‌تنی به پیشرفت‌های شگرفی دست یافته است، عنوان می‌کند: مغز انسان از رشد لازم برای پاسخ‌گویی به فشارهای روانی قرن بیستم بازمانده است.

* دکترای تخصصی روان‌شناسی سلامت



اولین شب یلدا

جنور جوانمردی*



مقاوم‌تر و جسورتر می‌شدم.

بعد از صرف شام، همه را در اتاق بزرگ‌تری که برای جلسات خوابگاه در نظر گرفته بودیم، جمع کردیم. بعد از تقسیم میوه‌ها، در مورد جشن و مراسم و آیین‌های مذهبی و ملی آن صحبت کردم. سپس با استناد به داستان‌های شاهنامه و غزلیات حافظ، در مورد یلدا و پیشینه‌اش صحبت کردم. کمی برایشان سخت بود که آن را به عنوان رسم و آیین بپذیرند، ولی این بار هم ادبیات کمکم کرد و پذیرش این باور را برایشان کمی آسان‌تر کرد. بعد از کمی مقدمه‌چینی و برانگیختن حس لذت‌خواهی، با صدای بلند گفتم، چرا ما یلدا برگزار نکنیم؟!

منتظر عکس‌العملشان بودم. آثار شک و آن ته‌مانده‌های باور غلط در چهره‌شان موج می‌زد. فرصت ندادم و بلند شدم. با شور و هیجان گفتم، بچه‌ها، ببینید. دوشنبه است. همه هم خوابگاهیم. چرا آن شب را متفاوت نکنیم! من با مدیر هم صحبت کرده‌ام.

بعد از فراغت دوساله از تربیت‌معلم و سازمان‌دهی شهرستان، به یکی از روستاهای محروم مأمور شدم که امکان بیتوته را نیز برای معلمان فراهم آورده بود. دوشیفت کار می‌کردم؛ جوان بودم و پرانرژی. صبح‌ها مدرسه و تدریس شیرین ادبیات و ظهرها سرپرست شبانه‌روزی. به علت کمبود نیروی خانم و نیز صعب‌العبور بودن روستا، هنوز کسی حاضر به قبول کردن سرپرستی شبانه‌روزی نشده بود.

حدود هفتاد دختر راهنمایی و دبیرستانی از تمامی روستاهای شهرستان، در دو طبقه، دور هم جمع شده بودند.

دختران کوچک اول راهنمایی شب‌ها بعد از خاموشی، با شنیدن صدای جیرجیر تخت‌ها و حرف‌های دوستانشان در مورد روح - و البته بیشتر دلتنگی برای خانواده - زار زار گریه می‌کردند؛ دختران تازه‌بلوغ یافته‌ای که به تنهایی باید با هزاران مشکل روحی دست و پنجه نرم می‌کردند. مشکلات درسی و اختلاف با مدیر و معلم‌ها مسائل دیگری بودند که این دختران با آن‌ها روبه‌رو بودند.

بسیاری از رسم‌ها و جشن‌هایی که ما ایرانی‌ها و اقوام‌گرد داشتیم، در آن روستا فقط از دریچه تلویزیون دیده شده بود و کمتر دانش‌آموزی آن را حس و تجربه کرده بود. پس به اتفاق همکاران و مدیر، برای برگزاری شب یلدا که نزدیک‌ترین جشن بود، در اتاق سرپرستی جمع شدیم. با هزینه‌های قبلی که برای خوابگاه شده بود، تقریباً کفگیر مدیر به ته دیگ خورده بود. ولی باز ما را از انجام کار ناامید نکرد. با محاسباتی که انجام دادیم، دیگر بودجه‌ای برای برگزاری امتحانات ترم اول نداشتیم. مدیر نگران و ما نیز مصر به انجام کار.

مدیر با لحنی جدی خطاب به من و همکار دیگر که دوست صمیمی هم بودیم و هم داستان این ماجرا و تغییرات از اولین روز تا به حال، گفتند: «شما دو نفر، آخر می‌روید و باز من می‌مانم با آن همه بدهی. اکنون که هست خرج می‌کنید، ولی بعد را چه کار کنیم».

گفتم: «امید به خدا. تا بعداً خدا بزرگه. ما شما را تنها نمی‌گذاریم و پای همه اتفاقات بعد نیز می‌ایستیم».

لبخندی زد. گویا خودش هم آن‌چنان بدش نمی‌آمد یلدایی متفاوت را تجربه کند.

دانش‌آموزان اینجا غالباً از خانواده‌های مذهبی و تنگدستی بودند که برگزاری چنین مراسمی را تحریف دین و رسوم می‌دانستند. می‌دانستم که حتماً چنین تفکراتی را به فرزندانشان نیز القا کرده بودند. پس نه تنها باید با کمبود بودجه و اخم مدیر کنار می‌آمدم، بلکه باید با بعضی افکار و اعتقادات غلط دانش‌آموزان نیز همراه می‌شدیم. کارمان درآمده بود، ولی وقتی برنامه‌های تلویزیون از شب یلدا صحبت می‌کردند و جسته و گریخته از زبان بچه‌ها می‌شنیدم که «کاش ما هم داشتیم»،

* فوق‌لیسانس، کرمانشاه، نودشه

پشتم را خالی نکنید.

حس حمایت را در وجودشان بیدار کردم. انگاری آن‌ها هم بدشان نمی‌آمد. کوچک‌ترها خیلی خیلی خوش حال شدند. این دخترهای دبیرستانی بودند که حس نارضایتی داشتند. البته بعد از مدتی آن‌ها را نیز مجاب کردم.

در میانه گفت‌وگو با بزرگ‌ترها بودم که یکی از دخترهای هفتم، با صدایی که انگار با مانع بزرگی روبه‌رو شده است، فریاد زد، خانم! تو این فصل، تو این روستا، تو این جای پرت، آخه هندوانه از کجا بیآوریم؟ من دیدم تو تلویزیون یه هندوانه سرخ را باز می‌کنند و می‌خورند.

همه امید بچه‌ها به یکباره کم‌رنگ شد. راست هم می‌گفت. حق داشت. در این جای محروم، هندوانه از کجا پیدا می‌شد؟ تصمیم جدی بود و این کمبود نمی‌توانست مرا از ادامه کار منصرف کند. زود به یاد آقا کریم خواربارفروش افتادم که وسایل خوابگاه را از آنجا تهیه می‌کردیم. خوشبختانه مرد خوب و حرف‌گوش‌کنی بود. البته شبانه‌روزی هم سود خوبی برایش داشت. تلفن را برداشتم و با او تماس گرفتم. قرار شد برای هفته دیگر دو هندوانه بزرگ از مرکز استان، به‌طور ویژه برای ما تهیه کند و بفرستد.

به بچه‌ها اطلاع دادم. سر از پا نمی‌شناختند. خوش حال بودم که خوش حال‌اند.

روز بعد برنامه‌ریزی دقیقی انجام دادیم تا چیزی کم و کسر نباشد. بعد از کلاس، سرگروه‌های خوابگاه را در سرپرستی جمع کردم تا بتوانم از نظرات و دید آن‌ها دقیق‌تر به موضوع بنگرم و آن‌ها را هم در کارها دخالت بدهم تا حس مسئولیت‌پذیری‌شان را هم تقویت کنم.

خدا را شکر! دختران فهمیده‌ای بودند و نسبت به من با دید بازتری به جشن نگاه می‌کردند. پیشنهادهایشان مرا واقعا بیشتر به هیجان می‌آورد. وقتی دقت، نگاه و حتی اوراق در دست و برنامه‌ریزی‌های صوریشان را می‌دیدم، بیشتر و بیشتر به آینده‌شان امیدوار می‌شدم. دختران واقعا به تلنگر کوچکی نیاز داشتند تا همه آن استعداد را شکوفا کنند.

هفتم برگزاری مراسمی بود که سال‌ها به ذهن بسپارند و فراموش‌نشده‌ی شود.

روز موعود فرا رسید. با بچه‌های نوبت صبح راهی مدرسه شدیم. همین که وارد دفتر مدرسه شدم، یکی از معلم‌ها، به حالت طلبکارانه، رو به من و البته با هدف گفتن به مدیر، گفت: «چشم‌مان روشن. به جای برگزاری کلاس‌های آموزشی و سرگرم کردنشان با درس و کتاب، جشن برگزار می‌کنید و فلان و بهمان!»

مدیر خود را کمی جمع و جور کرد و گفت: «این هم لازم است همکار عزیز. لازم.»

در دل خودم تأسف خوردم که چرا باید چنین شخصی که خود شاهد وضعیت و روحیه دانش‌آموزان و تغییرات به وجود آمده است، چنین برداشتی کند. لازم دیدم جوابش را بدهم، چرا که فرهنگ‌سازی در هر زمان و درباره هر شخصی، وظیفه معلم است.

خطاب به مدیر، به گونه‌ای که همکارم هم ناراحت نشود، گفتم: «خانم مدیر، توجه کردید دانش‌آموزان این چند وقت بیشتر به کتابخانه مدرسه رجوع می‌کنند! حتی خواندن و نوشتنشان هم بهتر شده است. این را خودم به شخصه نسبت به اوایل سال حس کرده‌ام. حتی مهسا که خجالتی و کم‌رو بود هم اکنون وضعیت بهتری دارد.

یادتان هست مهناز اوایل چقدر قلدری می‌کرد! هم خوابگاهی‌هایش را مجبور می‌کرد همه کارهایش را انجام دهند، ولی حالا که شده سرگروه، به بچه‌های دیگر هم کمک می‌کند!

یا ... اسم سایه بر زبانم بود که همکارم ماجرا را خوب فهمید. انگاری دوزاری‌اش افتاد!»

«باشه خانم. باشه. فهمیدیم. شما معجزه کردید.» این را با حالت پوزخندی به دیگر همکاران گفتم.

ناراحت بودم که این تلاش شبانه‌روزی را به سخره گرفته بود، ولی من شاگرد مکتب ادبیات بودم که می‌گفت:

خامشی بحرست و گفتن همچو جو

بحر می‌جوید تو را، جو را مجو

سکوت را ارزشمندتر دیدم و گفتم، شما هم دعوتید. خوش حال می‌شویم در جشن کوچکمان شرکت کنید.

انگاری کارساز بود. دیگر ساز مخالفی شنیده نشد.

ظهر، با برگزاری نماز جماعت و بعد از نهار، خستگی برای دانش‌آموزان معنایی نداشت. همگی شروع به تمیز کردن اتاق‌ها و راهروها کردند. حس همکاری بیش از پیش دیده می‌شد. باورم نمی‌شد این‌ها همان دختران ناسازگاری بودند که برای تمیزی تخت خودشان بارها مجبور بودم به آن‌ها تذکر بدهم! ولی حالا چیز دیگری می‌دیدم!

پتوهای یکرنگ را به‌عنوان زیرانداز در دو طرف سالن پهن کردیم و بادکنک‌هایی را به دیوار چسباندیم. گروهی مشغول شستن میوه‌ها و چیدنشان در ظرف بودند؛ آن‌چنان با مهارت که من هم لذت می‌بردم.

بعد لباس‌های محلی زیبایی به تن کردند؛ زیباترین لباس‌هایی که تا به حال دیده بودم. مردمان ساده‌ای بودند، ولی همیشه لباس‌های آبرومندی برای مراسم داشتند. خوش حال بودم که برای امشب هم این احترام را قائل شده بودند.

همه مرتب به‌صورت ردیفی نشسته بودند و من نگران بودم؛ نگران نرسیدن هندوانه و رویای شیرینی که به تلخی تبدیل شود! با شنیدن صدای در خوابگاه، برق از چشمانم جهید.

خودش است. حتما آقا کریم است. به طرف در رفتم. در را باز کردم. خانم همکارم بود. لبخند از لبانم محو شد. او را به داخل دعوت کردم! از پله‌ها بالا می‌آمدم که ناگهان صدایی مردانه مرا به خود آورد: خانم معلم! خانم معلم! در را نندیدید. هندوانه‌ها را آورده‌ام. سریع برگشتم و خوش حال آن‌ها را بغل کردم و به سالن آمدم. همه بچه‌ها با دیدنشان جیغ و هورای جانانه‌ای کشیدند. خانم مدیر را دیدم که از فرط جیغ بچه‌ها لحظه‌ای لب به دهان گزید.

به طرفش رفتم. گفت: امشب را خدا به خیر کند. آبرویمان

روزم در مدرسه و اینکه وسط دعای بچه‌ها ظاهر شده بودم و آن‌ها اعتنایی نمی‌کردند، اکتفا کردم. هم‌زمان هم خندیدند و هم ابراز شرمندگی کردند. بعد از من، چند نفر از بچه‌ها هم تک‌تک خاطره گفتند. بعد همگی یکصدا گفتند: «هندوانه! هندوانه!»

دیگر وقتش فرا رسیده بود. از یکی از بچه‌ها که گوشه‌ای نشسته بود و کمتر دل به جمع می‌داد، خواستم بیاید و این افتخار را به ما بدهد. لبخند زیبایی زد که من آن را با هیچ چیز عوض نخواهم کرد. جلو آمد و به کمک خودم و بسم‌الله گویان، مشغول سر بریدن هندوانه شد. در دلم خدا خدا می‌کردم شیرین و سرخ باشد و دل همه این بچه‌ها شاد شود! خدا را شکر، همانی شد که می‌خواستم. سرخ بود و آبدار. باز بچه‌ها به شوق آمدند و فریاد زدند. این بار خانم مدیر نیز با بچه‌ها هم‌صدا شده بود! تقسیم‌بندی را معلم ریاضی که از همه دقیق‌تر بود انجام داد. خدا را شکر، به همه بچه‌ها رسید.

آخرین دقایق آذر هم داشت طی می‌شد. به یک دقیقه یلدایی رسیدیم. بچه‌ها یکصدا گفتند حافظ، حافظ! حافظ! دیگر نوبت حافظ بود. فاتحه‌ای همگانی فرستادیم. با نیت خالصانه‌ای که بچه‌ها داشتند، این غزل از حافظ آمد: شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا بر منتهای منت خود کامران شدم...

شعر را با لحن و صدای ادیبانه خواندم. گویی به منتهای خواسته خود از این همه تلاش و سختی رسیده بودم؛ به خوش حال کردن دانش‌آموزان و امیدوار شدن به روزهای خوب، به قدرت و انرژی مضاعف برای امتحانات نوبت اول، به باز کردن افکار و رها کردن اعتقادات خرافی، به تغییر نظر دیگر همکاران و سازش با دانش‌آموزان روستایی و توجه بیشتر به پرورش آن‌ها و ... در افکار خود غوطه‌ور بودم که با صدای یکی از بچه‌ها به خودم آمدم، «هان! جانم عزیزم. متوجه نشدم!»

– خانم، یلداتون مبارک!

و بعد صدای ترکیدن بادکنک‌ها بلند شد. به شور و هیجان درآمده بودند. با خوش‌حالی بالا و پایین می‌پریدند و آن یک دقیقه را با هم جشن می‌گرفتند. دیگر وارد دی و زمستان شده بودیم. دیگر باید کم‌کم بساط جشن را جمع می‌کردیم که فردا مدرسه بود و نباید بچه‌ها خواب می‌ماندند!

دیگر نوبت غافلگیری من بود. برای همه بچه‌ها و همکارها کارت‌های تبریک دست‌ساز، با جمله‌ای یلدایی، آماده کرده بودم تا همیشه خاطره این جشن در زمستان باقی بماند. ذوق‌زدگی همه بیشتر شده بود که در این فرصت کم چطور آن‌ها را آماده کرده‌ام. گفتم، این یک راز است. به سپیده، دختر خوش‌خط و طراحم، اشاره کردم و چشمکی زدم. یکی از بچه‌ها گفت، بله دیگر، سپیده خانم، این بود هر شب می‌رفتی اتاق خانم.

خانم همکار گفت، حالا که زحمتشان را کشیده‌ای، لطف کن متنش را برای همه ما بخوان. خواندم:

یلدا یعنی یادمان باشد زندگی آن قدر کوتاه است که یک دقیقه بیشتر با هم بودن را باید جشن گرفت.

همگی با هم خندیدیم. خنده‌هایشان تا به اکنون که چندین سال از آن ماجرا می‌گذرد، شیرین و دلچسب و از ته دل‌ترین خنده‌ای بوده که دیده و شنیده‌ام.



در روستا می‌رود! اگر فردا اداره یقه من را نگرفتند؛ این خط و این نشان!

با لبخندی پاسخ دادم نگران نباشید. الان همه اداره‌های خودشان در منزل این بساط‌ها را دارند. اینجا هم خانه ماست. خدا بزرگ است! بد به دلتان راه ندهید. همه چیز خوب پیش می‌رود.

یکی از بچه‌های باسلیقه، چاقویی را روبان‌کاری کرده بود. آن را نزدیک هندوانه‌ها گذاشتیم. با اجرای شعری از بچه‌ها، مراسم را شروع کردیم. هم‌زمان، چند نفری هم مشغول پذیرایی شیرینی و شربت بودند.

یکی از بچه‌ها پرسید، خانم در این شب چه کار می‌کنند؟

یکی دیگر گفت: مگر خانم نگفت شعر و موسیقی و حافظ‌خوانی و البته هندوانه‌خوری. بعد هم زبانی به لبانش زد و گفت: «که به اون می‌حث شیرین هم می‌رسیم». و یک‌صدا با هم خندیدند. خنده همکار و مدیر و مهمان‌ها را دیدم. نور رضایتی در دلم تابید که می‌گفت: «داری کار درست را انجام می‌دهی.»

با تمام شدن ریسسه خنده‌ها گفتم: «بله عزیزم، همه را انجام می‌دهیم، ولی هنوز سر شب است و تا آخر شب فرصت داریم.» یکی از دخترها پیشنهاد داد خاطره‌گویی کنیم. از من خواستند خاطره‌ای تعریف کنم. دوست داشتم بگویم همین اکنون بهترین خاطره‌ام را ساختید، ولی به گفتن خاطره اولین



ماهواره معلم‌های روستا

انور بیگی*

که معلمان امسال ماهواره دارند و مردم روستا دلشان را خوش کرده بودند که شب‌ها پاتوق مناسبی برای شب‌نشینی و دیدن ماهواره پیدا کرده‌اند. ما هم بی‌خبر از همه چیز و همه جا.

شب بعدی دو نفر از اولیای دانش‌آموزان که خانه‌شان در نزدیکی مدرسه بود و همسایه‌ی نزدیک‌تر ما بودند نیز آمدند و تا آخرهای شب ماندند. آن‌ها نیز رسماً نمی‌توانستند از ما بخواهند ماهواره را روشن کنیم.

چندین شب به همین منوال گذشت. ما تا حدود یک ماه مجبور بودیم تا نیمه‌های شب نخوابیم و مهمان‌داری کنیم و خسته به کلاس برویم. بالاخره یکی از شب‌ها، از یکی از اولیای دانش‌آموزان که به خانه‌ی ما آمده بود، جریان را پرسیدم. او گفت: «مردم روستا شما را دوست دارند، به همین خاطر به خانه‌ی شما می‌آیند».

من نیز در جواب گفتم، ما هم می‌خواهیم یک شب به خانه‌ی شما بیاییم. ناگهان از جا پرید و به‌طور ناگهانی گفت: «ما که ماهواره نداریم!»

من تازه به موضوع پی بردم. گفتم پس موضوع این بوده است! «ما هم که ماهواره نداریم». او با تعجب پرسید: «واقعاً ندارید؟ پس آن بشقاب بزرگ (دیش) که اول سال همراهتان بود، چه؟!» بیشتر متعجب شدم و گفتم، آن‌ها قابل‌لمه و سینی و وسایل ما بودند.

دستش را گرفتم و او را به آشپزخانه بردم و وسایل را نشان دادم. باور کرد که ما واقعاً

دیش نداریم. بعد گفت، همه‌ی مردم روستا فکر می‌کردند شما ماهواره دارید. به همین خاطر هر شب به خانه‌ی شما می‌آمدند. از فردای آن روز، دیگر شب‌ها کسی به خانه‌ی ما نمی‌آمد و ما دیگر مجبور نبودیم تا نیمه‌های شب بیدار بمانیم و در خانه مهمان‌داری کنیم

نزدیکی‌های عصر، در شروع سال تحصیلی به روستا رسیدیم. هوا خنک بود. عده‌ای از مردم روستا بیرون بودند و روی پشت‌بام خانه‌ها، در دسته‌های چند نفری، مشغول صحبت. من و همکارم و سایلیمان را که در یک وانت‌بار گذاشته بودیم، از ماشین پیاده کردیم. بیشتر وسایل را با پارچه و ملحفه پوشانده بودیم. یکی از بسته‌ها که یک سینی بزرگ و چند قابل‌لمه بود و از دور شبیه بشقاب (دیش) ماهواره به نظر می‌رسید، توجه مردم روستا را به خود جلب کرد. همه، از بالای پشت‌بام‌ها، تا آن را دیدند، یک‌دفعه رویشان را به طرف ما برگرداندند و صحبت‌های خود را قطع کردند. در گوشی به هم می‌گفتند، معلمان امسال ماهواره دارند. در سرویس مخصوص معلمان که در کنار مدرسه بود، وسایل را گذاشتیم و اسکان گزیدیم.

سال‌های اول آمدن گیرنده‌های دیجیتالی بود و تعداد آن‌ها محدود و استفاده هم مخفیانه بود. در روستا ماهواره‌ای وجود نداشت و هم‌نشینی و شب‌نشینی، آن‌هم در شب‌های دراز پاییز و زمستان، مرسوم و رایج بود. همان شب اول که هنوز وسایلیمان را به‌طور کامل مرتب نکرده بودیم و بیشترشان داخل جعبه و کارتن یا لای ملحفه و پارچه بودند، بهروز روستا که احساس نزدیکی بیشتری با ما داشت، به خانه آمد؛ به‌هوای دیدن ماهواره و راز و رمزهای آن. همین که نشست، زیرچشمی همه‌ی

وسایل را پایید. مدام می‌گفت: «کمک

کنم وسایل را بیرون بیاورید» و همه‌اش به تلویزیون خاموش ما نگاه می‌کرد.

تا دیروقت بود و ما که تازه از راه رسیده بودیم و خسته از کلی راه که آمده بودیم، آرزو می‌کردیم هرچه زودتر برود تا استراحتی بکنیم، اما او انگار تازه آمده بود. تا نزدیکی‌های ساعت ۱ نصف شب پیش ما ماند و بالاخره به خانه رفت.

این خبر در تمام روستا پیچیده بود



* آموزگار، استان کردستان، شهر صاحب



هدیه آخر سال

بهاره میرزاپور
زهرامشیری

ابزار

به تعداد دو برابر دانش آموزان، برای ساخت
جعبه اوریگامی
مدت اجرا: ۴۵ دقیقه
مکان اجرا: کلاس درس

۱. کاغذ یادداشت به شکل قلب یا خانه و به
شکل لباس در ابعاد ۵*۵ به تعداد دو برابر
دانش آموزان
۲. کاغذهای رنگی در ابعاد ۲۰*۲۰ یا ۱۵*۱۵

چند کلمه خودمانی

آخرهای سال تحصیلی
که می شود، دوست داریم
با خاطره های خوش و
یادگیری های ارزشمند با
دانش آموزانمان خداحافظی
کنیم و کاری کنیم که
شیرینی کلاس ها در ذهنشان
بماند. در این شماره، به بهانه
نزدیک شدن به آخر سال
تحصیلی، فعالیت را معرفی
کرده ایم که به ما کمک
می کند طعم لحظه های آخر
به کاممان شیرین تر شود.

نام فعالیت: جعبه

یادگیری

هدف: یادگیری لذت بخش
رده سنی: پایه دوم
دبستان به بالا

خلاصه فعالیت: یادگیری های امسال کلاستان را با دانش آموزان مرور کنید. از آن ها بخواهید یاد گرفته هایشان را روی کاغذ یادداشت کنند. سپس با هم یک جعبه اوریگامی درست کنید. یادداشت های بچه ها را داخل جعبه بگذارید و آن ها را به عنوان یادگاری کلاستان داشته باشید.

روش اجرا: از دانش آموزان بخواهید چشم های خود را ببندند و خاطرات امسال را مرور کنند و مهم ترین نکاتی را که از کلاس امسال یاد گرفته اند، به خاطر بیاورند. در طول زمانی که آن ها مشغول فکر کردن هستند، دو سؤال زیر را روی تخته کلاس بنویسید:

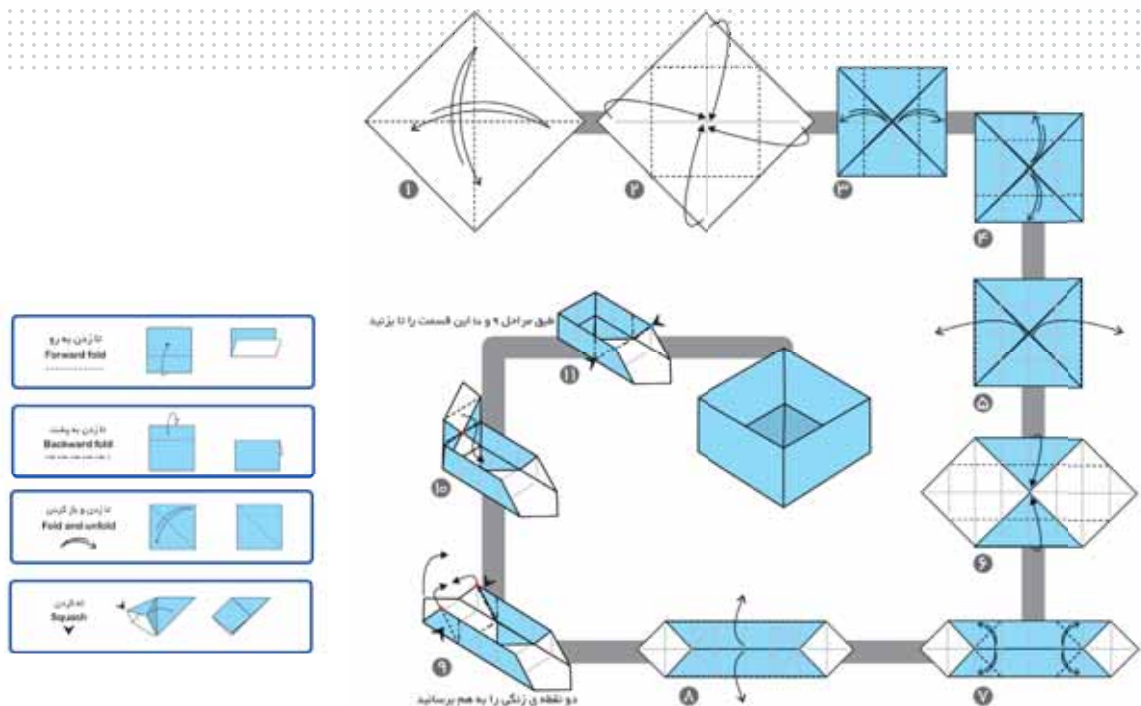
✓ کدام یک از یادگیری های امسال در خانه قلبتان نشسته است؟

✓ کدام یک از چیزهایی که یاد گرفتید، برای شما به مهارت تبدیل شده است و می توانید آن را مانند یک لباس بپوشید و در عمل از آن استفاده کنید؟

حال برگه های یادداشت را به بچه ها بدهید تا پاسخ سؤال ها را روی آن ها بنویسند. برای سؤال اول می توانید یادداشت به شکل خانه یا قلب و برای سؤال دوم از شکل لباس استفاده کنید. اگر برگه یادداشت شکل دار در دسترس نباشد، می توانید از کاغذهای معمولی در ابعاد ۵*۵ هم استفاده کنید. این سؤال ها برای دانش آموزان متوسطه مناسب اند. برای دانش آموزان ابتدایی از سؤال های ساده تری استفاده کنید.

پس از آنکه همه بچه ها پاسخشان را روی برگه ها نوشتند، مرحله دوم را آغاز کنید؛ ساخت جعبه اوریگامی، تصویر راهنمای ساخت و نمادهای راهنما برای استفاده از راهنما را برای شما آورده ایم. به علاوه، اگر دوست دارید درباره کاربرد اوریگامی در آموزش بیشتر بخوانید، به مجله رشد معلم شماره فروردین سال ۱۳۹۷ مراجعه کنید.





دوست داشتید، برای فعالیت «جعبه یادگیری» فعالیت‌های دیگری بنویسید و برای ما بفرستید.

راه ارتباطی: bm.teacher1984@gmail.com

کلاس مطلوب

در شروع سال تحصیلی با دانش‌آموزان به ویژگی‌های کلاس مطلوب فکر کنید.

پس از آنکه فهرستی از ویژگی‌ها انتخاب شد، برای هر ویژگی یک نماد انتخاب کنید و تصویر هر نماد را روی یک کاغذ بکشید. به همراه دانش‌آموزان، برای هر ویژگی، با یک مقوای مربعی ۵۰*۵۰ سانتی‌متری، یک ظرف درست کنید و تصویر نماد آن ویژگی را روی ظرفش بچسبانید.

ظرف را در گوشه‌ای از کلاس قرار دهید. در طول سال تحصیلی، داخل این ظرف را با کارهایی که برای محقق کردن آن ویژگی انجام دادید، پر کنید.

برای مثال اگر ویژگی «شادی» را برای کلاس انتخاب کردید، به همراه بچه‌ها برای آن یک ظرف درست کنید و برای آن نماد ☺ را انتخاب کنید. هر بار در کلاس بازی یا فعالیتی انجام دادید که «شادی» را زیاد می‌کرد، روی یک کاغذ کوچک ☺ را بکشید و آن را داخل ظرف «شادی» بریزید.

از آنجا که دوست دارید کلاستان دارای این ویژگی‌ها باشد، همراه با دانش‌آموزانتان، در طول سال تحصیلی، به میزان پر بودن ظرف توجه داشته باشید و درباره راه‌های پر و یا خالی شدن این ظرف‌ها با آن‌ها گفت‌وگو کنید.

مراقبت از هر ظرف و پر و خالی کردن آن را به یکی از دانش‌آموزان بسپارید.

ساخت این جعبه فقط یک نکته مهم دارد. الگوی بدنه جعبه و در جعبه یکی است. اگر از کاغذهای هم‌اندازه استفاده کردید، برای بدنه جعبه، در مرحله ۶، باید تایی دو طرفه را لب به لب بزنید و برای در جعبه در مرحله ۶، تایی دو طرفه را با ۲ میلی‌متر فاصله بزنید.

در حاشیه یادگیری: با الهام از فعالیت «جعبه یادگیری» می‌توانید فعالیت‌های دیگری طراحی کنید. برای نمونه، دو فعالیت «جعبه هدیه» و «کلاس مطلوب» را نوشته‌ایم. شما هم اگر

جعبه هدیه

نام هر دانش‌آموز را روی یک برگه بنویسید و برگه را به دانش‌آموز دیگری بدهید.

از دانش‌آموز دوم بخواهید صمیمانه‌ترین و پرمهرترین جمله مثبتی را که می‌تواند نثار دوستش کند، روی آن بنویسد و آن را به شکلی که دوست دارد تا بزند.

سپس ساخت جعبه را به آن‌ها آموزش دهید و از آن‌ها بخواهید کاغذشان را داخل آن بگذارند.

از نفر اول بخواهید از جای خود بلند شود و با محبت و احترام جعبه را به دوستی که برایش جمله نوشته است تقدیم کند.

بعد از او، دانش‌آموزی که جعبه را دریافت کرده است، از جایش بلند شود و به همان ترتیب، جعبه‌ای را که ساخته، به فردی که برایش جمله محبت‌آمیز نوشته است تقدیم کند. این کار ادامه پیدا کند تا همه جعبه هدیه خود را دریافت کنند.



دورهمی بعد از نیم قرن

نکوداشت دبستان ناصر خسرو چمگردان

اکبر حسامی*

چمگردان نزدیک ترین شهر به کارخانه بزرگ ذوب آهن اصفهان است. با شروع عملیات اجرایی این کارخانه، سیل مهاجرت از جای جای کشور به منطقه شروع شد. این مهاجرت بر ترکیب جمعیتی چمگردان تأثیر بسیار داشت، به نحوی که باعث شد جمعیت ۳۷۰۰ نفری سال ۱۳۴۵ آن، به ۱۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۵ برسد. این افزایش جمعیت باعث شد در دبستان «ناصر خسرو» که در سال ۱۳۳۰ تأسیس شد و تنها دبستان محل تحصیل فرزندان کارکنان ذوب آهن بود، رنگین کمانی از اقوام تشکیل شود؛ دانش آموزانی که امروز، علاوه بر شهرهای کشور، فراتر از مرزهای جغرافیایی، در سنین میان سالی منشأ اثر و در حال خدمت رسانی به هم نوعان هستند. جمع شدن تعداد زیادی از مدیران و معلمان از جای جای ایران در دبستان ناصر خسرو و دیدار دوباره آنان پس از بیش از نیم قرن، جالب توجه بود.

یافتن شماره تماس و نشانی جدید معلمان، مدیران و دانش آموزان، کار پیوسته و بسیار دشواری بود که با سماجت و پیگیری شبانه روزی به انجام رسید. وقتی با مدیر یا معلمی که چند دهه پیش، مدتی در یک دبستان دور افتاده مدیریت یا تدریس داشته است تماس می گیری، برق شادی را از سیم های بی احساس تلفن یا امواج ناپیدای تلفن همراه می بینی و از شادی این زحمت کشان عرصه تعلیم و تربیت شاد می شوی.

دشواری برگزاری همایش نکوداشت دبستان

برگزاری همایش نکوداشت دبستان در شهری کم جمعیت، نسبت به برگزاری نکوداشت دوره های بالاتر مثل دبیرستان و دوره های دانشگاهی بسیار دشوارتر است، چرا که دانش آموزان دوره دبستان گاهی نام هم کلاسی ها و حتی معلمان شان را به یاد ندارند! گاهی معلمان هم با گذشت سال های بسیار، دانش آموزان شان را نمی شناسند. بدین منظور، از فضای مجازی استفاده مؤثر به عمل آمد و با تشکیل گروه مجازی و عضویت

۶۷ سال تاریخ یک دبستان را ورق زدن و اسناد و اسامی را پیدا کردن، آن هم بدون دستور و تکلیف اداری، عاشق می خواهد؛ خوشبختانه در روزگار کمیابی عشاق واقعی، کسانی پیدا شدند که با عشق به تعلیم و تربیت، زحمات بسیاری کشیدند تا همایش شصت و هفتمین سال تأسیس دبستان ناصر خسرو چمگردان برگزار شود.

* معلم بازنشسته و مدیر همایش

دانش‌آموزان و معلمان و انتشار اسامی کلاسی معلمان در فضای مجازی، کم‌کم شناخت و احساس لازم شکل گرفت. بیان خاطرات و انتشار تصاویر سال‌های دبستان، نقش بسیاری در انسجام لازم برای برگزاری همایش ایجاد کرد.

این همایش، برخلاف بسیاری از همایش‌ها، کاملاً خودجوش، مردمی و بدون توجه به کمک نهادهای اداری برپا شد و در نوع خود حرکت تازه‌ای به حساب می‌آید؛ همایشی که اهداف متعددی را نشانه گرفته بود، از جمله:

- نگاه ویژه به دبستان، به‌عنوان مهم‌ترین مؤسسه تمدنی و عامل اساسی توسعه انسانی؛
- تقویت انسجام اجتماعی؛
- ایجاد بهانه‌ای برای بازگشت دانش‌آموزان مهاجر به چمگردان؛
- شناخت توانمندی دانش‌آموختگان دبستان در پیشبرد توسعه فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی شهر؛
- گرامیداشت شهدای شهر چمگردان که بیش از ۸۵ درصد آنان دانش‌آموخته دبستان ناصر خسرو بودند.
- تقدیر صمیمانه و مردمی از معلمان و خدمت‌گزارانی که در توسعه اجتماعی و فرهنگی این شهر نقش اساسی داشته‌اند.

همایش و برنامه‌های آن

در روز همایش که مقارن با هفته بزرگداشت مقام معلم در اردیبهشت سال ۱۳۹۷ برگزار شد، با دعوت از همه معلمان دوره‌های گوناگون دبستان ناصر خسرو و دانش‌آموختگان آن برنامه‌های متنوعی اجرا شد. پس از تلاوت آیاتی از کلام‌الله مجید و سرود جمهوری اسلامی، خیرمقدم مدیر آموزش و پرورش زرین‌شهر و فرماندار شهرستان لنجان آغازگر برنامه‌ها بود. سپس دانش‌آموزان دبستان ناصر خسرو سرود یار دبستانی را اجرا کردند.

سخنران اصلی همایش **اسفندیار معتمدی**، رئیس انجمن فیزیک ایران، مؤلف کتاب‌های درسی و صاحب‌نظر در زمینه تاریخ آموزش و پرورش، در سخنانی پرشور و جذاب، نگاهی به تاریخ پرفراز و نشیب آموزش و پرورش داشت و از نقش دبستان در توسعه فرهنگی جامعه گفت که مورد توجه حضار هم قرار گرفت.

در ادامه، نماهنگ شهدای دبستان ناصر خسرو به نمایش درآمد و از همسر مکرم شهید **علی محمد خدادادی**، دانش‌آموخته و مدیر دبستان ناصر خسرو، با اهدای شاخه‌های گل سرخ تقدیر شد.

بیان خاطره توسط یکی از دانش‌آموختگان دبستان و متخصص جراحی عمومی و یکی از مدیران دهه ۳۰ دبستان ناصر خسرو، بخش دیگر همایش بود.

قبل از اهدای هدایا به همه مدیران و معلمان، در نماهنگی، با نمایش تصویر و نام کارکنان درگذشته دبستان، نام و یاد آن‌ها گرامی داشته شد.

تعداد ۸۰ معلم دعوت همایش را پذیرفته بودند. در بین این تعداد مهمان ویژه، معلمان و مدیرانی از دهه ۳۰ تا کنون حضور داشتند که نگاه دانش‌آموختگان نسل‌های قدیم و جدید را به هم گره می‌زدند.

بخش پایانی همایش، ارائه گزارشی درباره روند برگزاری و اهداف همایش بود که مدیر همایش بیان کرد.

دیدار معلمان و دانش‌آموزان در فضای دبستان و بیان خاطراتی که لبخند را به لب‌ها می‌نشانند، تصویری بود که هرگز فراموش نمی‌شود. باشد که همه ما قدر دان معلمان باشیم، چرا که پیشرفت هیچ جامعه‌ای فراتر از پیشرفت آن در آموزش و پرورش نیست.





درخشان‌ترین متن ادبی

زهرافامیل تخمه‌چی^۱
طیبه مرادی فریسا^۲

معرفی طرح

این طرح برای یک کلاس سی‌وسه نفره پیش‌بینی شده است. هفت شرکت‌کننده، دو نفر نصب‌کننده امتیاز، شش نفر هدایتگر و هجده تماشاچی در قالب شش گروه که در جمع سی‌وسه نفر می‌شوند، در طرح شرکت دارند. دو نفر از دانش‌آموزان کلاس‌های دیگر هم می‌توانند به عنوان شرکت‌کننده مهمان حضور داشته باشند. هر دبیر ادبیات، با توجه به تعداد دانش‌آموزان، می‌تواند تعداد شرکت‌کنندگان، تماشاچی‌ها و هدایتگران را تغییر دهد. این طرح برای بارور کردن خلاقیت دانش‌آموزان بسیار مفید است. حتی می‌توان از این مسابقه برای شناسایی دانش‌آموزان مستعد در نویسندگی بهره گرفت. در عین حال، برای ایجاد تنوع در کلاس انشا بسیار خوب است و می‌توان از مشارکت صددرصد دانش‌آموزان در کلاس استفاده کرد.

زمان‌بندی

بعد از مستقر شدن شرکت‌کنندگان، تماشاچیان، نصب‌کنندگان امتیاز و هدایتگران در جای مخصوص خود، مسابقه با یاد و نام خدا آغاز می‌شود. زمان پیش‌بینی‌شده برای این قسمت یک تا دو دقیقه است.

مرحله اول مسابقه: یک دقیقه برای گفتن کلمه‌ها توسط تماشاچیان به شرکت‌کنندگان، سه دقیقه برای نوشتن متن توسط شرکت‌کنندگان، خواندن متن هر شرکت‌کننده حدود یک دقیقه، مشورت گروه‌ها، دادن امتیاز و اعلام آن به نصب‌کنندگان حدود یک دقیقه (زمان خواندن و تعیین امتیاز برای هر شرکت‌کننده سه دقیقه تخمین زده می‌شود).

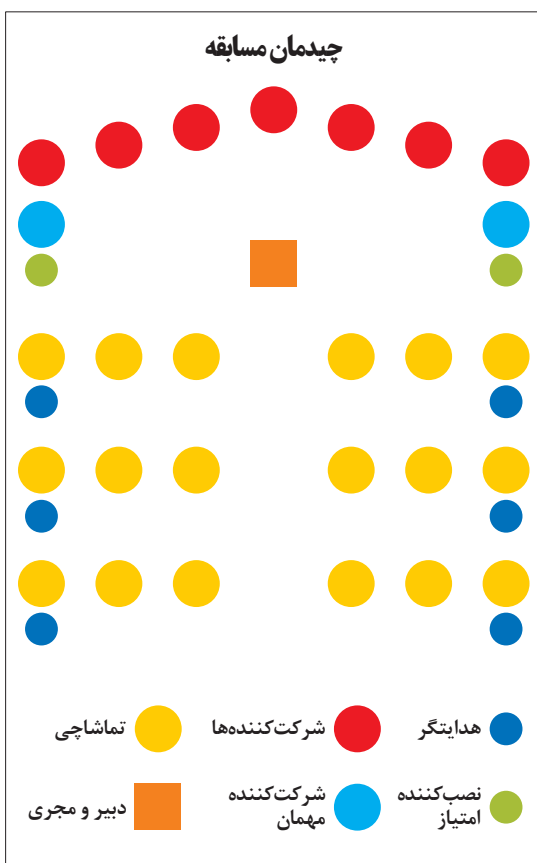
برای هر مرحله، با احتساب میان‌برنامه، ۳۰ دقیقه پیش‌بینی می‌شود. با توجه به تعداد دانش‌آموزان می‌توان یک مرحله از

مسابقه یا دو یا سه مرحله را اجرا کرد. اولین ردیف تماشاچی‌ها، کلمه‌هایی را فی‌البداهه می‌گویند. شرکت‌کنندگان این کلمه‌ها را یادداشت می‌کنند، یا از هر گروه چهارنفره یک کلمه انتخاب و به شرکت‌کنندگان اعلام می‌شود که باز هم شش کلمه خواهیم داشت. شرکت‌کنندگان با اعلام زمان شروع مسابقه، نوشتن متن ادبی را آغاز می‌کنند. حدود سه دقیقه فرصت برای نوشتن به آن‌ها داده می‌شود. در این فاصله موزیک ملایمی پخش می‌شود. بعد از پایان زمان، هر شرکت‌کننده به ترتیب شروع به خواندن متن ادبی خود می‌کند. متن نوشته‌شده باید حاوی هر شش کلمه و در عین حال منسجم باشد.

نفر اول شروع به خواندن متن خود می‌کند. بعد از پایان زمان خواندن، هر گروه با هدایتگران خود مشورت و امتیاز را به

۱. دبیر ادبیات متوسطه اول منطقه ۵ تهران
۲. معاون آموزشی متوسطه اول فروغ، همدان

چیدمان مسابقه



هدایتگران مسابقه ابتدا نامزد می شوند. بعد رأی گیری برگزار می شود و برگزیدگان، به ترتیب امتیاز، تعیین می شوند. البته رأی گیری برای تعیین شرکت کنندگان، نصب کنندگان و هدایتگران در یک مرحله برگزار می شود.

وظایف شرکت کنندگان

۱. نصب کارت شرکت کننده روی لباس، برای شناسایی او.
۲. مستقر شدن روی صندلی مخصوص.
۳. یادداشت کلمه ها در زمان گفتن کلمه توسط تماشاگران.
۴. نوشتن یک متن پیوسته ادبی با استفاده از شش کلمه داده شده.

نصب کنندگان امتیاز اعلام می کند. (امتیاز چهار نفر هر گروه که در جمع چهار امتیاز است، بعد از مشورت و جمع امتیاز، روی تابلوی کوچکی نوشته می شود. هدایتگر آن را بالا می برد تا نصب کننده امتیاز نمره گروه را یادداشت کند)

به این طریق، در هر شش گروه، نصب کننده امتیاز، امتیازها را محاسبه می کند، روی کارت می نویسد و به شرکت کننده اول اعلام می کند.

بعد از اعلام امتیاز نفر اول، نفر دوم شروع به خواندن می کند. بعد از پایان زمان خواندن، هر گروه با هدایتگران خود مشورت و امتیاز کسب شده را به نصب کننده ها اعلام می کنند. نصب کننده امتیازها را محاسبه می کند، روی کارت می نویسد و به شرکت کننده اول اعلام می کند.

به همین ترتیب، نفرات سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفتم هم انشای خود را می خوانند و امتیاز می گیرند.

بعد از آن، میان برنامه ای برای تماشاچیان در نظر گرفته می شود. از هر گروه یک نفر به عنوان نماینده در مسابقه شرکت می کند. این بار شرکت کنندگان کلمه ها را تعیین و تماشاچیان آن ها را یادداشت می کنند. سه دقیقه زمان به شرکت کنندگان داده می شود تا متن مناسبی یادداشت کنند.

بعد از پایان زمان، تماشاچیان شروع به خواندن متن ادبی خود می کنند. این بار، در پایان هر نوشته، امتیاز دادن به عهده شرکت کنندگان و با هدایت نصب کننده امتیاز است. بعد از تعیین امتیاز، برندگان مسابقه تعیین می شوند (رتبه های اول، دوم و سوم شرکت کنندگان و تماشاچیان).

مراحل دوم و سوم مسابقه بین کلاس ها و بین برگزیده های هر کلاس در سطح مدرسه برگزار می شود.

در این روش، کل دانش آموزان در کلاس مشارکت دارند. کلاس بسیار فعال و با نشاط است. فعال شدن دانش آموزان در فرایند تدریس از طریق آموزش مهارت های تفکر انتقادی، خلاقیت و کاوشگری، به ایجاد تغییر در روش های تدریس مرسوم کمک می کند.

نحوه انتخاب شرکت کنندگان

شرکت کنندگان مسابقه ابتدا نامزد می شوند. بعد رأی گیری برگزار می شود و شرکت کنندگان، به ترتیب امتیاز، تعیین می شوند.





تماشاچی با مازیک روی تخته نوشته می‌شود و برای مرحله یا نفر بعد پاک می‌شود.

نمونه‌هایی از انشاهای دانش‌آموزان

درخشان، باران، خیال، ستاره، آسمان، ایران

در خیالم با ستاره‌ای بر فراز کرانه‌های سپید و درخشان آسمان ایران به پرواز درمی‌آیم و می‌ستایم آنچه را که دیروزها در جمع امروزی‌ها نهاده‌اند و می‌خوانم ترانه‌ای که با رنگ خدا بر دل هر ایرانی نوشته شده است.
دوست دارم باران شوم تا بر فراز آسمان زیبای ایران ببارم و شکوه و عظمت خاک وطنم را یادآور شوم.
اشک آسمان آبی وطنم بر سر من می‌ریزد و من افتخار می‌کنم که مرز و بومی چون ایران دارم.

مادر، رنگین‌کمان، مهر، طبیعت، پروانه، پنجره

هنگامی که ابر آسمان قلب من شروع به گریستن می‌کند، احساس می‌کنم در زندگی و در کنار خود جای خالی دارم، اما وقتی عشق خود را می‌یابم، پنجره‌ای از امید در وجود من به سوی طبیعت زیبای معبود باز می‌شود و پلی هفت‌رنگ همچون رنگین‌کمان درون قلب من به معبود می‌زند؛ پلی که تبسم عشق مادری را در وجود من زنده می‌کند و مرا به اوج می‌رساند و چون پروانه‌ای با بال‌های رنگی، از عشق به مادر به عشق به معبود پیوند می‌زند و شروع زندگی دوباره و سرشار از مهر و محبت را به من نوید می‌دهد. آری درست است، عشق به مادر، عشقی است که خداوند به ما داد تا بر آن تکیه کنیم و عاشق بمانیم.

نسیم، شهید، رنگین‌کمان، شکوفه، صدف

شهید مرواریدی است در صدف صداقت که تنها می‌تواند در دریای ایمان بغلند و آرامش را احساس کند.
شهید نسیمی است پس از آمدن رنگین‌کمان در آسمان شجاعت که می‌تواند شکوفه‌ای با رنگ عشق را بر درخت تنومند زندگی به تبسمی زیبا تبدیل کند.
و چه زیباست که می‌توان در زیبایی‌های طبیعت شبنم‌های روی لاله‌های سرخ عشق را به قلب پاک شهدا تشبیه کرد!

۵. توجه به امتیاز داده شده توسط تماشاچیان به خودش.
۶. همکاری در برقراری سکوت و نظم در زمان نوشتن متن توسط تماشاچیان.
۷. گفتن کلمه برای تماشاچیان در میان برنامه‌های اول و دوم.
۸. دادن امتیاز عادلانه به شرکت‌کنندگان مسابقه در بین برنامه.

وظایف تماشاچیان

۱. گفتن کلمه‌ها در زمان لازم برای شرکت‌کنندگان.
۲. توجه به امتیاز داده شده توسط هدایتگر برای جلوگیری از اشتباه.
۳. همکاری با هدایتگران در برقراری سکوت و نظم در زمان نوشتن متن توسط شرکت‌کنندگان.
۴. شرکت در مسابقه تماشاچیان در میان برنامه‌های اول و دوم.
۵. دادن امتیاز عادلانه به شرکت‌کنندگان مسابقه در هر سه مرحله و به هر شرکت‌کننده.
۶. یادداشت کلمه‌های شرکت‌کنندگان.
۷. نوشتن یک متن پیوسته ادبی از کلمه‌های یادداشت‌شده.

وظایف هدایتگران

۱. انتخاب سه تماشاچی قبل از ورود به فضای مسابقه.
۲. آوردن تماشاچیان و مستقر شدن در محل در نظر گرفته شده برای آن‌ها.
۳. نصب کارت هدایتگر روی مقنعه، برای شناخته شدن.
۴. برقراری نظم و سکوت بین تماشاچیان خودی.
۵. هدایت گروه خود برای گفتن کلمه به شرکت‌کنندگان.
۶. مشورت با گروه خود برای دادن امتیاز به شرکت‌کنندگان.
۷. کمک به گروه برای تعیین فرد شرکت‌کننده در مسابقه تماشاچیان.
۸. محاسبه امتیاز درست گروه.
۹. جمع زدن امتیاز اعضای گروه و امتیاز خود و در نهایت نوشتن امتیاز روی تخته و اعلام آن به نصب‌کنندگان امتیاز.

نکته: تخته از یک برگه سفید و طلقی در روی آن تشکیل شده است. امتیاز در هر مرحله و برای هر



میازار موری که ...

سهیلا نعیمی*

کردم. یکی از آنان لگد محکمی به شکم گریه‌ای زد که سعی داشت استخوان مرگی را به دندان بگیرد. هر بار که گریه بیچاره به استخوان نزدیک می‌شد، با لگد محکمی که به شکمش می‌خورد، چند متر به جلو پرت می‌شد و دوباره شانس خود را برای به‌دست آوردن استخوان امتحان می‌کرد. یک لحظه فراموش کردم معلم هستم. توصیف شرایط آن لحظه بسیار مشکل است. نگاه تندی به تک‌تک بچه‌ها کردم و محکم گفتم: «اذیتش نکنید. گرسنه است.»

نمی‌دانم چرا حرفم را گوش کردند. با لگد، استخوان را به سمت گربه پرتاب کردند و به راهشان ادامه دادند.

در تمام مدتی که هنوز به خانه نرسیده بودم، به یاد این شعر کتاب فارسی دبستان خود بودم. از خود می‌پرسیدم، آیا این شعر هنوز هم در کتاب فارسی بچه‌ها هست؟

آیا معلم این بچه‌ها هم مثل معلم من این شعر را بارها و بارها برای بچه‌هایش می‌خواند؟ معلم ما آنقدر این شعر را با احساس خوانده بود که از آن پس مورچه که جای خود را داشت، مواظب تمام حیوانات بودیم که اذیت و آزارشان نکنیم. آموخته بودیم که آنان هم مثل ما صاحب روح هستند و به همین حرمت، باید مراقب رفتارهای خود در قبال آنان باشیم. پس از سال‌ها معلمی، به انگیزه معلم خود پی بردم. تازه فهمیدم چرا او هر بار از ما می‌خواست فقط گوش کنیم و به محتوای شعر فکر کنیم.

یک‌بار خودم را به‌عنوان معلم با سیدی‌های آموزشی تدریس مقایسه کردم. انصافاً سیدی‌ها را از خود صبورتر دیدم. دیدم از تکرار کردن خسته و عصبانی نمی‌شوند، بارها و بارها، با لحنی ثابت، یک محتوا را تکرار می‌کنند و از آنجا که مثل من نگران تمام کردن کتاب نیستند، درس را بسیار شمرده‌تر و گاه بهتر از من توضیح می‌دهند. تنها چیزی که در این سیدی‌ها هیچ‌گاه مورد لحاظ قرار نگرفته و نخواهد گرفت، توجه به رفتار انسانی است. این نکته‌ای است که به معلم برتری می‌بخشد.

معلم دبستان من هیچ‌گاه به ما نگفت حقوق حیوانات را محترم بشماریم. از ما نخواست حیوانی را اذیت نکنیم. او فقط به ما فکر کردن را آموخته بود. بی‌حکمت نبود که در سراسر دوران تحصیلم، بعضی از معلمان ما بر برخی از مفاهیم کتاب درسی تأکید زیادی داشتند. آنان هیچ‌گاه با اهرم امتحان دانش‌آموزان خود را تهدید نکردند. لذت یادگیری را از ما نگرفتند، چون به خوبی واقف بودند که یاد دادن مستقیم مانع یادگیری است. آنان درس‌های ماندگاری به ما آموختند.



میازار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است هنوز صدای گرم و مهربان معلم که بارها و بارها این شعر را در کلاس برایمان می‌خواند، در گوشم است! انگار همین دیروز بود. آنقدر این شعر را در کلاس و در فرصت‌های گوناگون خوانده بود که همه ما آن را حفظ کرده بودیم. نمی‌دانم چرا با اینکه مطمئن شده بود همه این شعر را یاد گرفته‌ایم، باز بارها و بارها خودش آن را برایمان می‌خواند. می‌خواند و ما هم گوش می‌کردیم. آنقدر خوانده بود که دیگر برایمان فرقی نداشت این مور اصلاً بار دارد یا نه، بلکه فقط مواظب خودمان بودیم که او زیر گام‌های کوچکمان نماند! در عالم کودکی فهمیده بودیم که او مثل ما جان شیرینی دارد که دوستش دارد. کم‌کم که بزرگ شدم، دیدم موضوع خیلی جدی‌تر از آنی است که ما فکر می‌کردیم، چرا که امام علی(ع) حتی به

خود اجازه نداده بود پوست جوی را از مورچه‌ای بگیرد. رفته‌رفته دریافتم که خیر! جناب مورچه واقعاً برای خودش ابهتی است. این سعادت را داشته که با پیامبری هم صحبت شود و با تمام جثه کوچک خود جایی در کتاب آسمانی پیدا کند. باورتان می‌شود مورچه‌ای به آن کوچکی و این همه بزرگی.

آن وقت‌ها که معلم این شعر را برایمان می‌خواند، هیچ‌گاه به ذهنم کوچکم خطور نمی‌کرد که اصلاً بار مورچه چیست و چرا باید آن را حمل کند؟ بعدها دیدم مورچه به آن کوچکی، چه فکرهای بزرگی در سرش داشته و برای روزهایی که شاید هرگز نبیند، آذوقه جمع می‌کرده است. کسی چه می‌داند؟ شاید هم آن بارها را نه فقط برای خودش، بلکه برای هم نوعانش پس‌انداز می‌کرده. اما چیزی که هنوز یکی از معماهای بزرگ کودکی‌ام بود، تکرار مکرر این شعر به وسیله معلم در کلاس بود. آخر همه ما شعر را حفظ شده بودیم. از همه مهم‌تر، کتاب ما اشعار دیگری هم داشت، ولی هیچ‌گاه معلم برای همه آن‌ها این همه وقت صرف نمی‌کرد! شاید همان تکرارها موجب شد از آن پس برای گنجشگ‌ها و گربه‌هایی که گاهی به حیاط خانه سر می‌زدند، ظرف آبی بگذاریم تا تشنه نمانند!

دیروز پس از سال‌ها، به فلسفه کار معلم پی بردم. چند پسر بچه دبستانی را دیدم که تازه از مدرسه تعطیل شده بودند. رفتار شیطنت‌آمیز آنان اصلاً مرا یاد زمان کودکی‌ام نمی‌انداخت. صدای بلند خنده و شادی آنان اولین چیزی بود که توجه هر بیننده‌ای را به خود جلب می‌کرد. کافی بود کمی دقت کنی تا علت شعف کودکان آنان را دریابی. ایستادم و لحظه‌ای مات و مبهوت نگاهشان

* دکترای تاریخ، دبیر آموزش و پرورش منطقه ۱۶ تهران

تو بین آن‌هایی
اهالی دنیا
عجیب غمگین‌اند
تو بین آن‌هایی
ولی نمی‌بینند

ولادت حضرت امام زمان (عج) و روز سعدی



پیراهن برگ بر درختان
چون جامهٔ عید نیکبختان

اول اردیبهشت ماه جلالی
بلبل گوینده بر منابر قضبان

بر گل سرخ از نم اوفتاده لاک‌ی
همچو عرق بر عذار شاهد غضبان
دیباچهٔ گلستان سعدی

پرنده‌ها، ابرند
ولی نمی‌بارند
چه سهم ناچیزی
از آسمان دارند

کویر و صحرا را
دوباره دریا کن
بیا خودت فکری
به حال دنیا کن
شعر از سعیده اصلاحی

۱۸

روز جهانی صلیب سرخ و هلال احمر



۱۰

روز ملی خلیج فارس



۲۸

روز بزرگداشت حکیم عمر خیام روز جهانی موزه و میراث فرهنگی





با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و ده شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد کودک** برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی
- رشد نوجوان** برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی
- رشد دانش‌آموز** برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد نوجوان** برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول
- رشد پسران** برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول
- رشد جوان** برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش ابتدایی ♦ رشد تکنولوژی آموزشی
- رشد مدرسه فردا ♦ رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ♦ رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر ♦ رشد آموزش مشاور مدرسه ♦ رشد آموزش تربیت بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی ♦ رشد آموزش تاریخ ♦ رشد آموزش جغرافیا
- رشد آموزش زبان‌های خارجی ♦ رشد آموزش ریاضی ♦ رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی ♦ رشد آموزش زیست‌شناسی ♦ رشد مدیریت مدرسه
- رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش ♦ رشد آموزش پیش‌دبستانی
- رشد برهان متوسطه دوم

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانش‌جویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

♦ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

♦ تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸ - ۰۲۱

♦ وبگاه: www.roshdmag.ir



۳۰

روز ملی ایران گردی و ایران‌شناسی

۱ اردیبهشت: ولادت حضرت امام زمان (عج) و روز

سعدی

۲ اردیبهشت: روز زمین پاک

۳ اردیبهشت: روز بزرگداشت شیخ بهایی

۱۰ اردیبهشت: روز ملی خلیج فارس

۱۱ اردیبهشت: روز جهانی کارگر

۱۲ اردیبهشت: روز معلم

۱۶ اردیبهشت: اول ماه مبارک رمضان

۱۸ اردیبهشت: روز جهانی صلیب سرخ و هلال

احمر

۲۵ اردیبهشت: وفات حضرت خدیجه (س)

۲۸ اردیبهشت: روز بزرگداشت حکیم عمر خیام،

روز جهانی موزه و میراث فرهنگی

۳۰ اردیبهشت: ولادت امام حسن مجتبی (ع)، روز

ملی ایران گردی و ایران‌شناسی

۲۸	۱۴	شنبه
۲۹	۱۵	یکشنبه
۳۰	۱۶	دوشنبه
۳۱	۱۷	سه‌شنبه
۱۸	۴	چهارشنبه
۱۹	۵	پنجشنبه
۲۰	۶	جمعه
۲۱	۷	شنبه
۲۲	۸	یکشنبه
۲۳	۹	دوشنبه
۲۴	۱۰	سه‌شنبه
۲۵	۱۱	چهارشنبه
۲۶	۱۲	پنجشنبه
۲۷	۱۳	جمعه



توران میرهادی

از نگاه شاگردان و معلمان مدرسه فرهاد

نویسنده: گروه مؤلفان (شیفته مستوفیان، سوزان حبیب، پریسا پهلوان، سعیده شعاری نژاد، شیدا ملک)
ناشر: شرکت انتشارات آموزش نوآموز: انجمن پژوهش‌های آموزشی
پویا، ۱۳۹۷
تلفن: ۰۲۱۸۸۳۴۱۶۵۸ - ۸۸۳۴۱۶۴۹

توران میرهادی را امروزه بیشتر با شورای کتاب کودک و فرهنگ‌نامه کودکان و نوجوانان می‌شناسیم، اما پیش از این‌ها، آنچه بسیاری را برای همین کار بزرگ فرهنگ‌نامه دور او جمع کرده بود، مدرسه فرهاد بود. شاید برخی از خوانندگان مجله هنوز با «توران خانم» آشنا نشده باشند! در فصلی از کتاب که به زندگی‌نامه او اختصاص یافته است، می‌خوانیم:

«توران میرهادی (۱۳۰۶-۱۳۹۵) استاد ادبیات کودکان، نویسنده و متخصص آموزش و پرورش، یکی از شخصیت‌های برجسته فرهنگی است که بیش از شصت سال در گستره آموزش و پرورش فرهنگ کودکان و ادبیات کودکان کوشیده و در این روند یکی از چهره‌های تأثیرگذار سده کنونی ایران بوده است. در این راه او به همراه همسر و همراهش محسن خمارلو، به مدت ۲۵ سال، مجتمع آموزشی تجربی فرهاد یا مدرسه فرهاد را از سال ۱۳۳۴ تا ۱۳۵۹ اداره کرد. این مجتمع یکی از آموزشگاه‌های تجربی و الگوار ایران بود که هدف‌ها و کارکردهای آموزش و پرورش مدرن در آن تجربه و ارزیابی می‌شدند. فصل‌های دیگر کتاب «توران خانم» شامل گاه‌شمار زندگی و کتاب‌شناسی آثار توران میرهادی، و هفت مقاله به قلم شاگردان و همکاران ایشان در مدرسه فرهاد است که هر کدام جنبه‌هایی از فعالیت‌های این مدرسه را برای ما روشن می‌کنند.



رشد برای رشد

نحوه اشتراک مجلات رشد به دو روش زیر:

الف. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و ثبت نام در سایت و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.
ب. واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه همراه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست و ارسال فیش بانکی به همراه برگ تکمیل‌شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۰۲۳۳۳۹۰۸۸۴۹.

♦ عنوان مجلات درخواستی:

نام و نام خانوادگی:

تاریخ تولد: میزان تحصیلات:

تلفن:

نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان:

خیابان:

پلاک: شماره پستی:

شماره فیش بانکی:

مبلغ پرداختی:

♦ اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

♦ نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۳۳۳۱-۱۵۸۷۵

♦ تلفن بازرگانی: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

Email: Eshterak@roshdmag.ir

♦ هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۵۵۰/۰۰۰ ریال
♦ هزینه اشتراک یک ساله مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۵۰/۰۰۰ ریال

با دوربین



سوما توره خاندانقلی

استان کردستان / بیجار

دهمین دوره جشنواره عکس رشد



محمد صالح شریفی

استان کرمانشاه / سنقر

دهمین دوره جشنواره عکس رشد



حمیدرضا غلامی

استان یزد / یزد

دهمین دوره جشنواره عکس رشد



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

نوشتن خاطرات، نگاهی است به پشت‌سر برای ادامه مسیر؛
خلوتی دلپذیر با خویشتن برای سفتن سنگ سراجۀ دل

فراخوان سومین دوره خاطره‌های معلمی رشد

زندگی هر معلم مسیری است خاطره‌خیز؛ سرشار از تجربه‌هایی که مرور آن‌ها می‌تواند همراهان بسیاری را از اختراع دوباره چرخ بی‌نیاز سازد و روشنگر مسیرشان باشد. بار دیگر دعوت می‌کنیم از سر لطف قلم به دست گیرید و لحظه‌هایی از راه‌های رفته را با همکاران خود در جای‌جای این مرز و بوم قسمت کنید.

نکته

● خاطرات، مرتبط با زندگی معلمی و به گونه‌ای باشند که مرور آن‌ها برای همکاران، به‌ویژه جوان‌ترها، جالب و الهام‌بخش باشد. رویدادهای خاص حین تدریس (مربوط به دانش‌آموزان، والدین و همکاران) و رویدادهای مرتبط با فضای کار، همچون اولین روز تدریس، حوادث ناشی از خصوصیات اقلیمی محل خدمت و حس و حال روز معلم یا آخرین روز تدریس می‌توانند از جمله بهانه‌هایی برای نوشتن خاطرات باشند.

لازم به توضیح است، در ارزیابی خاطرات بر این موارد تأکید می‌شود:

۱. بکر بودن سوژه و موضوع خاطره
۲. شروع خوب و پایان‌بندی به‌موقع
۳. نثر سلیس و عاری از حشو
۴. توصیف و فضاسازی خوب
۵. کشش و انتظارآفرینی

گاه‌شمار

- آخرین مهلت ارسال: ۳۱ خرداد ۱۳۹۸
- انتخاب و داوری آثار: مرداد ۱۳۹۸
- اعلام نتیجه: مهر ۱۳۹۸

جوایز برگزیدگان

- پنج نفر اول: جایزه نقدی، لوح تقدیر و تندیس جشن خاطره‌ها
- پنج نفر دوم: جایزه نقدی، لوح تقدیر
- پنج نفر سوم: جایزه نقدی، لوح تقدیر



تذکرات

۱. خاطره‌های ارسالی نباید در هیچ کتاب، مجله و رسانهٔ مکتوبی چاپ و پخش شده باشند. ۲. هر خاطره حداکثر ۱۵۰۰ کلمه باشد. ۳. آثار فقط در قالب فایل Word ارسال شوند.
۴. ارسال‌کننده باید برگهٔ مشخصات موجود در وبگاه را به طور کامل تکمیل و ارسال کند. ۵. هر نفر می‌تواند حداکثر با دو اثر در جشن «خاطره‌های معلمی رشد» شرکت کند.
۶. ارسال اثر به معنای پذیرش همهٔ مقررات جشنواره از سوی فرستنده است. تصمیم‌گیری در مورد مسائل پیش‌بینی نشده بر عهدهٔ برگزارکننده خواهد بود. ۷. داوری آثار بر اساس نکات و مواردی است که در فایل‌های آموزشی در وبگاه به نشانی www.roshdmag.ir بارگذاری شده‌اند.